

اخطار ارتش به مردم بانه! ...

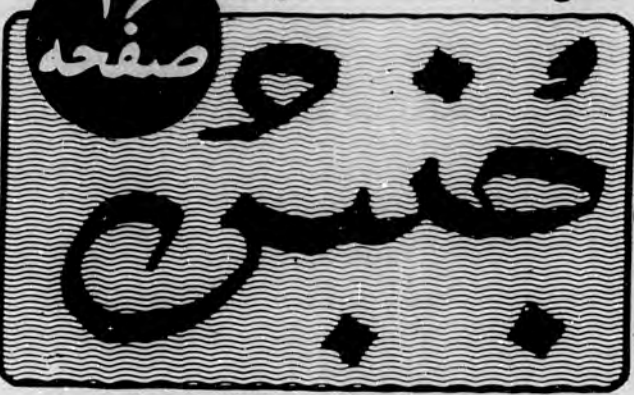
آیا این تنها راه حل مسأله کردستان است؟

نگرانی ما از کشتار و ویرانی در کردستان، نگرانی برای سرنوشت انقلاب ایران است

اسلحه بر اعضای خانه مسلط شد آیا پلیس برای دستگیر کردن دزد، خانه را بر سر اهل خانه خراب می کند و یا از خارج به اهل خانه می گوید که با دزد را بیرون کنید یا ما بدون تشخیص بقیه در صفحه ۱۲

این گونه اخطار صریح به مردم یک شهر حقایق جدی و نگران کننده ای را در متن مسئله کردستان مطرح می کند حقیقت اینست که اگر دزدی در خانه ای رفت و در خانه با

طبق خبر رادیو ارتش به مردم بانه اخطار کرده است که با خرابکاران را از شهر بیرون کنند و یا آنکه ارتش به سوی شهر شلیک خواهد کرد!!



یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۵۹ هجری شمسی

تأثیر انقلاب در ترکیب اجتماعی استکبار و استضعاف

علی اصغر حاج سیدجوادی

اگر باز هم وسایل ارتباط جمعی در زیر سانسور و فشار ارباب و چماق از نشر و تفسیر واقعی مسائل و حوادث اقتصادی ایران ندادند و دانشگاهها و سنگرهای سنتی مبارزه مردم عالما و عامدا و از روی برنامه مورد هجوم قرار گیرند و توده های مردم در تحریک های عصبی و تلقینی در برابر هم قرار داده شوند، امپریالیسم خود بخود به هدف خویش رسیده است

اختلاف انجمن که باید برای مردم توجیه نمی شود ساده ترین و طبیعی ترین توجیه آن اینست که امپریالیسم اقتصادی دلتش به حال ما نمی سوزد بلکه برای اقتصاد خویش نگران است. دوستان آمریکا بخاطر مسائل انسانی نیست که تمایلی به شرکت در تحریم اقتصادی ایران ندارند بلکه با شرکت در این تحریم بازارهای استعماری خود را در ایران از دست می دهند. تراز پرداختهای خارجیشان بر هم می خورد، کارگزارانشان بیکار می شوند، ذخیره ارزششان کاهش می یابد، درآمد سرانه شان و تولید ناخالص ملیشان سقوط می کند و بطور خلاصه ماشین اقتصادشان رو قهقرا می رود، و در نتیجه بحران ها و بیماریهای مزمن سرمایه داری تشدید می شود، نارضایتی طبقه کارگر و فشار

انگلیس در تحریم اقتصادی ایران در اخبار رادیو تله ویزینون ایران هم بازگو شد، اما علل آن گفته نشد، بازگو نکردن علل اخبار و حوادثی که باطلاح مردم می رسد عیبش اینست که مردم غیر متخصص و ناآگاه و یا کم اطلاع از رسیدن به عمق واقعیت ها محروم می شوند، مردم این آگاهی ساده را دارند که امپریالیسم آمریکا برای ایجاد فشار بر ایران برای نجات گروگانها می خواهد ایران را به محاصره اقتصادی بکشد و در این بازار مشترک و سایر دوستان خود در دنیا را نیز با خود شرکت دهد. در اینصورت وقتی ما می شنویم که دوستان آمریکا در تحریم اقتصادی ایران یکپارچه نیستند و با یکدیگر اختلاف دارند طبیعا خوشحال می شویم، اما علت این بی میلی و

سبب و پنجاه میلیون لیره بود در سال ۱۳۵۸ به سی میلیون لیره تنزل پیدا کرد همین مطلب یعنی بی میلی دولت

است که برای صنعت مونتاژ اتومبیل در ایران موتور و وسایل اتومبیل میسازد و پروایت همین رادیو رقم صادرات انگلیس که در سال ۱۳۵۷

کند، بقول این رادیو محافل حزب کارگر انگلیس با این تحریم مخالفند، زیرا مثلا یکی از آثار آن بیکار شدن هزار و چهار صد کارگر کارخانه ای

رادیو انگلیس علت تردید دولت انگلستان را در شرکت یکپارچه در تحریم اقتصادی ایران آشفته شدن تعامل بازرگانی انگلیس توصیف می

فاشیسم چیست و چگونه می آید؟

زمینه های اقتصادی و اجتماعی ظهور فاشیسم، روانشناسی اجتماعی، طرز عمل، حربه های تبلیغاتی و شیوه های اعمال خشونت، وعده های سیاسی و اقتصادی و طرز برخورد فاشیستها با مسائل اجتماعی پیش از به قدرت رسیدن و پس از آن.

اسلام کاظمیه

می گیرد ساخته می شود نزدیک سی قرن از نوشتن اوپانشادها می گذرد، که در آن آمده است و عالم از آزادی به وجود می آید.

بیانی به زبان ساده در کلیات مسأله فاشیسم

مردم میهن من، از دیر باز تا عصر حاضر مزی آزادی اجتماعی را - آن آزادی را که نظم پذیرفته شده و مورد رضایت اکثریت قاطع می دانیم - نپسندیدند تاریخ ایران سراسر یک منحنی متناوب است از هرج و مرج و به استبداد و از استبداد به هرج و مرج.

حکومت قانون و مشروطیت حکومت

بحثی درباره مفاهیم قدرت قانونی و قدرت مشروع و ارتباط آن با روانشناسی اجتماعی و اصالت تشخیص مردم نسبت به نهادها و شخصیت های وثیق از توطئه گر و خبیث!

افشین داور

کرد. برای آنها، و از جمله صاحب این قلم، که از همان ماههای اول انقلاب هشدار می دادند که جماعت نباید در تب و تاب احساسات فوران یافته، خوش بینی های اولیه، و آرمان گرانی ها لگام احتیاط و واقع بینی را از دست

خوشبختانه احساس می شود که گردش حوادث عملا اهمیت استقرار حکومت قانون را برای افراد و گروه های مختلف کم و بیش ثابت کرده است. نشانه های آن را در محافل و مجالس و نیز مقاله ها و سرمقاله های روزنامه ها می توان مشاهده

باکرام الکتابین. گویا این منطق هنوز برای عده ای توجیه شده نیست. ظاهرا گرفتار شدن ما در قوالب «زیربنا - روبنا» و برداشت سطحی از آن بیش از آن جدی است که فکر می کنیم. به هر حال، این مقاله کوشش متواضعانه ای است در نوعی تشریح از مسأله. تاجه قبول اقتد و در نظر این

در مقاله «هیات های پاکسازی در تمارضی با قانون اساسی» (چینش، شماره ۷۸)، ضمن اشاره به اهمیت مراعات قوانین، جمله ای بود به این مضمون که ساده دلان (یا مفرضانی) که حکومت قانون را هم زانده ای از مقولات امپریالیسم و بورژوازی و اشتالهم معرفی می کنند تکلیفشان

محمد اقبال هم مجازات شد

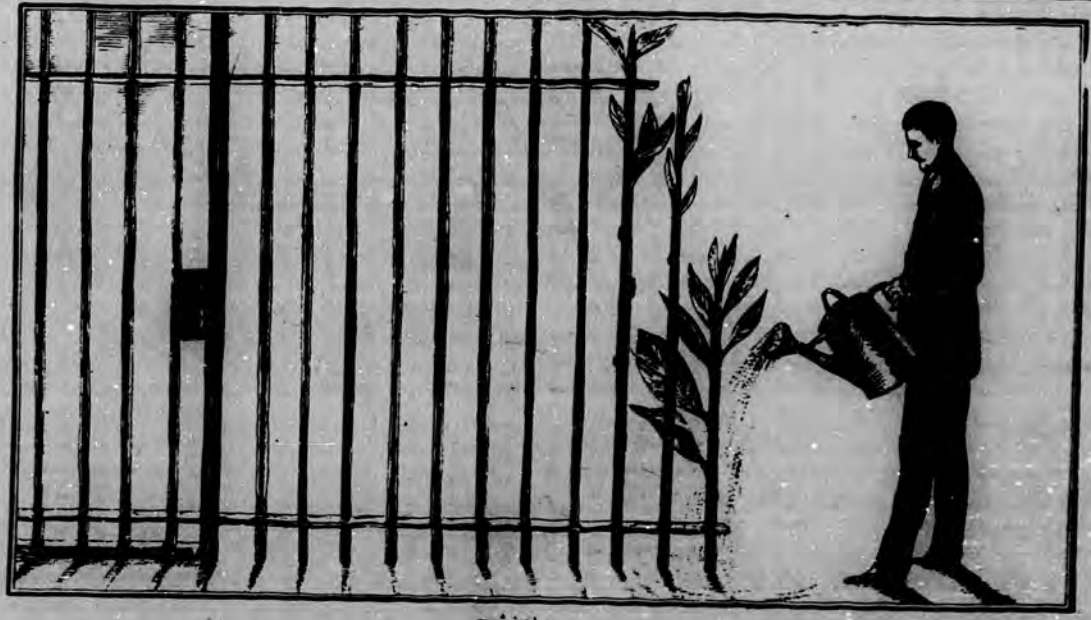
اجرای حکم مجازات در بیمارستان بدنبال بحث مکتبی در انجمن نظارت انتخابات تهران!!

می دهند!! اما چرا و گناه آقای اقبال چیست؟ جرم آقای اقبال اینست که بارها و بارها به اعتبار عضو اصلی انجمن نظارت بر انتخابات تهران به شیوه کار انجمن و خودداری آنها از جلوگیری از تبلیغات انتخاباتی طرفداران اختلاف بزرگ و طرفداری و حمایت همه جانبه از فعالیت ها غیر قانونی و تجاوزهای مکرر ایلادی حزب حاکم اعتراض کرد و حتی آنها را به منظره تلویزیونی دعوت کرد اما بدون جواب هنگامی که عضو اصلی انجمن نظارت بر انتخابات را در حضور اعضای انجمن و فرماندار

روز چهارشنبه در انجمن نظارت انتخابات تهران با حضور فرماندار تهران و اعضای انجمن، آقای محمد اقبال عضو اصلی انجمن از سوی انجمن اسلامی امار وزارت کشور دعوت به مناظره و بحث مکتبی می شود و سرانجام این بحث مکتبی طبق معمول مباحثات مکتبی روز کار آقای اقبال را در اثر ضربات مشت و لگد طرفداران بحث مکتبی!! به بیمارستان می کشاند. و حضرات اعضای انجمن و فرماندار تهران نیز بدون شرکت در این بحث مکتبی با خط بیطرفی کامل همچنان به نظارت که کار اصلی و مکتبی آنهاست ادامه

مهمان آقای بنی صدر

در روزنامه ها آمده بود که نجم الدین ارباکان رهبر حزب سلامت ملی ترکیه بدعوت آقای بنی صدر به تهران می آید تا آنجا که ما اطلاع داریم آقای ارباکان رهبر یکی از ارتجاعی ترین احزاب سیاسی ترکیه است که به قول تفسیرهای خبرگزاریها گروه های چاقو کشی و چماق دار او وظیفه ای جز کشتن و زدن افراد و شخصیت های مترقی و پراکنده کردن اجسامات آنها ندارند. بدون حضور آقای ارباکان نیز در ایران برنامه های حزبی ایشان سرانجام در ایران هم به اجرا درآمد بهتر بود که برای درک چیزهای بهتری از کشور ترکیه لاقابل آقای بولنت اجریت را دعوت می کردند که هم سیاستمداری است مترقی و هم شاعری است انساندوست.



بدون شرح

فاشیسم چیست و چگونه می آید؟

بقیه از صفحه اول

در ازای می اسپاید و در ازای نیز منحل می شود اما هنوز بشر در حسرت ازای آه می کشد و آرزو می کند ازای اجتماعی اگر یک قرارداد اجتماعی و نوعی عادت نیز باشد که به تعبیری این نیز هست، ایجاد هر عادت در فرد یا در گروه، زمان متناسب و محیط و لوازم و اسباب متناسب می خواهد که متناسب این زمان هم کم نیست. دور زویم و به تاریخ یک قرن گذشته ایران بنگریم. از استبداد قاجاری تا دوران ضعف و فتور آن، قیام مشروطه چند سال و چگونه گذشت؟ از پیروزی مشروطیت و مجلس اول تا جان گرفتن استبداد رضا خان چند سال گذشت و چگونه...؟ سالهای کوتاهی که گروهها و رهبران بر سر مقامهای ازای و شیوههای استقرار آن و رسیدن به نظام بر سر شمارهای قابل قبول و اجرا، بحث و جدل کردند تا جامعه به نوعی پذیرای چکمه رضا خان شود. فریفته «مستان» که وصحت والامان باشد، که دورانی پس از فدا کردن سایر دستاوردها، به پای چکمه وعده دهنده این هر دو ریخت.

جوان امروز است که امیدواریم فرصت تمرین و آموزش و پرچا گذاشتن بهترین یادگار یعنی درک و شروع عادت به ازای را برای نسل پس از خود از دست ندهد. حالا می توانید منحنی متنابوی را که گفتم (از استبداد به هرج و مرج و از هرج و مرج به استبداد) برای قرن اخیر ترسیم کنید: از قاجاریه به صدر مشروطه - از آن به رضا خان - از آن به شش سال اول سلطنت پسر رضا خان - از آن به دوسال پس از اولین ترور او - از آن به دوران دکتر مصدق و از آن به دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد.....

و این آخری چنان عادت و ترس ایجاد کرده بود که از قول دوست نزدیک یکی از سران و مشاهیر حکومت امروز شنیدم که در سال ۱۳۵۲ پس از خواندن اولین نامه اعتراضیهی حاج سیدجوادی گفته بود: «دیشب در اطاق خواب و تنها وقتی این نامه را می خواندم از ترس می لرزیدم. مگر می شود در ایران باشی و جرأت نوشتن چنین چیزها داشته باشی؟» و این مرد نه از نسل چهل ساله و کمتر امروز، که از نسل مبارزان با نام و نشان دوران حکومت دکتر مصدق است که پس از آن نیز بارها به زندان رفته است.

و اما، در سطح جامعه همگی می گویند بیش از پانزده ماه است که به برکت انقلاب «ازای» به دست آوردیم. اما از پانزده ماه پیش تا روزی که من عادت کنم و بدانم مرز ازای من فن نقطه ای تمام می شود که ازای تو شروع می شود، زمان مناسب و به موازات آن فضا و محیط و امکانات مناسب را احتیاج دارد. در چنین زمان و محیطی که تصور می کنیم ازای را به دست آورده ایم حال آنکه تصبوری افسانه وار داریم و نه تجربه و تریب عملی و عینی و قابل لمس، در اطراف خود، در کوچه و خیابان و خانه و مدرسه و قهوه خانه و روستا و کارخانه بیش از همه چیز بازار مباحه و مجادله داغ است. در غالب این مباحه ها، یا در حقیقت مجادله ها، «اگر چوب و چماق و مشت و چاقو و قه و قدره از همان اول به میان نیاید متناسفانه بجای دلایل قوی و معنوی، رگهای گردن را به حجت قوی می کشیم و بر حریف تاخت می آوریم. سیل الفاظ و اصطلاحات است که به تناسب یا بی تناسب با موضوع بر زبان جاری می شود «گاهی نیز بر قلم» بی آنکه به مفاهیم الفاظ و بدست آوردن یک مفهوم مشترک و مورد توافق بر سر لفظ و اصطلاح کوششی کرده باشیم. بیش از هر چیز کلمات «فلا تزیس» و «فاشیسم» را می شنویم و می گوئیم. بهانه ی نوشتن این سطور، بدست دادن تعریفی و شرحی کوتاه و فشرده از اصطلاح «فاشیسم» است در حد معمول و متعارف که ناچار کامل و جامع نخواهد بود، و برای دوستان و خواهران و برادران جوانتر، اگر چه در میان نوشته ها و گفته ها پیرترها نیز طی سال گذشته از میان تمام مقالات سیاسی و اجتماعی که خوانده ام تنها دو نفر را دیده ام که در کلام خود کلمه «فاشیسم» را درست و بجای و به مورد و مطابق با مفهوم آن بکار برده اند. یکی علی اصغر حاج سیدجواد از میان خردمان میی آنکه قصد تعریف از خودمان داشته باشیم و دیگری خانم اورینا فلاچی ایتالیایی که فاشیسم را در زادگاه رسمی خود لمس کرده و مقاله ای او را در روزنامه های فارسی خوانده ایم.

در روزنامه های فارسی خوانده ایم. گروههایی را در مباحه ها یا در مجادله ها، فلا تزی یا فلا تزیست می نامیم و گروههایی با همان گروهها را فاشیست هم می نامیم. اما تمام معنای و تجسم فلا تزیسم و فاشیسم همین نیست، بلکه شیوهی رفتاری گروه های سیاسی که بجای بحث و گفتگوی سالم و حقیقت یابی با تکیه بر اصول انسانی را رها کرده و یگانه وسیله ی پیروزی بر حریفان را نه از راه ایراد حجت و دلیل، بلکه فقط از راه سرکوبی بیرحمانه و کشتار و ترور می دانند. شیوهی رفتاری فلا تزیسم و فاشیسم است.

فلا تزیسم یا فلا تزیسم از نام سرداری به اسم فلا تزیخ یا به لجهی فرانسوی «فلا تزی» گرفته شده است که اهل مقدونیه بود و همکراسی را در یونان باستان منکوب کرد و برانداخت و در سال ۱۹۳۲ میلادی در اسپانیا حزبی به نام حزب فلا تزی تاسیس شد که مجسمی از گروههای سرکوبگر و تروریست بود. این حزب در سال ۱۹۳۷ به ژنرال فرانکو پیوست که او فاشیسم اسپانیا را بنا نهاد و اسپانیا تنها رژیم فاشیستی بود که از جنگ بین المللی دوم به سلامت جست. فاشیسم از ریشهی لاتینی کلمه ی گرفته شده که به معنی چوب قانون یا چوبدستی بوده است با سری شیبه تیز و در دست صاحبمستبان و قضات باستان برای حزن گناهکاران. بازماندگان این چوبدستی، یکی باطوم پلیس است و دیگری چوبی کوتاه با نام «تلمی» که نظامیان دوران رضاخان فراوان به دست می گرفتند و باز توجه کنید به آن «تلمی» جواهر نشان که شاه در چنین دوزخوار و پانصدساله به دست گرفته بود.

سلطه ی کمونیسم، نمایشات و حرکات تند کمونیستها برای دست یافتن به قدرت، درگیری های بیرون مرزی حکومت، ضعف حکومت در حل مسائل خارجی و عجز حکومت از برقراری ضوابط قانونی و اعمال حاکمیت قانون زمینه را برای رشد گروههای سرکوبگر و دهنده خوی داخلی و روی کار آمدن یک حکومت فاشیستی آماده کرده است. ولی آیا حکومت فاشیستی تنها یک حکومت سرکوبگر است؟ مسلماً نه، اما اگر چه تعریف جامعی تا کنون از این نوع حکومت بدست داده نشده است ولی آثار و علائم سه نوع حکومت موسولینی و هیتلر و فرانکو را می توان جلوه های مختلف فاشیسم دانست، اما اوضاع و احوال روی کار آمدن هر سه همانهاست که در سطور پیشین گفتیم.

فاشیسم اگر چه با وعده و شعار پیشرفت و ایجاد امنیت و عدالت اجتماعی به میدان می آید و از خستگی طبقه متوسط از اعتصابات و تظاهرات خیابانی هر روزه و گرائی و هرج و مرج و زودخوردهای مداوم استفاده می کند، ولی خود درست همان شیوه ها را چه قبل از پیروزی و چه پس از آن به نحو شدیدتری بکار می برد. اساسی ترین تکیه گاه فاشیسم تبلیغات است، استفاده هر چه بیشتر از وسایل ارتباط جمعی، اوراق تبلیغاتی، پوسترها و تصاویر و شعار نوشته های دیواری شعارهای تند و تیز در مقالات روزنامه ها، ایجاد هیجان و هیستری در جامعه با راه انداختن هر روزی میتینگ ها، تظاهرات خیابانی، نطق های پرشور و دعوت و شرکت دادن عموم در تفتیش عقاید دیگران و سرکوبی بیرحمانه ی مخالفان، همه شیوه هایی است که هیتلر و موسولینی بکار گرفته اند (فرانکو چون نظامی بود تکیه بر جناحی کل ارتش داشت و به عنوان فرمانده کل قوای مسلح حزب فلا تزی حزب روحانیون مسیحی را به ائتلاف و وحدت خواند، تمام عوارضی قبل از قدرت هیتلر و موسولینی را نداشت، هیتلر به مناسبت استعداد خارق العاده در سخنرانیهای تحریک آمیز به رهبری حزب نازی رسید و موسولینی بزرگترین ناطق نظمهای مهیج و پرشور بود.

فاشیسم به مفهوم یک مکتب اداری حکومت اولین بار نزدیک سال ۱۹۲۰ میلادی به وسیله ی «جیووانی جنتیلنه» متفکر حزب فاشیست ایتالیا بکار برده شد و موسولینی آن را به عنوان مکتب حکومت خود بکار گرفت. فاشیسم یا یک مکتب و شیوه ی حکومت «من در آوری» است یا یک ضرورت و پیش آمدی حاصل از دوران اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خاص؟

مطالعه در باره ی پدیده ی فاشیسم در میان اهل تحقیق دنیا غرب یعنی زادگاه فاشیسم نه یک مطالعه ی مستمر، بلکه مطالعه ای فصلی بوده است. یک بار در دوران پیدایش فاشیسم یعنی از سال ۱۹۲۲ که در ایتالیا به وجود آمد و پانزده سال بعد به صورتی دیگر در آلمان و بعد با جهادی متفاوت در اسپانیا ظهور کرد، و بار دیگر بلافاصله پس از جنگ جهانی به مدتی کوتاه و سومین بار، از سالهای ۱۹۵۰ که رژیم «دئوفاشیسم» در اروپا برخاسته که دنباله گیری این مطالعه تا امروز ادامه دارد.

عادت بر این است که با شنیدن نام فاشیسم، دوران حکومت موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان و فرانکو در اسپانیا را به یاد می آوریم. اما نقاط مختلف اروپا تا روسیه تزاری در یک دوران که دوران فاشیسم نام گرفته چهار تمایلاتی اینچنین شده است، منتها شکل سازمان یافته ی آن به صورت رسمی و با این نام در همان سه کشور به وقوع پیوسته است. این دوران در دوران پس از جنگ جهانی اول است و از این راه با توجه به مشخصاتی خاص می توان به شرایط محیطی رشد فاشیسم پی برد. در هر محدوده ی جغرافیایی، بحران اقتصادی، فقر ناگهانی توده مردم، گرائی، هرج و مرج، ترس از

فاشیستی ایتالیایی و آلمانی، قدرت دولت جانشین قدرت جامعه و مردم است و در رأس قدرت، یک «پیشوا» و یک ابرمرد واقع است که دولت نیز مطیع و مجری فرمانها و تصمیمهای اوست. هیتلر گفته است: «پیشوا می تواند در اطراف خود مشاورینی داشته باشد، ولی تصمیم نهائی را خود پیشوا می گیرد و سایرین مأمور اجرای بی چون و چرای آن هستند.

در رژیم های فاشیستی هر دو نوع هیتلر و موسولینی حزب فقط حزب واحد است. اما مجلس و اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری نیز وجود دارند، ولی همه نه برای بررسی و پیشنهاد خواسته های جامعه، بلکه برای مشورت و کمک در راه بهتر اجرا کردن فرامین دولت و پیشوا کار می کنند.

در باره شکل حقوقی رژیم فاشیستی در کتاب «فلسفه حقوق» دکتر ناصر کاتوزیان می خوانیم: «... در دولت فاشیست، مجلس تنها یک وسیله ی اجرائی است، وسیله ای که می تواند اراده ی حکومت را به صورت قانون درآورد و به افراد تحصیل کند. رئیس دولت شخص اول مملکت است که در برابر مجلس مصون از هر گونه مسئولیت است و در برابر شورای وزیران ازای کامل دارد. یعنی دیکتاتوری کامل عیار که بنام ملت و دولت سخن می گوید و اجرای فرامینش بر همه واجب است.

دولت خردگامه ی فاشیست، حزب و سندیکا برای اظهار نظر یا حفظ منافع صنفی نیست. هدف حزب کامل ساختن دولت و حفظ اقتدار رئیس حکومت و توجیه خواسته های اوست و سندیکاهای نیز کم و بیش همین وظیفه را دارند. به همین جهت رئیس حکومت فاشیسم رهبر و رئیس اینگونه اتحادیه ها نیز هست... با این ترتیب، حقوق مفهومی جز اراده ی دولت ندارد، دولت ادعا می کند که با مردم و اجتماع یکی است و حقوق را، اراده ی خود می شناسد و خواسته هایش را محصول وجدان عمومی میدانند.

موسولینی در این باره می گوید: «همه چیز در دولت و هیچ چیز در خارج دولت یا بر ضد آن». رویهمرفته از فاشیسم سه نوع تعریف داده شده است: ۱- صاحبان طرق فکر لیبرال آن را چنین تعریف می کنند: فاشیسم محصول بحران اخلاقی و معنوی جامعه ی اروپائی نیمه ی اول قرن بیستم است. ۲- رادیکالها اینطور: فاشیسم محصول تأخیر فرایند پیشرفت اقتصادی و یکپارچگی وحدت ملی است. ۳- و بالاخره مارکسیستها چنین: فاشیسم پدیده ای اجتماعی در مرحله ای از تکامل سرمایه داری روزه زوال است. فاشیسم با چه چیزهایی مخالف است؟ با لیبرالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم - این مخالفت را نه با پیشنهاد و مباحثه، بلکه با سرکوب بیرحمانه و ترور مخالفین ابراز می کند. اما در هر یک از سرزمینهای سه گانه ی ایتالیا، آلمان، و اسپانیه رژیم فاشیستی دشمنان خاص خود را نیز داشته است، مثلاً در رژیم نازی هیتلر عامل زاهدپرستی و ضد بودیگمی از عوامل اصلی بوده که رژیم فرانکو و فلا تزیسم چنین دشمنانی را برای خود نترانیده است تا با آنها سرگرم مبارزه شود.

تفسیرهای مختلف، فاشیسم را با علامت ظهور و روتنه های تجریمی سه گانه ی آن می شناسند. اگر چه دسته های از روانشناسان اجتماعی جاذبه های ایدئالیستی روحانیت کلیسا و زرق و برق نمایشی سرمایه داری را عامل ایجاد جاذبه و رشد آن دانسته اند، ولی در سرزمینهایی که این رژیم رشد کرده و به حاکمیت رسیده، رویهمرفته چنین علتمسی آشکار بوده است.

۱- رشد سریع طبقه ی ممتاز و مرغه و فاصله گرفتن آن از توده های اجتماع. ۲- توجه به اقتصاد ارشی و مسائل کشاورزی نقش مهمی یافته بوده است. ۳- تورم، بیکاری، بالارفتن هزینه ها و بحران اقتصادی ایجاد شده بوده است. ۴- بحران بین تغییرات ارزشهای شناخته شده و تازه و ارزشهای سنتی به وجود آمده بوده است.

۵- ضعف حاکمیت قانون به وجود آمده و از دو سو، یکی از جهه ی بورژوازی که امنیت خود را در خطر می دید دیگری از جهه ی تند و انقلابی مارکسیسم که با نمایش فقر و خشونت میل به دردت گرفتن قدرت را داشته، ارزشهای حکومت پارلمانی و دموکراسی و آزادیها که به هرج و مرج کشیده شده، مورد سوال و تردید قرار گرفته است. ۶- برخوردهای خارجی و ضعف حکومت عاجز از حل این برخوردها بوده و مردم متزلزل و در خطر افتاده جنب نوعی احساسات ناشی از ناسیونالیسم افراطی شده بوده اند.

اما صورت بندی شکل قدرت فاشیستی چگونه است؟ ۱- تعریف سیاست و زندگی نوعی اشرافی «Mystique» است که به عمل مستقیم و بی واسطه برای حل تمام مسائل اعتقاد دارد و مفهوم پیشوا و ابرمد اسطوره ای است که فاشیسم را واقعیت می بخشد. ۲- تمام وسایل در راه تحرک عصبی توده های مردم در راه اجرای خواسته های پیشوا بکار می رود و رابطه ی پیشوا با مردم یک رابطه ی مستقیم و بی واسطه است و این رابطه با استحکام تشکیلات حزب واحد و رهبر واحد، و سپاه حزب (۱) و بکار گرفتن تمام وسایل تبلیغاتی و اطلاعاتی با روشهای پلیسی عملی می شود.

۳- در حالیکه شکل طبقاتی سرمایه داری ظاهراً دست نخورده و سندیکاهای و اتحادیه های صنفی و غیره وجود دارند، قدرت دولت نقش واسطه را برای حل و فصل مسائل آنان به عهده دارد. ۴- فاشیسم مدعی بازسازی شخصیت و کلیت انسان است، انسانی که کلیتش بر اثر بحران اقتصادی و اجتماعی دچار استعمالی معنوی شده است. اما این بازسازی را در پشت شعارها و تبلیغات وسیع و کم نظیر به وسیله ی زور و فقر و خشونت و سرکوبی مخالفین و ایجاد هیجان روزافزون شکل می دهد.

راهنمائی صریح به یک دوست!

انتونی سامپسون
دگرگونی موقعیت های
انگلیس و آمریکا را از
تاریخ آخرین بحران ایران
مورد بررسی قرار میدهد.

متحدین وفادار آمریکا چگونه باید به تقاضای کمک کارتر در مورد ایران پاسخ دهند؟

ایران، مستقل و شاید خیلی مستقل و بعضی وقتها سرگرم و مجذوب هستند. همانطور که آمریکائیها بوسیله مصدق سرگرم و مجذوب شده بودند.

ما در حالیکه به نفت ایران احتیاج نداریم (همانطور که آمریکائیها، سی سال قبل به نفت بیگانه احتیاج نداشتند) بیشتر از آنها بی تفاوت شده ایم و از وضع خود راضی هستیم، در حالیکه آماده هم هستیم که از گرفتاریها و مشکلات آمریکا بهره برداری کنیم.

اما آمریکائیها اکنون در حالی هستند که سیاست علاقته و حوصله بطور روز افزونی برای آنان مشکل مینماید و این بی حوصلگی با توجه به تقارن انتخابات ریاست جمهوری بیشتر میشود. بخصوص وقتی وسائل ارتباطی را در نظر بگیریم که مصمم شده اند از بحران ایران که بصورت یک نمایش در آمده است، استفاده کرده و شهرت و افتخاری را که محصلین ایرانی مشتاقانه در جستجوی آن هستند، هدیه کنند. بهره برداری ایرانیان از مسئله گروگان ها، نمونه یک تحریر کامل و برافروختن احساسات عمومی

نمونه ای از دیپلماسی صریح و زبرکانه بشمار میرود: (بمن اجازه دهید اظهار عقیده کنم که شما از ناصر شخصیت بسیار مهمتری از آنچه که واقعا در خور آنست میسازید).

بعدها، وقتی که آمریکائیها بدوران نوع خاص پس از امپراطوری خود نزدیک شدند، انگلیسها همیشه با همان نوع توصیه و راهنمائی صریح، مقابله بمثل نکردند. سوابق تلاش های انگلیس برای جلوگیری از بالا گرفته جنگ ویتنام بطوری که بعدا علنی شد، ماجرای تاسف باری است.

هارولد ویلسون در نتیجه اشتیاقی که برای جلب رضایت لیندون جانسون داشت، هرگز موفق نشد که میزان نگرانی و اضطراب انگلیس را در مورد ویتنام نشان دهد و تقریبا مورد بی اعتنائی قرار گرفت و در حقیقت این دوگلی بود که با تمام خسوت و تلخی، متحد شرافتمندتری باقی ماند.

امروز بحران ایران نشان دهنده جایگاهی کامل موقعیت های آمریکا و انگلیس نسبت به سی سال قبل است. انگلیسی ها، امروز، در مورد رهبری

یک متحد وفادار هنگامی که ملاحظه میکند دوست نیرومندش دچار بیستری شده، چه باید بکند؟ ممکن است سابقه و نمونه ای برای پاسخ این مشکل در ماجرای ایران (البته نه ماجرای امروز بلکه داستان سی سال قبل ایران) بتوان یافت.

(قابل یادآوری است که ایران برای مدت یک قرن برای حکومت های ساده لوح غربی تله ای بوده است.)

همانطور که اغلب خوانندگان قدیمی من بیاد میاورند، در سال ۱۹۵۱ میلادی، دکتر مصدق در ایران بقدرت رسید و در حالیکه پوزامه بتن میگريست، مناطق نفتی انگلیس را ملی کرد.

حکومت کارگری خشمگین شده بود و شرکت نفت ایران و انگلیس که تمام نفت ایران را تحت کنترل داشت، برای انتقام میفرید.

یک روزنا و بایران فرستاده شده بود که ساحل آبادان را کنترل کند. هربرت مورسون وزیر خارجه تندرو میخواست مناطق نفتی را با زور متصرف شود ولی کلمنت اتلی نخست وزیر پس از مراجعت از آمریکا عقل و منطق را باز آورد.

در این موقع آمریکائیها از این نمایش هیستری امپراطوری و دیپلماسی نارنگان جنگی مبهوت و نگران شده بودند.

وقتی دکتر مصدق بسازمان ملل متحد و واشنگتن رفت که دعاری خود را بیان کند، آقای دین اچسن وزیر خارجه، روابطی دوستانه با پیر مرد برقرار کرده و مفتون و مشغول کیفیات ملوکوتی او شده بود.

اچسن معتقد شده بود که تمام تقصیرات از شرکت نفت ایران و انگلیس است و حماقت محض خود این شرکت، او را به نقطه حاضر رسانیده است و معتقد بود که هر دو طرف ایران و بریتانیا با ساجت در عقاید خود، دارند بفع روس ها اقدام میکنند.

او با آرامی و حوصله سعی در آشتی داشت و در همان حال طرح کسرسیومسی از شرکتهای نفتی آمریکائی را که باید بایران برورد تهیه میکرد.

در آنروزها اغلب انگلیسیان و همچنین هر دو حزب کارگر و محافظه کار از بی وفائی آمریکا و اینکه آمریکائیها میخواستند از موقعیت ضعیف انگلیس بهره برداری کنند بخشم آمده و رنجیده بودند.

تازه موقعیت آنروز هم بدلیل نزدیکی انتخابات انگلیس بیشتر تیره و تاریک مینمود.

بهر تقدیر: با توجه باتجه گذشت بهرحال میبایستی از دست باز دارنده آمریکا و نظریات مخالف او مننون باشیم، حتی با توجه باین نکته که کودتای ترتیب یافته توسط سیا که شاه را باز آورد، بهمان مقدار که مشکلات را حل کرد، مسائل جدید بهرراه داشت.

در آن آخرین روزهای قدرت امپراطوری، آمریکائیها، کارشناسان و متخصصین کاملی در آرام کردن انگلیس ها شده بودند.

وقتی پنج سال پس از بحران ایران، یک مورد تازه از هیستری بریتانیا در باره کانال سوئز بروز کرد، پرزیدنت آیزنهاور نامه ای به سرانتونی ایدن نوشت که به عنوان

است که جنبه شخصی ان از ملی کردن یک کانال یا یک منطقه نفتی بسیار بیشتر است.

بهرحال اینک فقط یک راه حل از طریق دیپلماسی محرمانه و با بردباری وجود دارد.

دموکراسی آمریکا (آنچنان که توکویل یک قرن و نیم قبل گفت) توانائی اندکی دارد تا وسائل را محرمانه یا یکدیگر جور کرده و با حوصله و آرامش منتظر نتیجه بماند.

بدون تردید اگر بخروایم شرافتمندانه بگوئیم، ما از سقوط آمریکائیها نوعی رضایت خاطر داریم. همانند دین اچسن میتوانیم بخود بگوئیم که حماقت خود آنان بود که آنان را بدین نقطه رسانید.

اما ما یک بستگی اساسی و انسانی با گروگان ها داریم. جدا ماندن ما از آمریکا و هم چنین تجربیات ما، هر دو میتوانند در طریق یک راه حل، مفید واقع شوند و منافع اساسی مانیز چنین اقتضای می کنند. در این جریان تیره، پرزیدنت ترجیح داده است که از مسائل و مشکلات بین المللی به عنوان وسیله آزمایش وفاداری دوستان خود در ناتواستفاده کند و لذا میخواست که ما تقاضای او را برای تحریم اقتصادی تأیید کنیم. حالا یک متحد وفادار چه باید بکند؟

بطور قطع در مورد مسئله اصلی گروگانها، موقعیت انگلستان نه تنها به سابقه وفاداری در دوستی، بلکه بدلیل نفع دراز مدت خود نیز که مبتنی بر مصونیت و امنیت دیپلماتیک است، باید صریح و خالی از ابهام باشد.

اما اگر انگلستان بخواهد از تحریم اقتصادی یا توسل بزور، در

حالی که در نتیجه بخش بودن آنها تردید داشته و یا حتی آنها را خطرناک تشخیص میدهد، حمایت کرده و یا تظاهر بحمايت نماید، در دوستی مرتکب خیانت شده است.

یک هفته قبل حتی روزنامه نیویورک تایمز به متحدان اروپائی آمریکا تاخت که ایشان خود در مقابل قدرتی ضعف نشان میدهند که از آمریکا خواهان مقابله با آن قدرت هستند و هم چنین تأکید میکرد که هر گونه عدم توفیق در مجازات ایران نه تنها آمریکا را تحقیر، بلکه تضعیف هم میکند.

این همان بیان آشنائی روزنامه دیلی اکسپرس در سی سال قبل است. ولی بریتانیا پس از تجربیات ممتد خود حق دارد بگوید هر نوع انسانی برای مجازات، موقعیت گروگانها را خطرناکتر خواهد ساخت و راه حل دوستانه را مشکل تر خواهد نمود و نیروهای میانه رو، خیلی بیشتر از تندروها، صدمه خواهد زد. نتیجه صحیح، بیرون از نور دوربین ها و صحنه های تلویزیونی و با کمک دوستان غربی در تهران بدست خواهد آمد والا این نوع اقدامات فقط به تندروهای ایران فرصت تشدید رویارویی عمومی با آمریکا را خواهد داد.

بسیار بهتر خواهد بود اگر خبر بیایم که بانو تاجر بطور خصروی پرزیدنت کارتر را با لحن صریح همانطور که در ۱۹۵۶، آیزنهاور ایدن را مورد خطاب قرار داد، مورد خطاب قرار داده و بگوید (بمن اجازه بده اظهار کنم که ایران و افغانستان بزرگترین بحرانها پس از پایان جنگ جهانی دوم نیستند).

خط ارتباط سه حادثه چرا تمام مصاحبه ها و نطق ها بجای دعوت مردم به اتحاد و مبارزه با آثار رژیم گذشته صرف تحریک مردم و بی اعتبار کردن مبارزان صمیمی علیه استبداد و امپریالیسم می شود؟

سند ارائه شده از سوی انجمن دانشجویان مسلمان بوضوح ثابت می کرد که طرح حمله و تهاجم بدانشگاهها زیر پوشش انقلاب فرهنگی در عمارت کنار سفارت آمریکا یعنی ستاد اشغال کنندگان سفارت تهیه شده است. و بلافاصله پس از این حمله دو واقعه دیگر اتفاق می افتد یعنی حمله ارتش به کردستان و فرود تفنگداران و نرسرهای آمریکائی در صحرای طیس. اما خط ارتباط این سه حادثه در غوغای مصنوعی و تبلیغاتی نه اینکه گم می شود بلکه بکلی وارونه جلوه داده می شود.

هیچ مقام مسئولی به سئوالهای مقرر ناشی از فلسفه هماهنگی و تقارن این سه حادثه با یکدیگر جواب نمی دهد. اما در عوض شکست ظاهری نقشه آمریکا را در صحرای طیس با تبلیغات و هماهنگی به پای پرورزی انقلاب ایران می گذارند!

ظاهرا ملامت مسئول سیاسی و ارتشی از ورود هواپیماها و هلیکوپتر های آمریکائی بداخله خاک ایران اطلاعی نداشتند: آیا این بی اطلاعی برای انقلاب ایران یک پرورزی است؟

ظاهرا رادارهای ایران در بندر عباس و در تهران نقرانسته است خط سیر هواپیماها و هلیکوپترهای آمریکا را در داخله خاک ایران ردیابی کنند آیا این سکوت و

خاموشی رادارها برای انقلاب ایران یک پرورزی است؟

ظاهرا این طرح و عملیات مقدماتی و آماده گی عملیاتی آن از مدتها قبل برحمله اجرا درآمده بود و همه چیز در داخل ایران برای اجرای نقشه تهاجم آمریکا آماده شده بود بدون اینکه ظاهرا مقامات مسئول دولتی و ارتشی اطلاعی از آن داشته باشند آیا این بی اطلاعی و بی خبری برای انقلاب ایران یک پرورزی است.

ظاهرا این تجاوز با اینکه ناکام ماند و شکست خورد هیچ مسئله ای را در زمینه نقشه های آمریکا درباره انقلاب ما و نابود کردن آن حل نکرده است و نشان داده است که اینکار عملیات علیه انقلاب ایران چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه نظامی و چه در زمینه اقتصادی با امپریالیزم آمریکاست آیا این که امپریالیزم آمریکا پس از شکست خود بخاطر انقلاب ایران آکسون انقلاب ما را از هرچه در موضع دفاعی قرار داده است بدون اینکه مردم ایران از برنامه های نظامی و سیاسی و اقتصادی دولت و مسئولین اطلاعی داشته باشند و بدون اینکه بدانند آیا اصولا چنین برنامه هایی برای مقابله با حاکم الفصلا های زیرانگرمپریالیزم وجود دارد یا نه برای انقلاب ایران یک پرورزی است.

امپریالیزم آمریکا ظاهرا در

یک مقابله با انقلاب ایران انهم بادهای خود به خاطر «تقص فنی» شکست خورده است بدون اینکه ما در این شکست نقش داشته باشیم و بدون اینکه قدرت مقابله یا پیش بینی هجومهای نظامی و سیاسی و اقتصادی آینده امپریالیزم را داشته باشیم آیا این برای انقلاب ایران یک پرورزی است؟

این یک جنبه مسئله است که نتیجه می گیریم که شیطان بزرگ با همه چنایات و با همه نفرتی که از آزادی و استقلال ملت ها دارد شیطانی است در قدرت نظامی و فنی و سازمانی واقعا بزرگ که چنگین با آن با شعار و با فحش دادن به او و با آتش زدن پرچمش و با اشغال سفارتش و با نفرین و ناله از آن پیش پروردگاز میسر نیست.

اما جنبه دیگر مسئله اینست که آیا مسئولین دولت و انقلاب واقعا فراندیشه نبرد با امپریالیزم آمریکا هستند؟ اگر این چنین است چرا درست در هنگام معرکه نبرد و گرمگرم مبارزه با امپریالیزم آمریکا به

دانشگاهها پورش می برند، دانشجویان و استادان را با چوب و چماق مجروح می کنند و آنها را دست و پا بسته به زندان می اندازند. چرا ارتش را به باطلاق کردستان می کشانند؟

چرا همه امکانات و همه پهلها و همه سازمانها یکپارچه در خدمت جدا کردن مردم از یکدیگر و پراه انداختن چنگ مذهبی و اعتقادی بین مردم قرار می گیرد، چرا همه نیرو و فشار تبلیغاتی رادبو تله ویزین برای تشدید احساسات و عصبیت های مذهبی و تحریک و ایجاد دشمنی و نفای بکار می افتد.

چرا همه نطق ها و مصاحبه ها و مراسم مذهبی به جلی محرت به اتحاد به اشتراک به محبت و برادری و به ضرورت اتحاد در عمل انقلابی برای مبارزه با آثار طاغوتی رژیم گذشته و بعدالذاتی های اجتماعی و اقتصادی موجود و به کمین تشنگان آزادی و استقلال ما، صرف تحریک مردم و محکوم کردن گروههای سیاسی و بی اعتبار کردن مبارزین صمیمی و

صادق علیه استبداد و امپریالیزم می شود. چرا مردم ساده دل را به اسم دفاع از اسلام با چاقو و زنجیر و چوب و چماق به جنگ دانشگاهها و اجتماعات و گروهها می برند، چرا رسوم مهلک تهمت و افترا را درگ و پوست جامه ای که هنوز از آثار طولانی استبداد و استعمار در بیماری شدید فرهنگی و اجتماعی پسر می برد تزریق می کنند؟

چرا اسلام را وسیله اختناق فکری و سکوت و اوجاب قرار می دهند.

آیا این همه به سود امپریالیزم آمریکا این شیطان بزرگ نیست؟ آیا در این همه تجاوز آشکار به اصول معنوی و اخلاقی انقلاب، در این همه پافشاری برای تحمیل سکوت به دانشگاهیان و مبارزان انقلابی و صاحبان عقاید مترقی و طرفداران واقعی و صمیمی مستضعفان جای پای امپریالیزم و ایادی آن به چشم نمی خورد؟

هفته ی گذشته روزنامه ی سیاسی و خبری و اجتماعی بامداد اولین سال حیات خود را به پایان رساند و وارد دومین سال خود شد. نویسندگان و گردانندگان بامداد طی یکسال روزنامه نگاری و مبارزه با بسیاری موانع و تهدیدها و مقاومت نشان داده اند که می شود در محدودی تنگ امکانات روزنامه ای خوانندگی و پر مطلب که ضمن حرکت در خط انقلاب بطرفی را حفظ کند منتشر کرد.

موقیت گردانندگان و نویسندگان بامداد را در بهبود کیفیت هر چه بیشتر مطالب که بهبود روز به روز آن چشمگیر است، خواهانیم.

یک سالگی بامداد

روز زن

هفته‌ی پیش مراسم روز زن برپا شد. روزی مصادف با روز تولد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها. و چه روزی بهتر و مناسبتر از این. روزی که هزار و چهارصد سال با فرهنگ مردم ما سابقه‌ی آشنائی دارد و این روز که عموم زنان زوایای جامعه‌ی ما می‌شناسند و به آن احترام می‌گذارند.

حکومت استبدادی گذشته نه تنها با تقلید و دنباله روی از غرب و به تبع شیوه‌های نمایشی خود به موازات فساد و خشونت، اقتصاد مصرفی زائده‌ی امپریالیسم را ترویج می‌کرد، بلکه تمام مظاهر فرهنگ ملی را که اساس شخصیت و استقلال کشور بود، زیر پا می‌گذاشت. بجای بازسازی سنت‌های دیرپا و مانوس ملی و آئینی، و تطبیق آن با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی سنت‌ها و آئینها را در هم می‌کوبید و بجای آن مظاهری نمایشی و تصنعی و نوظهور را به زور تبلیغات می‌خواست به مردم بقبولاند.

روزهای تولد خاندان پلید سلطنت، روز کودتا، روز تاجگذاری، روز پنجاه سال سلطنت، روز پدر، روز مادر و بسیاری از این قبیل مراسم مسخره هر روز با آب و تاب از دهان بوق و کرنای دستگاه تبلیغاتی پهلوی و اعوان و انصارش را در هم می‌کوبید و بجای آن مظاهری نمایشی و تصنعی و نوظهور را به زور تبلیغات می‌خواست به مردم بقبولاند. روزهای تولد خاندان پلید سلطنت، روز کودتا، روز تاجگذاری، روز پنجاه سال سلطنت، روز پدر، روز مادر و بسیاری از این قبیل مراسم مسخره هر روز با آب و تاب از دهان بوق و کرنای دستگاه تبلیغاتی پهلوی و اعوان و انصارش را در هم می‌کوبید و بجای آن مظاهری نمایشی و تصنعی و نوظهور را به زور تبلیغات می‌خواست به مردم بقبولاند.

تعداد قابل توجهی از دولتهای جهان سوم بتسلیمات «معتاد» شده‌اند. تشکیلات نظامی آنها مشتاقانه دنبال سلاحهای مدرن رفته در این راه به اسارت سازندگان درمیآیند. این دولتها بتدریج هم دچار عقده خود بزرگ بینی شده و هم اعتماد بنفس خود را از دست داده احساس خطر میکنند در نتیجه اعمال خضوتباری از آنها سر میزند مخصوصاً موقهیکه «ماده مخدر» مورد نیازشان در معرض قطع شدن و خودشان در معرض تنها گذاشته شدن قرار میگیرند تعجب آور نیست وقتی میبینیم آندسته از کشورهای جهان سوم که پروپاقرص ترین مشترکهای تسلیمات هستند در صدر لیستهای متخللین حقوق بشر قرار دارند.

در باره‌ای صحبت میشود بهانه‌های خریداران است. ظاهراً مقصود همانا تأمین امنیت ملی در مقابل تعارضی قوای خارجی میباشد. ولی در واقع میان هزینه‌های دفاعی این کشورها و تهدیدهای خارجی چندان ارتباطی وجود ندارد برای مثال در سال ۱۹۷۸ هیچیک از کشورهای ایران، برزیل، اندونزی، هند و عربستان که همگی واغریه‌های عظیم تسلیماتی داشتند در معرض یک تهدید خارجی واقعی قرار نگرفته بودند علاوه بر این، شواهد نشان میدهند که حتی با پیشرفته‌ترین سلاحها در دست کشورهای در حال توسعه نیز نمیتوان روی یک دفاع مطمئن حساب کرد. گاهی سلاحهای تهجمی پیشرفته بر عکس باعث از بین رفتن امنیت میشوند. از آنجمله در مقایسه با ازدیاد قدرت تهجمی اسرائیل بتعداد دشمنان این کشور هم افزوده شده است. از طرف دیگر در ویتنام سپاهی دهفاتی که از پشتیبانی هوایی و دریایی محروم بود تکنولوژی پیشرفته آمریکا را شکست داد.

هیچون معنایی که میخواهد اعترافش را موجه جلوه دهد. دلایلی که این دولتها برای توجیه افزایش مصرف تسلیمات بیان میکنند نیز به «بهانه‌جویی» بیشتر شبیه است. ارتشی که از قوت لایموت ملتی فقیر ارتزاق میکند ولی در جهت منافع این ملت کار قابل توجهی انجام نمیدهد بتدریج احساس اتزوا میکند چنین ارتشی در مقابل ملت حالت دفاعی بخود گرفته پس از مدتی، با از دست دادن اعتماد بنفس و روحه خود، بر ضد همین مردم میشود. باین دلیل است که در جهان سوم اغلب گروهایی از افسران دست بکودتا زده دولتهای نظامی تشکیل میدهند. هر اندونزی ارتش یک میلیون نفر را قتل عام کرد تیسارهای پاکستانی مملکت را در ۱۹۷۱ تخریب کرده اخیراً هم یک نخست وزیر محبوب را اعلام کردند اقدامات کابینه‌های نظامی برزیل، شیلی، و آرژانتین هم که بر کسی پوشیده نیست.



ایا این خود نمی‌تواند نمونه‌ای باشد که هیچ گروه را نمیشود برای همیشه به پذیرفتن نظمی تزویقی وادار کرد؟ واقعیت اینست که زنان نیز مانند سایر گروهها باید حقوق مساوی و آزادیهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را داشته باشند. نه به آنان و نه به هیچ گروه و دسته و طبقه‌ی دیگری نمی‌توان زور گفت که جز عکس العمل محموم ثمری نخواهد داشت. منتها اگر امروز عملی نشد فردا دیر نیست.

عکسی که در این صفحه چاپ شده، یکی از جشنهای کشف حجاب است. در آن زمان یعنی دوران رضا خان را نشان می‌دهد. به چهره‌ی زنهایی که در صف جلو عکس دیده می‌شوند نگاه کنید و ببینید چگونه وقتی به اجبار زندگی خود و خانواده‌شان با کلاه در مراسم شرکت داده شده‌اند، سر و صورت را در برابر دوربین عکاسی به هر وسیله مخفی کرده‌اند و به سایر زوایای مجلس دقت کنید.

تمام تلاش پلیس وحشت در راه بر داشتن حجاب از سر زنان گذشت اما با صدای اولین توپ وقتی در شهریور ۱۳۲۰ رضا خان و سایه‌ی وحشتش گریخت، اولین کار آن دسته از زنانی که با هر قیقت فرهنگی و زندگی اقتصادی و اجتماعی خود نتوانسته بودند قضیه‌ی کشف حجاب را هورود به دنیای تجدد را هضم کنند، تهیه و بر سر گذاشتن چادر بود و تنها دسته‌ای از زنان مسأله را بطور طبیعی پذیرفته بودند.

بی آنکه برای انجام کارها زمینه‌ی فرهنگی و آمادگی ذهنی به وجود آورد، با تکیه به زور و قدرت و خودسرانه دست به کارهایی می‌زند که وقتی در این قبیل کارها لزوم شرکت انسانها نیز وجود داشته باشد ناپا تمام برنامه‌ها و کارها با مانع عدم آمادگی ذهنی و فرهنگی مردم برخورد می‌کند و خشتی می‌شود اما تنها کسی که از درک این فاجعه عاجز است، همان خود دیکتاتور و دستگاه اجرائی اوست. در دوران رضا خان نیز شش سال

اعتیاد تسلیحاتی

به نفع مردم جهان سوم است که دنبال هدفهای واقع بینانه تر و دشوارتری بروند

نویسنده: اقبال احمد

میشوند و با صرفه‌تر از آنچه که تعداد دلایلهای درگیر کمتر است. قدرت فریبندگی تسلیمات در جهان سوم بنجره‌های این کشورها از استعمار نیز مربوط میشود عقیده بسیاری بر این بوده است که غریبها بدانیجهت قادر باععمال نیات استعمارگران خود بوده‌اند که سلاحهای مدرن در اختیار داشته‌اند. پس اینطور نظر میرسد که با داشتن تجهیزات پیشرفته استعمارندگان بتوانند از عهده مقابله با استعمار این «مکانیزم دفاعی» وابستگی کشورهای جهان سوم به غرب حتی بعد از دوران استعماری گذشته نیز ادامه یابند. زیرا که ارتشها و دولتهایی که طرح‌های استعمار نو (نئو کولونیالیزم) را ارائه دادند همان قدرتهای استعماری قدیمی بودند. در اثر جنگ سرد بود که ایندولوژی دامنیت ملی، اول برای مصرف در جامعه آمریکائی و بعد برای صدور بسایر کشورهای جهان پذیرفته گشت. «معاهدات نظامی» چنان فاستردالسی، «تفقه‌های ضدخوردگی» رایت مک نامارا، و سیاست قدرتهای منطقه‌ای، هتری کیسینجر همگی به بین‌المللی شدن مرضیه امنیت کمک کردند. چندین نسل از افسران کشورهای جهان سوم طوری آموزش دیده‌اند که به تسلیمات

«معتاد» باشند. بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۸ نیم میلیون خارجی در آموزشگاههای نظامی آمریکا تعلیمات دیدند. از این عده چهارصد هزار نفر از کشورهای جهان سوم بودند.

این مرض عوارض دیگری هم دارد: تسلیمات مدرن عقده‌های خود بزرگ بینی فرمازروایان این کشورها را نیز ارفسده میکنند. رهبران هندوستان با خواستن هواپیماهای

تسلیمات خانوادگی زندانیان دانشگاه سیستان و بلوچستان به رئیس جمهور

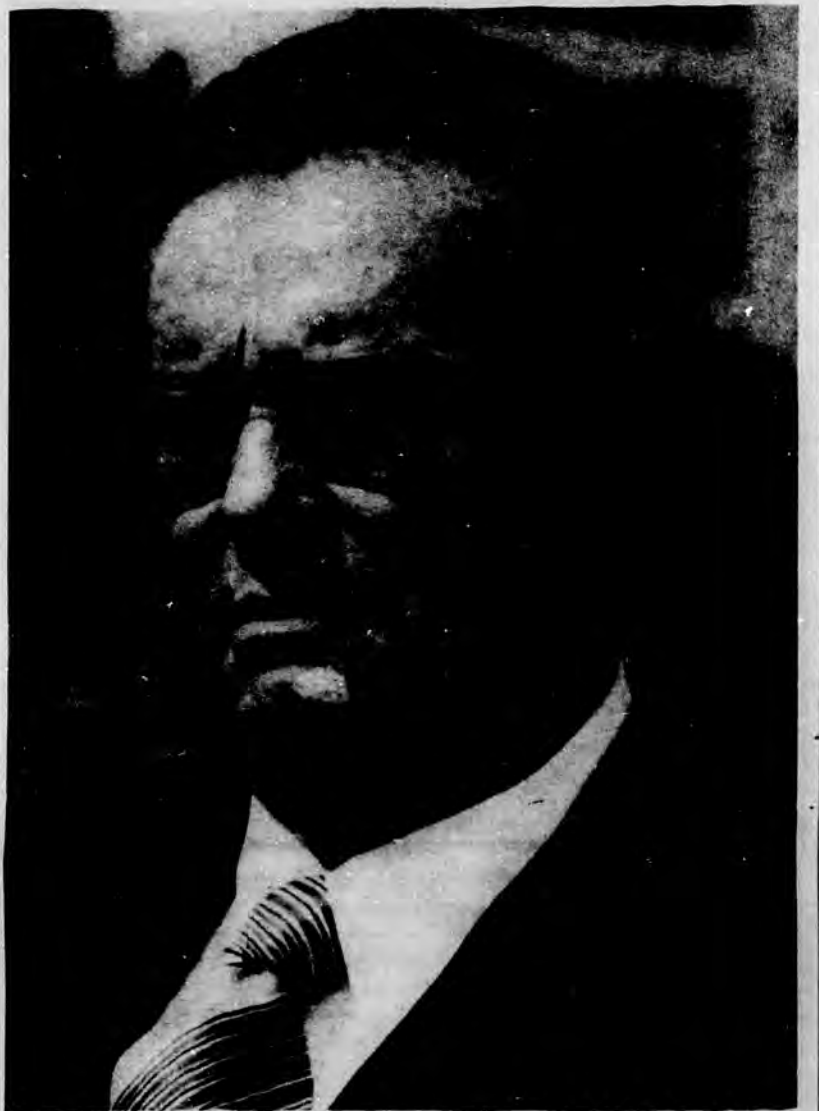
جناب آقای بنی صدر ریاست جمهوری اسلامی ایران احراماً پیرونگراف مورخ ۵۹/۷/۵ بدینوسیله مجدداً مطالب زیر را به اطلاع میرساند. روز سه شنبه ۵۹/۷/۵ عده کثیری از دانشجوین، استادان و کارمندان دانشگاه بلوچستان را بطرز مرنمی که با هیچیک از موازین اسلامی، اخلاقی و انسانی متناسب نیست در محوطه دانشگاه مورد حمله و ضرب و شتم قرار میدهند و به خانه‌های مسکونی استادان حمله کرده و سفارت به شکنجه درهای خانه‌ها و غارت و چپاول منزل و دستگیری استادان به وضع فرم آوری نموده‌اند. این اقدامات با هدف فولت و شورای انقلاب که ستم فاعل گروهها بوده است بکلی تناسی ندارد. در روز پنجشنبه ۵۹/۷/۷ نیز سه نفر دیگر از اساتید محروم را بطور غیر منطقی و با وضع مرنمی توسط یک هواپیمای ارتش به زندان لوین در تهران منتقل نمیدانند. در تاریخ ۵۹/۷/۱۷ نیز سه نفر دیگر از اساتید محروم را بطور غیر منطقی از بیمارستان دکتر مصدق به زندان لوین میبرند. تاین لحظه به هیچ یک از افراد خانواده هایشان حتی اجازه ملاقات هم ندهاند و از سرزفت آنها که تلباسی نیز محروم و در حال انحصار فلذا بسر میرسد هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

زندگی روزگار مرکز درفرایط بدآب و هوا و ناسامه بودن وضع معیشت و کارنامه خدمت صلحافانه دستگیر شدگان از یک رو در رعایت احرام به استناد هر عزم مقدس دانشگاه از دیگر سوابق میباید که اتلا حقوق اولیه انسانی مورد توجه قرارگیرد لذا مجدداً خواستار رسیدگی فوری بوضع نامبره‌گان و ازلی و اعاد معیشت آنان میباشیم.

خانواده‌های زندانیان دانشگاه سیستان و بلوچستان
زنونشته:
فخر امام خمینی - ناصر آیت الله منتظری - شورای انقلاب - آیت الله موسوی
دانشان کل انقلاب اسلامی - جامعه روحانیت مبارز تهران - آقای دکتر حبیبی -
جمیعت حقانندان کاترن زندانیان سیاسی - جمیعت نظام از آزادی و حقوق بشر -
کاترن نویسندگان ایران کاترن وکلا - روزنامه کیهان اطلاعات، انقلاب اسلامی،
پایند چینی و است.

تیتو: غولی که قهرمان بود و قهرمان ماند

آگاه



تیراندازی میکند و یا رساتر مینویسد... حاصلت نمیکند، او برای اینکه به ریاست جمهوری برسد و با نخست وزیر شود و با پرورش مردم سوار شود و با در تشریفات و احترامات غرقه گردد مبارزه نمیکند؛ کسی که با قدمهای مستقیم با مردم در جبهه میچنگد و در سنگر با مردم در برابر دشمن مقاومت میکند؛ و در مسیر شور و مشورت بصورت فردی عادی در کنار همزمان خود به گفت و گو میباشند؛ او قهرمان است اما قهرمان ماندن همانقدر مشکل است که قهرمان شدن.

تیتو یک قهرمان بود، زیرا رنجهای مردم را احساس میکرد؛ برای در هم شکستن نظام ستیگر سیاسی کشورش مبارزه کرد؛ همراه توده های ستمدیده مرعش زندگی کرد؛ در میدانهای مبارزه نه اینکه ذاتا حضور داشت بلکه در آفریدن مبارزه های سیاسی و نبرد با دشمن اشغالگر کشورش شرکت مستقیم و دائمی داشت؛ به کار جسمی و گروهی معتقد بود؛ به منطق مبارزه و تحول و ایجاد نظم نو برای رهایی از فقر و ستمگسی هموطنانش اشنائی و اعتقاد داشت؛ هنگامی که کشورش را از اشغال نازیها نجات داد، در کار ایجاد نظامی عادلانه تر و مترقی تر برای کشورش پیشگام بود به استقلال و آزادی مردمش آنچنان اعتقاد داشت و مغرور بود که با گرمیزی شجاعانه و بهت آور یوگوسلاوی را از مدار قدرت استالین خارج کرد؛ او به اصول اعتدالی سوسیالیستی ایمان داشت اما مجنوب آنچه که استالین بعنوان دستاورد سوسیالیزم در شوروی میخواست بصورت یک الگوی بی چون و چرا به کشور او تحمیل کند شد و هنگامی که پای فشار و قدرت نمانی رسید و تبلیغات عظیم استالینی در سراسر اروپا به او لقب مارشال خائنین داد همچنان مرعوب نگرید. و آنچنان شجاعانه در راه انطباق اصول سوسیالیستی با جامعه یوگوسلاوی پیش رفت که جانشین استالین یعنی خروشچف خود برای آشتی با یوگوسلاوی و تیتو به یوگوسلاوی رفت و از او بخاطر گذشته غنر خواهی نموده و حتی گفت که ما میتوانیم از تجربه یوگوسلاوی فرسهای برای خود بگیریم.

دشمن و در برابر دشمن را از مردم فرا میگردد در هیچ لحظه ای از زندگی و در هیچ حادثه از حوادثی که بدست دشمن ایجاد میشود و در هیچ عمرکدای که مردم برای نجات و رهایی خود از سلطه ظلم و غارتگری می آفرینند مردم را رها نمیکند. حضور او در حوادث مردم را دلگرم میکند؛ صدای او به مردم امید می بخشد؛ زیرا همه اراده و قدرت و فکر و هستی او برای مردم است؛ مبارزه برای او همه زندگی است؛ نه تجمل و سرگرمی است و نه شهرت طلبی؛ نه مقام پرستی؛ نه فریبکاری نه دروغ و نه عوامفریبی؛ او به کسی حسادت نمیکند؛ ترسی ندارد که دیگران از او در مبارزه و در جلب محبت و نظر مردم پیشی گیرند. او به کسی که بهتر حرف میزند و یا صمیمی تر فکر میکند و یا چابکتر

بخاطر چنین خصایصی قدم به قدم از کوه های که مردم در سیر حراعت و در مسیر مبارزه برای او باز میکنند به پیش میرود؛ زیرا گامهای او استوارتر و اراده او مصمتمتر و ستیزه جویی او با دشمن لجرچانه تر است؛ این چنین است که او بدون اینکه از کنار مرعش دور شود در پیشاپیش آنها گام بر میدارد. اما این همه خصایص یک قهرمان نیست؛ قهرمان؛ کسی جز فردی ساده از مردم نیست؛ زیرا همه نیروی او و همه خصوصیت قهرمانی او از زندگی مردم سرچشمه میگردد او با همه رنجها و دردهای مردم در زندگی و رابطه مستقیم با آنها آشنا میشود او معنای نهر و زور و مفهوم فقر و محرومیت را در تجربه زندگی خود می آموزد؛ درس مبارزه و مقاومت با

بقول برشت وای بحال مرعی که به قهرمان محتاج باشند؛ اما این احتیاج وجود دارد این یک واقعیت است که تنها با تئوری نمیتوان تاریخ ساخت، تئوری احتیاج به مرد دارد. مرعی که تاریخ و زمان و ضرورت تحول و انقلاب را بشناسد؛ مرعی که قدرت سازماندهی و جانبه رهمی و لیاقت مبارزه و اراده رویایی با دشوار و شاید را داشته باشد. مرعی که مرعوب قدرت قهار دشمن نشود و پا در اثر ضعف تشخیص و بی فرهنگی و حرص جاه و مقام و فقر وجدان انسانی مجنوب قدرت نشود؛ مرعی که در کره راههای صعب العبور تاریخ با قدرت تشخیص و صداقت انسانی و اراده عمل پا پیدان مبارزه گذارد و در کنار مرعش قرار گیرد چنین انسانی

کتاب مردم و چشیدن مزه تلخ دردها و رنجهای مردم است. نگاه کنیم به هیتلرها و فرانکوها و موسولینی ها و سالازارها و دیکتاتورهای رنگارنگ آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و نواختگانی سرشار از حرص و جاه طلبی در این سو و آنسو جهان که قدرت را با زور و خدعه و فریبکاری بدست میاورند و با زور تبلیغات و

برخاستند و سرود ملی یوگوسلاوی را خواندند و قهرمانان در داخل میدان گریستند؛ همزمان پیر او در جنگهای آزادیبخش علیه نازیها سرود پارتیز- آنها را بدنحال جازه اش میخواندند. در این سوی دنیا نیز مردمی یافت میشوند که پس از سالهای حکومت همراه با دزدی و فساد و نوکری بیگانه و پس از کشتار هزاران انسان و شکنجه دادن و زندانی

سرود پار تیز آنها

رفیق، تیتو، بتو سوگند یاد میکنیم که از راه تو سرپیچی نکنیم. هر قدر هم تهمت و دروغ بیشتر تیتو برای ما عزیز تر و دوست داشتنی تر. رفیق تیتو، ای بنفشه سفید همه جوانان بتو سلام میرسانند. رفیق تیتو، ای بنفشه آبی تو برای احقاق حقوق ملت مبارزه میکنی. رفیق تیتو، ای مارشال ما مبارزه ما چنین است که هنگام شهادت (نیز) آواز میخوانیم - ای رفیق، ای مارشال ما.

ترجمه آوداگیچ فریال قریشی

شعارهای تو خالی و استفاده از ذهن ساده مردم و کمک مزدوران چاپلوس و فرصت طلب پیرامون خود دهنی جز این ندارند که خود را برای مرعشان بصورت قهرمان در آورند حتی مجسمه خود را بر در و دیوار هر کورچه و برزن شهرهای کشور خود نصب میکنند؛ برای خود مراسم ستایش و نیایش بوجود میاورند و مردم را به بت پرستی و ژانودن در برابر خود وادار میکنند؛ اما آنها در همان زمان حیات خود مرده اند؛ زیرا همه لحظات قدرت آنها را چیزی جز فساد و دروغ و قتل و کشتار جمعی و بی خبری پر نمیکند؛ کسی که برای استقلال کشور و سرزمین مادری خود دوشادوش و همپای مردم و وطنش در سنگرها و در کوهستانها و در غارها و دزدها چنگید و کسی که برای رستگاری محرومان و دردمندان کشورش مجنوب قدرت نشد و براریکه قدرت استبدادی نه نشست؛ کسی که در مستند رهبری ملتش درهای گفت و شنود و شور و مشورت را به روی مرعش نیست او قهرمان است و در تاریخ ملتش قهرمان خواهد ماند؛ و این چنین انسانهایی نه به مرعشان و نه بوطنشان بلکه به تاریخ بشریت تعلق دارند.

کردن هزاران انسان با پای خود به کمک آربابان خود با میلیاردها دلار پول دزدی از هستی ملت فرار میکنند و از ترس وجدان و وحشت انتقام نظیر دزدهای شیرو از کشوری به کشور دیگر میگریزند. تیتو به زور شعار و تبلیغ و تحریک و تظاهر و نمایش در قلوب مردم خود جا نگرفت وقتی به ریاست کشور خود انتخاب شد در را بروی مردم نیست حاجب و دربار درست نکرد به حسابهای بانکی و ارزی کشور خود دستبرد نزد؛ با بیگانگان برای غارت مردم خود معامله نکرد؛ با حرف و شعار و تظاهر از انقلاب و دگرگونی نهادهای فاسد و ستمگر اجتماعی و اقتصادی جامعه خود نزد؛ هیچ انسانی میرا از خطا و اشتباه نیست اما برای تیتو و انسانهایی نظیر او اشتباه و خطا استثناست نه قاعده زیرا هر انسان با اراده و خرمند و آگاه به نیازهای جامعه با شور و مشورت و با دوری از خودخواهی و جاه طلبی میتواند مخصوصا در مقام مسئولیت و تعهد اجتماعی میزان اشتباه و خطا را در تصمیم گیریهای سیاسی خود به حداقل برساند. اما آنچه به یک انقلابی امکان میدهد که همچنان قهرمان باقی بماند همان زندگی کردن دائمی با مردم و در

حق حاکمیت ایالتها

کشور یوگوسلاوی از شش جمهوری (بوسنیا و هرزگوینا، مونته نگرو، کروآسیا، سلووینیا و صربیا) تشکیل شده و در استان خود مختار (یعنی وودینا و کوسوو که هر دوی آنها در جمهوری سوسیالیستی صربیا قرار دارند) نیز از عناصر تشکیل دهنده این فدرالیت میباشند چون در استان مذکور بطور مستقیم در تشکیل تمامی ادارات و انجام امور فدرالی سهم و شرکت هستند. بر مبنای قانون اساسی، جمهوریهای سوسیالیستی بر اصول حق حاکمیت ملت، مال، حکومت، خود مدیریت طبقه کارکن و جمهوریها نیز بر اصول مساوات کامل استوار است. بدون توجه به وسعت قلمرو و حقوق کامل مساوی برخوردارند و همچنین به تعداد ساکنین، جمهوریهای مذکور از سترلیت کامل مساوی برای انجام فعالیت جامعه فدرالی نیز بهره آنها واگذار شده. هر کدام از این جمهوریها برای خود یک واژه در صفحه ۱۴

یوگوسلاوی جدید درسی و نشن سال یک جامعه فدرالی متشکل از جماهیر خود مختار و ملت های مساوی

نوشتۀ تیهومیر کوستیچ
برای یک کشور نسبتا کوچک مانند یوگوسلاوی که ملت و ملیت های مختلف در آن سکونت دارند، تشکیلات دولتی منطوق و قابل جمعیت ۲۲ میلیون نفری از اهمیت خاص برخوردارند. سیستم سوسیالیستی هدایت پر خوه اساسی مناسبات اجتماعی را در یوگوسلاوی تشکیل میدهد. جامعه ایست فدرالی و متشکل از جمهوریهای خود مختار و ملت و ملیت های مساوی. جامعه فدرالی یوگوسلاوی از جمهوریهای سوسیالیستی تشکیل شده که بمنزله ایالت های خود مختار میباشند و بر مبنای اصول ملی بنیانگذاری شده اند. خود مختاری این ایالتها بهترین مثال مساوات کامل ملی میباشد و بر اساس حق هر کدام از آنها جهت تعیین سرنوشت خود از جمله حق قانونی تعیین از فدرالیت قرار دارد.
مسواوت کامل ملی
اصول اساسی سیستم فدرالی یوگوسلاوی در مساوات کامل کلیه ملت و ملیت ها خلاصه شده و این مساوات از زمان تشکیل یوگوسلاوی جدید از سهیل مهم تاریخی، سیاسی، اجتماعی، آید، لوزیکی، فرهنگی، زلفی و اقتصادی بشمار میآید و سرنوشت و وجود این جامعه به حل این مساله بستگی داشته و دارد.
مساوات ملی بعنوان اصلی اساسی مناسبات در جامعه جدید فدرالی قطع اعلام و تصویب قانونی حقوق هر ملت و ملیت بمنظور حفظ هویت ملی نبوده بلکه به پیشرفت و ترقی بیشتر و مداوم نیز انجامید. این اصل که در آغاز یک حق
بنیادی اساسی بوده هنگام با گسترش مداوم فکری و مادی جامعه سوسیالیستی اکنون به افق های تازه صوری و معنوی نیز نایل آمده، و بالاخره به زمینه مادی نیز انتقال یافته یعنی در زمینه اقتصاد که در بنیادی امروزی معیار سنجش مساوات واقعی ملت ها بشمار میآید.
مساوات اقتصادی
پرزینت تیتو طی سخنان خود به شرکت کنندگان مجمع سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که در اکتبر ۱۹۷۹ در بلگراد تشکیل شده بود درباره این مساله چنین اظهار داشته بود: هدف تلاشهای ما ایجاد مناسبات جدید و مساوی

تأثیر انقلاب دژ تر کیب سیاسی استکبار و استضعاف

بقیه از صفحه اول

سیاسی آنها بر طبقات حاکم بر ای متزلزل کردن قدرت ها و امتیازات آنها افزایش می یابد.

بنابراین برای ما مسئله تحریم اقتصادی از سوی امپریالیزم آمریکا و شرکایش یک سوی سکه است و سوی دیگر سکه ایست که یک برنامه ریزی انقلابی در بازسازی ضوابط اقتصادی یعنی در تجدید نظر کامل روابط و پیوندهای اقتصادی و بازرگانی با امپریالیزم در واقع جهت حرکت تحریم اقتصادی را معکوس خواهد کرد و این امپریالیزم در مجموع ابعاد جغرافیائی خود است که از سوی ایران به نسبت امکاناتی که در اختیار دارد مورد تحریم قرار خواهد گرفت. بنابراین همانطور که بارها گفته ایم با تثبیت روابط حقوقی اقتصادی و اجتماعی در جامعه خود با شمار نه قدر به تحمل آثار سیاسی و اقتصادی ناشی از تحریم خواهیم بود و نه موفق خواهیم شد که جهت حرکت تحریم اقتصادی را به نفع خود و به ضرر امپریالیزم تغییر دهیم.

مسئله در برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی بر همین دو عامل اصلی بر می گردد. برنامه ریزی ما باید شکل و ترکیب کنونی طبقات اجتماعی را تغییر دید آنچه که نیروهای کار توده ما بطور واقعی از اسارت سود و سرمایه رها شود مالکیت اجتماعی ابزار تولید در چارچوب منطقی که به تولید و ابتکارهای فردی لطمه نزند از صورت کنونی خارج شود. ادامه شیوه تولید سرمایه داری به صورتی که امپریالیزم و استعمار بر ما تحمیل کرده است به نتیجه ای جز ادامه وابستگی به امپریالیزم و شکل کنونی تقسیم بین المللی کار و تحمل همه عواقب فقر و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن نمی رسد. و اگر ما در جهت این شیوه و تقلید از ضوابط بخوایم خود را از تسلط امپریالیزم نجات دهیم در حالی که هرگز به این هدف نخواهیم رسید ولی بر فرض هم که برسیم چهار همان بن بست هائی خواهیم شد که اکنون سرمایه داری آمریکا و اروپا رسیده است. در مالکیت خصوصی ابزار تولید راهی جز تراکم سرمایه در دست اقلیت و بدست آوردن ارزش اضافی کار اکثریت وسیله آنها وجود ندارد و بهر ترتیب گروهی که منابع اصلی مالی و اقتصادی جامعه را در دست دارند. با مال قدرت سیاسی را نیز در دست خواهند داشت. یعنی همان ترکیب اجتماعی استکبار و استضعاف در جامعه به حال خود باقی خواهد ماند. و آنکه مستحکم است برای حفظ و تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی استکبار خود جز استفاده از زور و خشونت و تجاوز به منافع و حقوق مستضعفان چاره دیگری ندارد.

امروز زمینه نیازمندیهای ما چه اقلام مصرفی مورد نیاز ضروری و چه اقلام مصرفی غیر ضروری چه در زمینه کشاورزی و غذائی و چه در زمینه صنعتی به منابع بیگانگان وابسته است. و بیگانگان با فروش مواد ضروری و غیر ضروری در بازارهای ما نظام اقتصادی و بازرگانی خود را تنظیم می کنند و بان تعامل می بخشند. سطح قیمت ها و دستمزدهای خود را به کمک ارزشهای که از ما می گیرند در حد مطلوبی نگاه می دارند. بازار کار و اشتغال خود را در محاسبه با کالا هائی که برای ما تولید می کنند تنظیم می نمایند همانطور که میدانیم در رابطه با رژیم فاسد گذشته حتی شرکت های ورشکسته و در حال تعطیل خود را به کمک پولهای نقد و خریدهای پرسود ما بکار می انداختند و با درآمدهای نفت ایران کارگران خود را از بیکار شدن و خود را از درگیری با مسائل حاد نازشایی عمومی نجات می دادند و اینهمه در چارچوب یک سیاست استعماری حساب شده انجام

می گرفت باین ترتیب که با حمایت از طبقه حاکمه فاسد از تغییر این رابطه استعماری در نظام اجتماعی و سیاسی ما جلوگیری می کردند. اما این رابطه تنها با انقلاب سیاسی یعنی واژگون شدن چارچوب سیاسی حاکمیت یک گروه از بین نمی رود بلکه با دگرگون شدن ترکیب نظام

به اجتماعات مخالفین حمله می کنند. برای بی اعتبار کردن آنها شایعات معمول اسناد و مدارک دروغ پخش می کنند. با ایجاد وحشت و اتهام و تکفیر سازمانهای دولتی را یکی پس از دیگری در اختیار خود در می آورند و نه تنها گروهها، بلکه افرادی را که قلم و قلمشمان مزاحم است با تهدید و احياناً با چاقو و گلوله از میدان بدر می کنند.

اقتصادی تولید و شکل مالکیت برابر تولید و جلوگیری از تراکم سود و سرمایه در دست یک گروه و یک طبقه انجام می گیرد و این دگرگونی هم فقط با نوشتن قوانین و پیش بینی حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه در قانون اساسی بوجود نمی آید. انقلاب اگر دارای خصوصیت ضد امپریالیستی و ضد استعماری و ضد استبدادی باشد باید نیروهای را که بطور مستقیم متکالی اصلی این ضدیت هستند در داخل رهبری خود داشته باشد. یعنی نیروهائی که منافع و مصالحشان در اینست که مالکیت ابزار تولید در اختیار اکثریت جامعه باشد و حاصل کار و دسترنشان در خزانه دولتی ریخته شود که بطور مستقیم نماینده آنهاست و از خود آنها تشکیل شده است. در غیر اینصورت لازم نیست که امپریالیزم آمریکا با توطئه مستقیم و از راه هجوم نظامی یا تحریم اقتصادی انقلاب ما را از راه اصلی خود منحرف کند. آنجائی که نیروهای واقعی انقلاب یکی پس از دیگری سرکوب شود و وسایل ارتباط جمعی در زیر سانسور و فشار ارباب و چوب و چماق از نشر و تفسیر واقعی مسائل و حوادث بازمانند و دانشگاهها و سنگرهای سنتی مبارزه مردم عالما عمداً و از روی برنامه های از پیش ساخته مورد هجوم قرار گیرند و توده های مردم در تاثیر تحریک های عصبی و تبلیغی و تلقینی در برابر هم قرار داده شوند در اینصورت امپریالیزم خود به خود به هدف خود رسیده است.

امروز زمینه نیازمندیهای ما چه غیر ضروری، چه در زمینه صنعتی و چه در زمینه کشاورزی و غذائی به منابع بیگانگان وابسته است و بیگانگان با فروش مواد ضروری و غیر ضروری در بازارهای ما نظام بازرگانی و اقتصادی خود را تنظیم می کنند.

گروه قرار خواهد گرفت، برای انجام این استعمار راههای رسیدن به قدرت بدون هیچ ابهامی شناخته شده است. چون هدف اساسی اینست که نیروهای انقلابی را بهر ترتیب از صحنه سیاست جامعه طرد کنند در اینصورت همه عوامل مساعد را در اینجهت بکار میگیرند. با تسلط بر وسایل ارتباط جمعی و انحصار کردن آن فکر و احساس توده ها را به نفع خود و در جهت تحریک علیه نیروهای انقلابی تسخیر میکنند. بدون آنکه خود مستقیماً وارد صحنه مبارزه شوند مردم را با تحریک در برابر مخالفین خود میسورانند. سپس با سازمان دادن گروههای فشار به ایجاد نا امنی میپردازند. به اجتماعات مخالفین حمله میکنند. برای بی اعتبار کردن آنها شایعات معمول اسناد و مدارک دروغی پخش میکنند. با ایجاد محیط وحشت و اتهام و تکفیر سازمانهای دولتی را یکی پس از دیگری در اختیار خود در می آورند. و نه تنها گروهها بلکه افرادی را که قلم و قلمشمان مزاحم است با تهدید و احياناً با چاقو و گلوله از میدان بدر میکنند.

روابط اقتصادی استعماری تنها با انقلاب سیاسی یعنی واژگون شدن چهارچوب سیاسی حاکمیت یک گروه از بین نمی رود بلکه با دگرگون شدن ترکیب نظام اقتصادی تولید و شکل مالکیت برابر تولید و جلوگیری از تراکم سود و سرمایه در دست یک گروه و یک طبقه انجام می گیرد.

زیرا اگر همه این برنامه های سرکوب و خفقان خود با حضور و شرکت امپریالیزم و ایادی داخلی و خارجی آن نباشد خواه ناخواه راه بازگشت امپریالیزم را به منابع ثروت ما و به داخل دستگاه سیاسی و اداری و نظامی ما باز میکند. اکنون ملها پس از سقوط شاه مخلوع وقتی از کی سینجر در اسپانیا راجع به سیاست آمریکا در ایران سؤال میکنند جواب میدهد شاه مرتکب اشتباهاتی شد ایما

خسور عینی انرا در شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود نمی بینند نخواهند داشت.

ما این حقایق را روزی برای آن چهار سفاکی که جز دزدی و آدمکشی و فساد هنری نداشت نوشتیم که ارتش تنها با توپ و تفنگ و تانک نمیتواند به جنگ دشمن برود بلکه باید برای مبارزه مجهز به انگیزه اعتقادی و وجدانی و انسانی باشد برای مبارزه باید هدف داشت. هدف مبارزه اگر دفاع از قدرت استبدادی فاسد و منافع خصوصی یک فرد یا یک گروه باشد دیر یا زود کسی که با زور و شکار و مفاهیم غیر قابل لمس به زیر سلاح می رود اسلحه را زمین می گذارد.

توده ها نیز دیر یا زود در برخورد با واقعیت ها از نشسته محرکهای کاذبی که به زور تبلیغ و شعار و تحریک بخورد آنها داده شده خارج خواهند شد. فراموش نکنیم که اگر در زمان رژیم شاه مخلوع ارتش عراق ارتش ایران را شکست می داد هیچکس از این شکست شگین نمیشد زیرا رژیم شارترگر و وابسته به امپریالیزم همه انگیزه های اجتماعی و اقتصادی مردم را گرفته بود. محرک کار و فعالیت و تدکر

ما این حقایق را روزی برای آن چهار سفاکی که جز دزدی و آدمکشی و فساد هنری نداشت، نوشتیم که ارتش تنها با توپ و تفنگ و تانک نمی تواند به جنگ دشمن برود بلکه باید برای مبارزه مجهز به انگیزه اعتقادی و وجدانی باشد.

ملت ها در زیر سلطه یک ایدئولوژی و یک مرکز تصمیم گیرنده و یک قدرت اجرا کننده چه اندازه محدود است. آیا آنها نمیدانند که ملت های کوچک چگونه و با اتخاذ چه شیوه هائی میتوانند در این فضای محدود در برابر فشارهای اقتصادی و نظامی و سیاسی ابر قدرتها دست به مقاومت بزنند و از موجودیت و استقلال خود دفاع کنند؟ آیا آنها نمیدانند با سرکوب نیروهای واقعی انقلابی و منسوی کردن توده های کارگری و دهقانی از صحنه مبارزه و با پر کردن خلاء یک برنامه انقلابی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی با شعار و تظاهرات و یورش به دانشگاهها و طرد گزوهها و افراد مبارز انقلابی قادر به مقابله با امکانات فشار و حمله اقتصادی و نظامی امپریالیزم و جهانخوارانی که صاحب بزرگترین زرادخانه اتمی و بزرگترین نیروی فنی و علمی جهان هستند نمی باشند.

آیا آنها نمی دانند که برای مبارزه با این نیروها وسیله ای جز ایمان و محرکی جز اعتقاد به انقلاب و آزادی و استقلال برای ملت های کوچک وجود ندارد؟ تا پای انسانها به ریشه و خاک خود بند نباشد و برای دفاع از چیزی، آن چیز را در اختیار نداشته باشند. هیچ انگیزه برای دفاع از چیزی که مالک آن نیستند نخواهند داشت. هیچ محرکی برای مبارزه در جهت حفظ چیزی که انرا لمس نمی کنند و

و با زور تبلیغ و تهمت واقفرا میخراهند به توده های زود باور و ضاده دل جامعه بقبولانند که ملت اختلاف آنها با مخالفین خود اینست که آنها با انقلاب مخالفند با مذهب مخالفند با بیگانگان رابطه دارند و در حالی که هم از وحدت و اتحاد میزنند همه افعال و افکار آنها در جهت ایجاد اختلاف و نفاق بین مردم و جلوگیری از آشنا شدن مردم با مسائل واقعی و زندگی فکری و عقلی آنها با یکدیگر است. باین ترتیب وقتی گروهها در محدوده

خبر
صاحب امتیاز: مهوشه (کیان) کاتوزیان
سردبیر: اسلام کاظمیه
مدیر مسئول: جواد پور وکیل
صفحه آرا: حبیب مفتون
جلی اندله: خیابان فرصت شیرازی - چهار راه اسکندری - شماره ۱۵۵
تلفن ۹۳۳۱۸

خنده‌سرخ

اثر تازه الکساندر زینویو طنز نویس معروف شوروی

جنگهای دوستانه

یکی از رفا گفت:
- جنگ های جنوب شرقی آسیا بین کشورهای کمونیست و کمترین مارکسیسم را بر روی طبیعت جنگ مودر شک و تردید قرار میدهد. عملا ملاحظه میکنیم که برخلاف ادعای مارکسیست ها کمونیسم امکان وقوع جنگ را از میان نبرده است. رفیق کارلنده جواب داد:
- در این مورد اندیشه و تفسیر دیالکتیکی لازم است. واقعیت آنست که کمونیسم موجب توقف جنگ باید بشود اما ضرورت آن برای شرکت کنندگان دور از عوارض نیست! این جنگ ها ویژگی خاص خود را دارند یعنی جنگ های کاملاً دوستانه هستند!

الکساندر زینویو استاد فلسفه و منطق یکی از طنز نویس معاصر شوروی است. وی همچون پروس پاسترناک و سولژنیسین به علت اعتراض به نظام حاکم آن کشور مورد بی مهری سران کرملین قرار گرفته و مجبور به ترک وطن خود شده است. زینویو اکنون همراه زن و فرزندش در مونیخ به سر میبرد.
- از این نویسنده آثار متعددی منتشر شده که غالب آنها به زبان های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و سایر زبان های زنده دنیا برگردانده شده است. آخرین و تازه ترین اثرش هفتده سرخ نام دارد که مجسمه خاکی طنز آمیز از زندگی روزمره مردم شوروی است. شاید عنوان هفتده سرخ برای این کتاب مناسب تر بود زیرا در خلال مطالب جدی و طنزهای زینویو میتوان چگونگی زندگی ملات باار و زنج آور مردم را در نظام وحشتناک دیکتاتوری پرولتاریا بخوبی درک کرد.
در اینجا چند اثر کوتاه از ترجمه فرانسه طنزهای زینویو را که اخیراً در پارسیس منتشر شده بطور خوانندگان میسرانیم!



کاریکاتور است و طراح مصروف شوروی در پاستراوسولوا که ۳۳ سال از عمرش میگذرد مدت ها در حومه مسکو از هر حلقه ای که دور او میگذشت که دست مسمی از طرح ها و کاریکاتورهای او را به چنگ آورد اما سیزده مرتبه شاد حدود ۳۵۰ طرح و

کاریکاتور را از شوروی خارج سازد اغلب طرح ها و کاریکاتورهای وی نظام حاکم پر شوروی و سران کرملین را مورد حمله و انتقاد قرار میدهد.
در کاریکاتور بالا رئیس واکا، گ. ب. به یک اسباب بازی به سر احتش هدیه میدهد.

خوابها و رؤیاهای رهبران بزرگ

استاد یار خطاب به شاگردش گفت:
- در سان پترس، یک دستگاه رنگی همرفتنویزیون با پرده خیلی بزرگ گذاشته شده. اگر میل داری قدری تفریح کنی بیا به آنجا برویم.
- دستگاه همرفتنویزیون دیگر چه صیبه ایست؟
استاد یار با لحنی تسخرآمیز جواب داد:
- تو مثل اینکه تازه از ده آمده ای! این دستگاهی است که خوابها و رویاهای انسان را نشان میدهد!
شاگردش که از این سخنان آواره شده بود و او را با خود میبرد. در راه گفت: استاد یار! این دستگاه را برای پیدا کردن سندسلی های خالصی در تارنکی چهار اشکال شدند. روی اکران نسبتاً بزرگی که از پرده سینما کوچکتر و از صفحه تلویزیون بزرگتر بود یک کره ای رنگ بدور خود میچرخید. وقتی شاگرد آن را از نزدیک مشاهده کرد فوراً کره زمین را شناخت:
- آه، بین اینها امریکاست، آنهم اروپا، آفریقا!...
کره به سرعت بزرگ میشد بطوریکه طرف چند لحظه تمام صفحه را اشغال کرد. روی صفحه، سواحل دریاچه ها، روستاها، جنگل ها و شهرها به چشم میخورد. جمعیت موج میزد میلیون ها بلکه صدها میلیون آدم، آژن و مرد و پسر جوان درم میلویدند. روستاها عظیمی از جمعیت بسوی مقصدی نامعین روان بود. افراد عکسهای بزرگی از رهبر... پس از رهبر صدمت داشتند همه آنها وارد میدانی بسیار وسیع میشدند. آنها در پشت یک تریبون زینا؟ که توسط سنگ های قیمتی

سرگذشت یک منطقه!

موضوع و محلی ندارد رفیق سوسلوف نیز در همان موقع این مسئله را متذکر گردید.
در شروع کار، در همان منطقه قطع شد و چوب آنها برای تبدیل به کافله مورد استفاده قرار گرفت. کافلههایی که از این راه تهیه میشد جهت چاپ انتشارات کلاسیک مارکسیسم و نیز آثار رهبران حزب و دولت مصرف میگردد. همچنین در تهیه کبریت و روکا از چوب در همان منطقه استفاده میشود. در مرحله بعد مسدود چوب درخت های ناحیه به خارج آغاز شد تا به مصرف تهیه کافله های حزب و عالی پرودن و نیز سایر مطالب و خطبه های رهبران بسیار زیاد و طولانی شد و انتشار آنها در دنیا از لحاظ جری توجه مردم به اردوگاه مارکسیسم لازم و ضروری بنظر میرسید. سپس یک کارخانه عظیم شیمیایی تاسیس شد ولی مواد اولیه آن در منطقه موجود نداشت. ایجاد خطوط راه آهن و راههای شوسه و نیز اجرای طرح های جزیی مختلف ضرورت پیدا کرد. بدین ترتیب اجرای طرح و تاسیس مواد انجام طرح ها و تاسیس واحدهای دیگر را به دنبال آورد و بزودی در منطقه کارخانه مواد پتروکیمیایی، کشف لاستیکی، مواد ظرفی، ماشین های حساب و حتی هواپیما سازی برپه آمد.

منطقه چه اسمی داشت؟ صفتین میچسک بید ندارد که در سال های ۱۹۲۰ این بخش تعیین نام یافت و به اسم یکی از ژنرال های معروف جنگ داخلی موسوم شد و نیز کسی به خاطر نامواره که در سال های ۱۹۳۰ ژنرال مزبور به اتهام جاسوسی برای ژاپن تیرباران گردید ناحیه مجدداً به نام یک ژنرال معروف دیگر نامگذاری شد. این نام که در ابتدا نام یک کتانی بود که پس از مرگ استالین محکوم به اعدام گردید و در برابر جوشه تیر قرار گرفت. اصالتی که وی در مدت حکومت پرولتاریا در یک کتانی شده بود پخته و در حقیقت یک کتانی تیرباران یافته بود.
ابتدا قرار بر این نام یکی از سران سپاه خروخوف روی ناحیه گذاشته شده ولی قبل از انجام مراسم فرست از دست رفته و خیلی دیر شده بود از طرف دیگر برای نامگذاری بخش به اسم یکی از نمایندگان پرولتاریا هنوز خیلی زود بود و مرکز ناحیه بنام سواد در هر شهر یعنی یکدیگر موسوم گردید. بدین ترتیب تسبیح رهبران بزرگ فعلی که نام و تصویرشان سینه های جراید و مجلات، صفحه های نشریه و سینه های دبستان ها و کاکین و بالاخره نسای ساختمان ها را شروع به پر کردن نموده بود برای فرست های مناسبتری گذاشته شد.
وقتی یکی از شخصیت های منطقه، رفیق سوسلوف برای دومین بار لقب ظهیران گاه گرفت و مجسمه نیم تنه بریزی او در مسقط الرأس نصب گردید شایع شد که بزودی رهبر شهر به نام وی یعنی سوسلوف گرهه موسوم میگردد باید گفت که این شایعات چندان بر اساس هم نبود زیرا رفیق سوسلوف تا همین اواخر دست برابری کمیته حزب در منطقه هر شهر بود. در هر صورت سوسلوف یکی از صفحات افکار آمیز تاریخ این ناحیه به نام وی مربوط میشود.

قبل از انقلاب، در منطقه به مقدار قابل توجهی کره، گوشت، فصل، سیب زمینی، سیب و بسیاری محصولات غذایی دیگر تولید میشد. خلاصه منطقه مزبور یک ناحیه کشاورزی نسبتاً خوب مانند پشاور میگرفت. در سال حاضر دیگر در منطقه نه کره پیدا میشود نه گوشت، نه سیب زمینی و نه سیب، برای تهیه مواد پرولتاریا ناچار به مسکو میروند در آنجا اینگونه مواد غذایی کمیاب گرانگونی تری مغازه ها دست به دست میشود!

استالین چگونه متولد شد؟!!

یک روز تین خیلی گسل و خسته بود بطوریکه نمیتوانست حرف بزند او روی یک تکه کافله نوشتن داشت. تین (ترجمه متون فرانسه - Stop - Lemine آمده است) فلکس دوفر (فرز زینسکی) کافله را گرفت و طبق عادت خود نوشته را بدینصورت تغییر داد: است... ل... تین... آنگاه کافله را به تروتسکی سپرد وی نیز قلم بدست گرفته آنرا خلاصه تر کرد و نوشته داشت: تین... تین... پس کافله را به کاستف و زینویو برود که آنها شکل بهم را تغییر دادند و نوشته فستولین، بوخرف بقیه در صفحه ۱۲

کاردار هیئت گفت:
- اولاً مارکس و انگلس هر دو یکی هستند یعنی یک تن بیشتر نیستند! به خاطر دلم در امتحان فلسفه یکی از دانشجو یان گروه ما بنام واسکارکیست در پاسخ این سوالی معصنه که گارل مارکس چه نام دارد؟ جواب داد:
- فریدریش انگلس!
معصنه، رفیق صفتار سوکول با تپسی رضایت آمیز گفت:
- پس... پار... ها...
تینا تین و استالین هم هر دو یکی بودند یعنی یک نفر بیشتر نبودند! من میخوانم قبلاً قاضی را شرح کنم!

ارزشهای گذشته!

روز قبل، بر حسب مقال یک فیلم از تلویزیون بخش شد که پیش از این در مرکز مربوط به استالین بود. در این فیلم استالین زیبا، روشن بین و عاقل و فرزانه معرفی میشد.
یکی از درستان اظهار داشت ولی در سال حاضر غالباً اینگونه صحنه ها را مطلقاً نمیانند و حتی الظهور نمایش نمیدهند!
دیگری جواب داد:
- حالا مثلاً مانند گذشته نیست، اینگونه کارها با هویدیاری خاصی انجام میشود. مثلاً در یک نمایشگاه نقاشی که اخیراً افتتاح شده است تابلوی وجوه دارد با عنوان ضنین درواستالین روی تابلو کلاه کوچکی دیده میشود که پاهای پرهنه در کوسبکها و در زینسکی از آن خارج میشود. بازید کندگان و ملازمان به چه باید کرد؟!!

ارزشهای گذشته!

روز قبل، بر حسب مقال یک فیلم از تلویزیون بخش شد که پیش از این در مرکز مربوط به استالین بود. در این فیلم استالین زیبا، روشن بین و عاقل و فرزانه معرفی میشد.
یکی از درستان اظهار داشت ولی در سال حاضر غالباً اینگونه صحنه ها را مطلقاً نمیانند و حتی الظهور نمایش نمیدهند!
دیگری جواب داد:
- حالا مثلاً مانند گذشته نیست، اینگونه کارها با هویدیاری خاصی انجام میشود. مثلاً در یک نمایشگاه نقاشی که اخیراً افتتاح شده است تابلوی وجوه دارد با عنوان ضنین درواستالین روی تابلو کلاه کوچکی دیده میشود که پاهای پرهنه در کوسبکها و در زینسکی از آن خارج میشود. بازید کندگان و ملازمان به چه باید کرد؟!!

مسئولیت ارتش در انقلاب



اقتصادی خود که همه باید در خدمت پیروزی انقلاب در مرحله سازندگی قرار گیرند نخواهیم رسید.

در این مسئله تردیدی نیست که قشرهایی که در چارچوب نظام استعماری مراحل آموزشی را طی می کردند و با فرهنگ استعماری و شیوه های زندگی و مصرف و تجمل و رفاه کشور متروپل آشنا میشدند به خدمت همان نظام استعماری در کشور خود در می آمدند، تخصص و دانش خود را در خدمت دستگاه استعماری می گذاشتند و بر روابط و شرایط حاکم اداری و سیاسی کشور که پایه ای جز فساد و اختناق نداشت برای ترقی و اشغال مناصب عالی دولتی و استفاده از امتیازات اقتصادی و اجتماعی و اداری فراوان سر تسلیم می نهادند و خود به خود بصورت وسیله و آلت فساد و اختناق در می آمدند و در بسیاری از قشرهای روشنفکری و اداری و سازمانی حالتی از نفرت و دلزدگی نسبت به فرهنگ و آداب و عقاید ملی و بومی و قومی خود بوجود می آمد و در برابر دلبستگی آنها به مظاهر تمدن و فرهنگ استعماری حتی بمرحله تظاهراتی بسیار زننده و تهی از هرگونه هویت و شخصیت انسانی می رسید و بقول فانون در کتاب نفرین شدگان زمین روشنفکران بومی کشورهای مستعمره بصورت بوزینه هانی مقلد در خدمت دستگاه استعماری در می آمدند تا آنجا که در کشورهای آفریقایی حتی از رنگ سیاه خود نیز تیری می جستند و برای فرار از این عقده چهره خود را سفید می کردند، اما این همه را باید در شیوه های نفوذی استعمار و راههای مختلف مسخ و استحاله ای که آنها برای تهنی کردن ملت های مستعمره از فرهنگ و اعتقادات و آداب و بستگی های سنتی شان در پیش گرفته بودند جست و جو کرد.

تفاوت اصلی بین این دو شیوه استعمار یعنی استعمار بلاواسطه و مستقیم و استعمار مع الواسطه و غیر مستقیم این بود که در شیوه مستقیم مستعمره چی خواه ناخواه بخاطر حضور مستقیم خود در اداره کشور مستعمره بخشی از کیفیت زندگی و کار و تفکر و تولید و مصرف و رفتار اجتماعی و شیوه های مدیریت خود را نیز در سرزمین مستعمره و در سازمان های استعماری اقتصادی و اداری و فرهنگی و اجتماعی خرد پیاده می کرد و اگر نه همه مردم قشرهایی از آنها بخاطر ضرورت رابطه در مسیر آگاهی از این کیفیت ها و تمرین و ممارست با آنها قرار می گرفتند اما در شیوه استعمار غیر مستقیم مردمان مستعمره حتی از این کیفیت استعماری نیز محروم بودند و مردم نه از طریق مدیریت مستقیم استعمارگران و سازمان هایی که به تصدی خود آنان اداره میشد بلکه بدست واسطه های بومی آنها یعنی دولت دست نشانده گروه حاکمه خود استعمار میشدند و در نتیجه آنها با هیچ یک از الگوهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی استعمارگران و تفکر علمی و فنی و فرهنگی آنها آشنائی پیدا نمی کردند.

احتیاجی به توضیح نیست که کشور ما ایران از جمله کشورهای استعماری در این خصوص جغرافیائی خود بطور غیر مستقیم به اسارت استعماری درآمد، واقع شدن در میان دو امپراطوری انگلیس و روسیه تزاری از قرن نوزدهم سرزمین مادری ما را در شکلی از استعمار غیر مستقیم و یا نیمه مستعمره درآورد آنچنان که بصورت کشوری پظاهر مستقل نقش سرزمین خمره گیر یا دولت تامپون و حایل بین آن دو قدرت بر عهده اش گذاشته شد. آنچنان که در تقسیم بندی جغرافیائی سیاسی و ژئوپولیتیک امپراطوریه ها نه انگلیس بسوی سرزمینهای قفقاز پیشروی کند و روسیه تزاری بسوی آبهای گرم خلیج فارس و اقیانوس هند دست درازی نماید یکی از مأموران کارگشته استعماراتی انگلیس که در سالهای قبل از شهریور ۱۳۲۰ و پس از آن در ایران سفیر بود یعنی سرریز بولارد این نقش استعماری تحمیل شده بر ایران را با این جمله تفسیر می کرد که ایران محکوم به استقلال است. در درون این استقلال ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه ما ساختی نیمه مستعمره بود یعنی کشور ما با استقلال ظاهری دارای نظام سیاسی و دستگاه اداری و سازمان نظامی و مالیاتی و آموزشی خاص خود بود. کشور بوسیله کسانی اداره میشد که با مردم از یک نژاد و یک مذهب و یک خاتواده و یک تاریخ بودند، اکثریت مردم ساده دل هیچ احساسی از حضور عوامل و آثار استعمار در کشور خود نمی کردند، و از روبرو در زندگی روزانه و در داخل بنیادهای قدرت هیچ فرتی از افراد بیگانه را که در زبان و اسم و مذهب و آداب و رفتار با آنها اختلاف داشته باشد نمی دیدند.

تارهای نامرئی استعمار سرنوشت این مردم و منابع ثروت و درآمد آنها را به خزانه استعمارگران متصل کرده بود آگاهی از این تارهای نامرئی و لمس آنها و نتایجی که از این اتصال از فقر و محرومیت و عقب ماندگی و بیسوازی و جاهلیت نصیب جامعه ما می کرد از آن عبور از سیم خار داری که نظام استعماری و استبدادی برگرداگرد توده های مردم جهت جلوگیری از آگاهی و معرفت اجتماعی و سیاسی آنها کشیده بود بسیار دشوار می نمود

دو اصل اساسی شاخص اصلی این رابطه را تشکیل می داد. اول - شکل و ترکیب مدیریت اداری و سیاسی کشور مستعمره بطور کلی زیر نفوذ سیاست استعماری کشور متروپل و تحت الحمایه آن قرار داشت.

دوم - خط مشی مدیریت و سیاست های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی این گروه حاکم بخاطر حمایت و پشتیبانی کشور استعماری در جهت منافع کشور استعماری بود.

به این ترتیب قدرت گروه حاکم برای تأمین این دو خصوصیت که خط ارتباطی کشور استعماری و کشور مستعمره بود، بر دو پایه اساسی استوار میشد:

اول - اعمال قدرت همراه با زور و خشونت برای جلوگیری از ایجاد و تاسیس هر نوع نهاد و بنیاد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سالم و مورد احتیاج مردم.

دوم - استفاده از قدرت برای برقراری امتیازات نامشروع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی یعنی برقراری یک سیستم فساد و آلوده اداری در سطح مدیریت سیاسی کشور.

در شیوه استعمار غیر مستقیم جز در سطح محدودی از گروه حاکم کشور مستعمره هیچ نوع رابطه ای بین الگوهای اجتماعی و اداری و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور استعماری با کشور مستعمره بوجود نمی آمد.

زیرا بطور کلی در سیستم استعمار غیر مستقیم که در داخل سرزمین مستعمره به نظام استبدادی و فساد اداری متکی است جریان منظم آگاهی و معرفت علمی و فنی و خبریت فنون اداری و مدیریت بین متروپل و کشور مستعمره بوجود نمی آید، جریان رابطه و تماس فیزیکی بین مردم کشور استعماری و مردم کشور مستعمره در حداقل ممکن صورت می گیرد، هیچ رابطه ای بین مدارس و دانشگاه های کشور استعماری و کشور مستعمره بوجود نمی آید، آموزش و تربیت کادرهای اداری و فنی و علمی کشور مستعمره هرگز در معیارهای علمی و فنی و اداری کشور استعماری انجام نمی گیرد، میزان افرادی که از کشور مستعمره در مدارس کشور استعماری تحصیل می کنند به حداقل ممکن و در سطحی است که میتواند نیازهای استعماری کشور متروپل را در کشور مستعمره برطرف کند. کشور مستعمره در رابطه استعماری با کشور متروپل از ایجاد صنایع پایه و در نتیجه آشنائی با فنون صنعتی و در نتیجه تربیت کادرهای فنی و مدیریت محروم می شود.

در کشور مستعمره بطور عموم براسطه محروم شدن از رشد صنعتی و توسعه اقتصادی و باقی ماندن در مرحله اقتصاد شبانی و روستائی کادرهای علمی و فنی تربیت نمی شود و بخاطر این محرومیت ظرفیت فرهنگی کشور مستعمره یعنی قدرت تولید فکر و اندیشه علمی در سطحی ابتدائی باقی می ماند و استعدادها و ظرفیت های خلاقه نسل ها یکی بعد از دیگری در فضاهای آلوده اختناق و فساد پژمرده و عقیم می ماند.

آنچه که این روزها بصورت یک مد درآمده است که حمله به روشنفکران بعنوان غرب زده و یا مهجور از سنن و آداب و عقاید مذهبی و ملی باشد در واقع ریشه در استعمار به شیوه غیر مستقیم آن دارد و بدون توجه و بررسی های جامعه شناسی علمی و عینی در این ریشه این گونه حمله های سطحی خود ضررهای بزرگی برای انقلاب ما مخصوصا در زمینه ضرورت استفاده از مجموع ظرفیت های علمی و فنی و تخصصی روشنفکران ما دارد. واقعیت مسئله اینست که در استعمار مع الواسطه و غیر مستقیم که توسعه اقتصادی و صنعتی و علمی و فنی ممنوع بود و کشور مستعمره حتی تاسیس بنیادهای اجتماعی و سیاسی سالم و مترقی را جهت استفاده صحیح از منابع طبیعی و نیروهای انسانی خود نداشت، نظام آموزش و پرورش نظامی بود که نسل های جوان را فقط برای خدمت در سازمان اداری کشور مستعمره تربیت می کرد و آموزش دیده های مدارس و فارغ التحصیلان دانشگاه ها راهی جز تحصیل شدن در سازمان اداری کشور نداشتند و طبعاً افرادی که پس از تحصیل معاش و معیشتشان به بندهای دولت بسته میشد به ناچار رفتار و کردار و اندیشه اجتماعی شان نیز در چارچوب سیاست های اداری دولت که بالمال چیزی جز اختناق و فساد نبود محدود میشد.

از این طریق بود که گروه های تحصیل کرده و آشنا به فرهنگ غربی که در شرایط اجتماعی خاص خود با شیوه زندگی و تفکر و فرهنگ و تمدن غرب یعنی غالباً کشورهای استعماری آشنا میشدند وقتی در درون کشور خود که مستعمره ای بی تن بود مجالی برای تفکر و اندیشه و فعالیت اجتماعی و شرکت در امور سیاسی به شیوه ای که در سوابق فذنی و فرهنگی آنها در غرب بود بدست نمی آوردند بناچار برای اداره زندگی و برخورداری از ابزار و وسایلی که تمدن استعماری در اختیار آنها گذاشته بود به وضع مبرود و مستقر اداری و سیاسی و اجتماعی جامعه خود تسلیم میشدند.

بنابراین اگر مسئله بر سر بررسی عمقی ساخت و بافت جامعه ای باشد که سالهای دراز در زیر نظام استعماری زندگی می کرد در اینصورت نمیتوان به سادگی و ساده لوحی، قشری و گروهی از مردم آن جامعه را در جهت محکومیت مورد قضاوت قرار داد زیرا با این گونه داری هرگز به عقب و ریشه مسائل مربوط به عوارض سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یک جامعه استعمار زده نمیتوان رسید و مهمتر آنکه ایجاد رابطه ای غیر علمی و غیر عینی با مسائل اساسی جامعه به این ترتیب که گروهی از مردم جامعه را بخاطر شغل و سابقه و بستگی های آنها مورد حمله قرار دهیم هرگز به راه حل ها و پیش بینی های صحیح علمی و منطقی برای پرهیز از مشکلات و تفهیم مسئولیت ها و تعهد های واقعی به کادرهای اداری و سیاسی و فرهنگی و نظامی و

سینار بررسی مسائل مربوط به امنیت ملی و دفاعی کشور در سالن دانشگاه دفاع ملی ستاد مشترک ارتش از روز شنبه سی ام فروردین تشکیل شد.

در سومین روز این سینار، علی اصغر حاج سید جوادی به دعوت دانشگاه دفاع ملی یک سخنرانی ایراد کرد که متن آن را در این صفحات ملاحظه می کنید.

بررسی چشم انداز مسئولیت ارتش پس از یک انقلاب که بظاهر در آن انقلاب نصیب ارتش شکست بوده است مسئله ای بسیار مهم و پیچیده است.

از آنکه به مفهوم مسئولیت در این چشم انداز بپردازیم باید انقلاب و ابعاد کمی و کیفی آنرا بررسی کنیم و قبل از بررسی انقلاب باید تصویری از موضع ارتش قبل از انقلاب مشخص کنیم.

در این واقعیت اختلافی نداریم که کشور ما قبل از انقلاب در چتر یک سیستم و نظام مستعمراتی اداره میشد؛ اما شکل و قالب اقتصادی و سیاسی نظام مستعمراتی از هنگام آغاز امپریالیزم غرب بر سرزمینهای آسیائی و آفریقائی و آمریکائی لاتین یکسان نبود و ما بدون اینکه به جزئیات این تفاوت ها بپردازیم بطور کلی سیستم نظام استعماری را بر دو گونه تقسیم می کنیم:

اول - سیستم استعمار مستقیم یا بلاواسطه

دوم - سیستم استعمار غیر مستقیم یا مع الواسطه.

در سیستم استعمار مستقیم یا بلاواسطه استعمارگر بطور مستقیم کشوری را تحت اشغال در می آورد و استثمار و بهره کشی اقتصادی را با مدیریت مستقیم خود یعنی با الگویی از مدیریت اداری و فنی متروپل یعنی کشور استعمارگر انجام می داد.

در این نوع از سیستم استعماری نظیر سلطه انگلیس بر هندوستان یا فرانسه بر الجزایر یا هلند بر اندونزی یا پرتغال بر موزامبیک و انگولا، نهادهائی از مدیریت اداری و اجتماعی و اقتصادی در داخل کشورهای مستعمره بوجود می آمد که بطور مستقیم توسط مأمورین کشور استعمارگر و با همان ضوابط و معیارهای اداری و فنی متروپل اداره میشد و طبعاً در این سیستم بخشی از فرهنگ اداری و فنی کشور متروپل نیز در درون نظام استعماری حاکم بر کشور مستعمره پیاده میشد و در این نظام گذشته از استقرار شیوه های صحیح و سالم مدیریت جهت بهره کشی و استثمار، فرهنگ اداری و فنی کشور متروپل قشرهایی از گروه های زبده و قابل اعتماد و مستعد کشور مستعمره را نیز در مسیر تعلیم و تربیت به شیوه مرسوم در کشور متروپل قرار میداد. وقتی بخشی از این قشرها که در داخل نظام اداری قرار می گرفتند و یا جهت خدمت در آن نظام مورد نیاز مدیریت استعماری بودند در کشور متروپل از این آموزش و تعلیم بهره مند

آنچه این روزها به صورت یک مد در آمده است که حمله به روشنفکران به عنوان غرب زده و یا مهجور از سنن و آداب و عقاید مذهبی و ملی باشد در واقع ریشه در استعمار به شیوه غیر مستقیم آن دارد.

طبعاً کسانی که پس از تحصیل، معاش و زندگی شان به بند ناف دولت بسته می شد، بناچار اندیشه و رفتار و کردار اجتماعی شان نیز در چارچوب سیاست های اداری دولت که بالمال چیزی جز اختناق و فساد نبود محدود می شد.

میشدند زیرا کشور استعمارگر که بطور مستقیم در کشور مستعمر، حضور داشت و مأموران مستعمراتی آن امور سیاسی و نظامی اقتصادی و فرهنگی کشور مستعمره را بطور مستقیم در جهت استثمار منابع طبیعی آن اداره می کردند در درون سازمان هایی که طبق الگوی کشور متروپل در کشور مستعمره ایجاد می کردند ناچار به تربیت کادرهای بومی نیز جهت تأمین خدمات زیر مدیریت می پرداختند. بطور خلاصه سیستم استعمار مستقیم کشورهای استعمارگر را مجبور می کرد که الگوها و نمونه های سازمانی، خود را در بخش های مختلف اجتماعی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی و اداری در کشور مستعمره بوجود آورند و بر جریان صحیح و سالم مدیریت آن نظارت کنند و از این طریق بین این سازمانها و مدیریت مستقیم مستعمراتی با سازمان های متروپل و مدیریت اداری و سیاسی کشور استعمارگر خطی از پیوند و مبادله دائمی بوجود می آمد این خط مبادله و پیوند بین کشور متروپل و کشور مستعمره بناچار حامل جریان مداومی از اجزاء و عوامل فرهنگی و آموزش و پرورش در کلیه زمینه ها و بخش ها تمام از سیاسی و نظامی و اقتصادی و علمی و فنی بود.

این گونه اول از شیوه استعمار و آثار خاص ناشی از آن در کشورهای مستعمره بود.

اما گونه دوم استعمار غیر مستقیم یا مع الواسطه است که در این سیستم کشورهای استعمارگر بعلت خصوصیات جغرافیائی و سیاسی خاص، کشوری را بطور مستقیم مع الواسطه زیر نفوذ استعماری خود قرار می دادند و بدون دخالت مستقیم در اداره امور آن کشور و بدون حضور مأمورین مستعمراتی خود منابع اقتصادی و طبیعی کشور مستعمره را غارت می کردند ولی در اداره امور کشور مستعمره بطور مستقیم دخالت نمی کردند.

در این شیوه از سیستم استعماری کشور مستعمره ظاهراً استقلال خود را حفظ می کرد کشور بوسیله فردی از خود مردم آن کشور بصورت پادشاهی و یا جمهوری اداره میشد، مدیریت سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی کشور مستعمره متشکل از افراد همان کشور بود، گروه حاکم برخاسته از جامعه همان کشور بود، در این سیستم رابطه استعماری بدست همان گروه حاکم بین کشور استعماری و کشور مستعمره تأمین میشد و به نسبت نوع و خصوصیت این رابطه

سختن از شکست ارتش و تکیه بر آن در بررسی مسائل انقلاب سخنی عاری از محتوای علمی و منطقی است . آنچه شکست خورد کل نظام استعماری و استبدادی حاکم بر جامعه و ارزشهای آن در مجموع ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی آن بود

قشرهای معدود از روشنفکرانی بود که یا سر تسلیم بر حاکمیت استعماری و حکومت دست نشاندهگان آن نهاده بودند و یا با وسایل بسیار اندک و محدود از امکانات استبدادی و اختناق سر بمبارزه بر می داشتند.

عبور از سیم های خاردار که نظام استعماری و استبدادی بر گرداگرد توده های مردم جهت جلوگیری از آگاهی و معرفت اجتماعی و سیاسی آنها کشیده بود بسیار دشوار می نمود.

در گرداگرد این فضای بسته بود که همه نهادهای و بنیادهای اداری و سیاسی و مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در پوشش ضخیم و سطر نظامات اختناق از شکستن و تکامل و خلاصیت باز می ماندند.

زان پل سارتر در برخورد با واقعیت کشور کوبا پس از قیام کاسترو تصویر جالبی از یک کشور که با شیوه غیر مستقیم و معالجه روانی استعمار امپریالیزم بود بدست می دهد. او می گوید:

«... دست کم مستعمران ها بهتر از نیمه مستعمران هاست، در مستعمران ها چون سیاستمدار فاسد نیست فاسد سیاسی هم وجود ندارد. خانها را می خرد و اینها تنها خیانتکارند و بس. اما نیمه مستعمران ها بخودی خود فریب و دروغند. زیرا حقیقت باطنش همان استعمار است. از این رو در این گونه کشورها همه کلمه ها دروغ است. همه معامله های استعماری را در بیان دمومکرات مایانه در می آورند از جمله فشار یکطرفه استعماری را پیمان آزادانه نام می گذارند. به این شیوه وظیفه دولت نیمه مستعمران ولو آن که پاکیزه باشد در همان ماههای اول عبارتست از چاپ دروغ و وارونه زبان مردم. اینگونه دولتها بر طبق قانون اساسی خیانت می کنند و خیانتی که در قانونها تعریف می کنند خودشان بعدها مرتکب می شوند. در موقعی که از فروش رایگان خود خسته می شوند و می بینند برخلاف دلخواه با جدیت مشغول انجام وظیفه اند طلب پاداش می کنند. فساد زاده ناتوانی و ناتوانی فرزند آن اقتدار توخالی است که بر وابستگی و اسارت مطلق اقتصادی پرده افکنده است. تنها یک نیرو باعث می شود که این نیرنگ در پرده بماند، نیروی ارتش و ارتش خود عین فریبکاری است، چه وظیفه حقیقی و پنهانی اش تباه ساختن همان قدرتی است که بظاهر دولت می بایستی از آن پشتیبانی کند.»

سارتر در اینجا سرعت به نقش ارتش در یک کشور نیمه مستعمران یا کشوری که به شیوه غیر مستقیم در چنگال استعمار اسیر می شود نزدیک می شود اما راه ما اندکی از او دورتر است، زیرا او یک ناظر غربی است که با عینک یک روشنفکر غربی به مسئله نگاه می کند و ما خود در متن یک جامعه استعمارزده و حکومت به شیوه استعمار غیر مستقیم قرار داریم، دولت نیمه مستعمران ها همه دستگاههای درون خود و با همه نهادهای بظاهر مستقل از دولت و یا وابسته به آن یک سیستم و یک ماشین پیچیده و مرکب از روابط است، نظام نیمه مستعمران دارای همه دستگاههای ظاهری یک کشور مستقل است.

نه تنها ارتش بلکه همه چیز دارد در حالی که اصل و اساس سیاست خارجی در حوزه رابطه با کشور استعمارگر قرار دارد و هیچ حرکت و ابتکاری بدون اجازه کشور استعمارگر در رابطه با کشورهای دیگر از خود بروز نمی دهد اما وزارت خارجه دارد، دانشگاه هم دارد، وزارت دارائی و اقتصاد هم دارد و طبعا وزارت دفاع و ستاد ارتش هم دارد. اما اینها همه در چارچوب نظام استعماری و در رابطه با اقتدار و سلطه کشوری که بطور غیر مستقیم استعمار خود را تحمیل کرده است عمل می کنند.

در این صورت نه تنها ارتش بلکه همه این سازمانها در رابطه با منافع جامعه و توده های مردم و حقوق مشروع آنها بر منابع و ثروتهای کشور و بر نیروی کار خود چیزی جز فریبکاری نیستند.

فرهنگی که در مدارس و دانشگاههای کشور نیمه مستعمران ساخته می شود، اقتصادی که در دستگاه مسئول اقتصادی آن تنظیم می گردد، سیاسی که در وزارت خارجه اش شکل می گیرد، نظم و امنیت که بوسیله وزارت کشورش برقرار می شود، آگاهی ها و هنرهای که از دستگاههای ارتباط جمعی آن بر مردم داده می شود و روشی که از سازمانها و باشگاههای آن ترویج می شود اصول فکری و اعتقادی که در بنیادهای مسلکی آن تبلیغ می گردد همه اش دروغ و فریبکاری است، مسئله بر سر میزان و کیفیت نقل و جرم قهر و خشونت در این شاخه های گوناگون دروغ و فریب است، عنصر فرهنگ با برنامه های خود قطره قطره و به تدریج و آرامش مایه این دروغ را در تفکر و اندیشه نسل های جوان تزریق می کند و ارتش با سرنیزه و تیرو توپ دروغ را با خشونت به حلق مردم می ریزد.

پس نهادهای وابسته به سیستم نیمه مستعمران هر یک به اعتبار خصوصیت خود این رسالت را با وسایل و ابزار خاص خود انجام می دهند. نتیجه عملکرد نهاد ها یکپسند ولی تاثیر این عملکرد در افغان مردم و در تلقی گروه حاکم تفاوت دارد.

ارتش از آنجائی که وسیله سرکوبش فوری تر و مستقیم تر و آماده تر است احتیاج و نیاز درجه اول و حیاتی نظام مستعمران را تشکیل می دهد، زیرا ارتش یک وسیله فیزیکی و مرنی و دست یافتنی برای اعمال قهر و خشونت است، اما فرهنگ یک وسیله نامرنی و غیر فیزیکی و ناملموس است که آشنائی و انس با قهر و خشونت و قهر استعماری بطور مستقیم محافظت می کند و سیستم آموزشی فرهنگ این قهر و خشونت را میسازد، بستر و زمینه عقیم شدن و اخته شدن فکری توده ها را فراهم می کند. و دستگاه اقتصادی شیوه های قانونی غارت مردم و منابع ثروت آنها را میسازد بنابراین در یک تحلیل علمی و منطقی ساخت ارتش بعنوان یک وسیله خشونت جزئی از ساخت کلی نظام استعماری مسلط بر سرزمین مستعمران یا نیمه مستعمران سلطنتی یا جمهوری است. این ساخت دارای اجزاء گوناگون از عوامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ناشی از نظام استعماری است.

شکل و ساخت سیاسی و فرهنگی و فنی ارتش خود جزئی از شکل و ساخت کل، این نظام است. به عنوان مثال و نیروی انسانی

ارتش چگونه تامین می شود؟ ذخیره انسانی ارتش از افراد جامعه در سطوح مختلف اجتماعی است، که در کشور مستعمران و نیمه مستعمران اکثریت آن را افراد بیسواد یا کم سواد و در هر صورت محروم از آگاهی های اجتماعی و سیاسی تشکیل می دهد. این گونه افراد با چنین ذخیره ناچیزی از فرهنگ و شعور اجتماعی طبق قانون وظیفه عمومی به سربازخانه می روند درحالی که در آنها کوچکترین ظرفیت فکری و فرهنگی جهت اینکه موضع اجتماعی خود را با مقررات ارتش هماهنگ نمایند وجود ندارد، یعنی بین مقررات ارتش و خصوصیات سلسله مراتب آن با حقوق اجتماعی فردی که لباس سربازی می پوشد و در قلمرو مقررات ارتش قرار می گیرد هیچ رابطه منطقی در کشور نیمه مستعمران و در نظام استبدادی حاکم آن وجود ندارد، این مسئله در مرحله پیشرفته تر در رده های بالاتر نیز حاکم است.

به عبارت دیگر در نظام استعماری نیمه مستعمران مسئله نظم و اطاعت و اصل سلسله مراتب در ارتش به اسارت مطلق و اطاعت کورکورانه از مافوق تبدیل می شود، اما این اصل تنها در ارتش حکومت نمی کند. این خصوصیت نظام فتودالی در شیوه های گوناگون استعمار است. نظام فتودالی استعماری یک نظام (انسانی - خدائی) است. که در آن قدرت بصورت یک هرم و پیرامید از سطح به قاعده می رسد و در قله هرم قدرت مطلق می شود، ساخت و روند قدرت در نظام فتودالی استعماری اینست که قدرت از خود صاحب قدرت ناشی می شود نه از مردم. بنابراین قدرت باید بدون چون و چرا و بدون سؤال و جواب مورد اطاعت قرار گیرد و پیوسته از بالا به پایین جریان می یابد و بدون آنکه از پائین در برابر آن مقاومتی ابراز شود. این نظم در مجموع سیستم استعماری حکومت می کند، شاه سایه خداست و سلطنت ودیعی الهی است.

این فرمول کلی قانون حکومت است: بنابراین وقتی ساخت قدرت بصورت (انسان - خدائی) درمی آید، نظم و انضباط به تعبد و بندگی تبدیل می شود، منتهی این تعبد و بندگی دوره نهائی از نهادهای فتودالی استعمار باعتبار خصوصیت آن نهاد به شکلی خاص تظاهر می کند.

ارتش خود به خود یک نهاد مستقل و برخاسته از ذات خود نیست بلکه جزئی از ساخت کلی جامعه است در نظام استعماری و دولت استبدادی وابسته به آن رسالت ارتش دفاع از مرزهای ملی در برابر حمله بیگانه نیست زیرا این مهم در رابطه استعماری کشور مستعمران و کشور استعماری به عهده کشور استعماری است. پس رسالت ارتش در کشور نیمه مستعمران که در ظاهر یک دولت مستقل است چیست؟

کشور نیمه مستعمران هم وزارت خارجه دارد، دانشگاه دارد، وزارت دارائی و اقتصاد هم دارد، و طبعا وزارت دفاع و ستاد ارتش نیز دارد. اما اینها همه در چارچوب نظام استعماری و در رابطه با اقتدار و سلطه کشوری که بطور غیر مستقیم استعمار خود را بر او تحمیل کرده عمل می کنند.

رسالت ارتش دفاع از قهر و خشونت حاکم بر مردم است، بنابراین ساخت معنوی و مادی ارتش یعنی ترکیب فیزیکی و ایدئولوژیکی ارتش بر این رسالت قرار دارد، و در متن این رسالت یعنی رسالت دفاع از قهر و خشونت و عنصر تجاوز حکومت بر مردم است که عامل ضروری نظم و انضباط در ارتش باید به تعبد و اطاعت کورکورانه تبدیل شود.

اما ارتش این اطاعت کورکورانه را فقط در داخل ساخت خود تولید نمی کند بلکه از مجموع شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه می گیرد، بعنوان مثال ارتش عضو بیسواد یا کم سواد و یا نا آگاه به حقوق اجتماعی و سیاسی خود را از جامعه بعنوان سرباز می گیرد، این فرد بخش عظیمی از فرهنگ اطاعت کورکورانه و تسلیم محض را از خانه و مدرسه با خود به سربازخانه می برد و در آنجا این فرهنگ خام در انضباط ارتش که خود نیایش بر تعبد و اطاعت کورکورانه است شکل می گیرد و با پوششی از احساسات کاذب و دروغین شاه پرستی بزرگ می شود.

رده های بالا یعنی کادریهای افسری نیز در مسیر چنین شکل گیری و قانونمندی روانی و ذهنی و در جهت ایجاد یک فرهنگ کاذب تعبد و خشونت قرار دارد.

بنابراین باید به تعبد و اطاعت کورکورانه

بسیار توجه کرد، این امر در نظام استعماری و استبدادی حاکم بر جامعه و ارزشهای آن در مجموع ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی آن بود

در اینجا باید به رابطه جبری بین ایدئولوژی و سازمان اشاره کنیم که خواه ناخواه هرایدئولوژی به اعتبار ماهیت و محتوای اجتماعی و سیاسی خود سازمان خود را بوجود می آورد. رابطه دیالکتیکی ایدئولوژی و سازمان به این طریق است که رسالت سازمان از نظر شکل و ترکیب و عملکرد به تحقق رساندن اصولی است که در ایدئولوژی آن وجود دارد.

طبیعت و کار سازمان وابسته به ایدئولوژی استعماری و شیوه های فتودالی بهره کشی از توده ها چه خواهد بود؟ سازمانی که برای سلطه استعماری و استبداد وابسته به آن ایجاد می شود محتوای جز قهر و خشونت و اطاعت کورکورانه ندارد؛ بنابراین در یک نظام استعماری اعم از مستقیم و غیر مستقیم که هدفش استعمار و بهره کشی از منابع طبیعی و نیروهای انسانی سرزمین مستعمران یا نیمه مستعمران است سازمانهای آن وسیله و ابزار قهر و خشونت هستند و قهر و خشونت جز با روانشناسی ارعاب و جاذبه تامین نمی شود. از اینجا وظیفه ما اینست که پس از اینهمه مبارزه و خونی که در متن فاجعه اسارت طولانی ملت ما ریخته شده است قبل از هر چیزی به جست و جوی حقیقت بپردازیم.

حقیقت اینست که در ساخت استعماری جامعه سراسر قشرهای مردمی ما در مسیر زندگی و در برخورد با عوامل گوناگون قدرت در راه بیشتر در جلوی پای خود نداشتند یا اطاعت از ضابطه قهر و خشونت و یا خیانت یعنی خود به صورت عامل اصلی و فعال قهر و خشونت در متن قدرت درآمد.

حقیقت اینست که بافت و تاروپود نظام استعماری بر جامعه و بروطن ما مدتها و سالها قبل از اینکه ما با پدیده های حیات بگذاریم بسته شده و بوجود آمده بود، بنابراین هر یک از ما در هر شرطی از شرایط اجتماعی بدون اینکه در ایجاد این نظام غارتگری و اسارت شرکت داشته باشیم پایدنی این نظام گذاشتیم و در شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ای که این نظام بوجود آورده بود تربیت شدیم و تحصیل کردیم و به رشته های از رشته های فعالیت زندگی رو آوردیم، بنیادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی نظام استعماری نیز قبل از ما بوجود آمده بود و در متن روابط و سنن و آداب و اعتقادات جامعه جاسازی و تعبیه شده بود.

افراد جامعه در نظام چنین شیوه ای از استعمار و استبداد دنیا آمدند و بدمرسته رفتند و به درون جامعه و مشاغل گوناگون آن قدم گذاشتند؛ تفکر و اندیشه و رفتار و جهان بینی آنها در درون این نظام و با قواعد و ضوابط آن که سراسر لیریز از قهر و خشونت و فریب و دروغ و تجاوز بود شکل گرفت و تربیت شد و هویت و تشخیص انسانی ما در شرایطی که به جامعه و خانواده و مدرسه و اداره و دانشگاه و کارخانه و سربازخانه و مزرعه و کوچه و خیابان ما تحمیل شده بود مشروط نشد.

بنابراین ارتش نیز نظیر سایر نهادها و بنیادها و موسسات قبل از ما و بر اساس نظام استعماری بوجود آمده بود و در هماهنگی کامل با سایر نهادها و بنیادها نظیر خانواده و مدرسه و اداره انسانها را در متن رسالتی که برعهده اش گذاشته شده بود و بخاطر آن ایجاد شده بود می پذیرفت و به خدمت می گرفت و برای آنها فضائی از تفکر و کار، مناسب همان رسالت و نه بیش از آن بوجود می آورد.

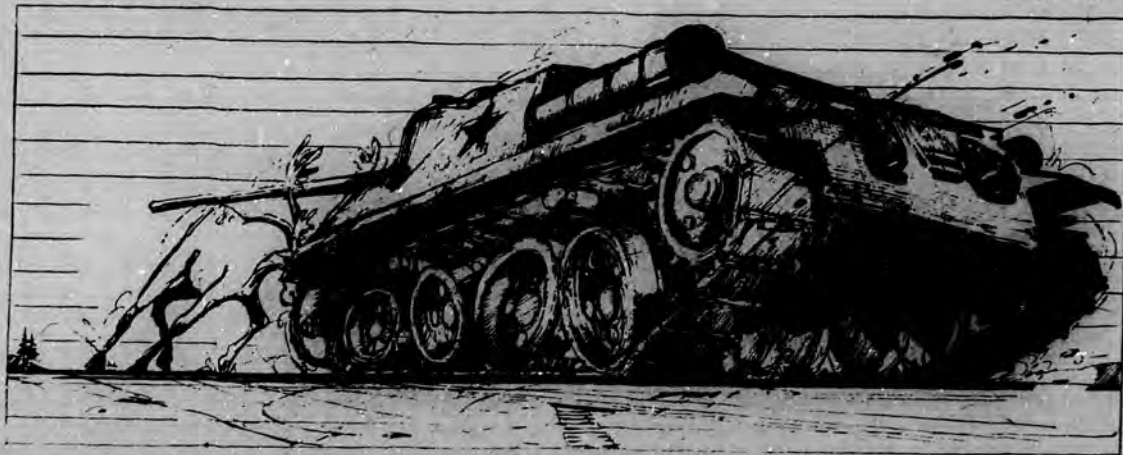
انسانها در چنین فضائی از تفکر و کار به مناسب همان رسالت و نه بیش از آن بوجود می آورد.

انسانها در چنین فضائی که خود طبق قانون ظروف مرتبته با فضای بیرون جامعه هماهنگ بود میبایست فقط از توشه فرهنگی که در اختیار آنها گذاشته میشد تغذیه کنند. این توشه فرهنگی چیزی جز اطاعت کورکورانه و پرستش شخصیت نبوده، ارتش در عین اینکه محتوی و اجتماعی آن وابسته به کل شرایط حاکم بر جامعه بود اما در حقیقت نهادی منزوی از جامعه بود.

جزیره ای دور افتاده و غیر قابل دسترس که با حصار از حفاظت های فیزیکی ضد اطلاعات و تبلیغاتی محصور بود که هیچ رابطه ای با جامعه و با مردم و شرایط زندگی آنها و تفکر و اندیشه ای که در متن جامعه و از نیازهای آن می جوشید جوشید مگر دانشگاهها و مدارس و سایر نهادهای اجتماعی جز این بودند؟

جامعه در مجموع در زیر یک سیستم و نظام استعماری بصورت یک کل هماهنگ زندگی می کرد اما نهادهای آن از یکدیگر جدا و مجزا بودند و هیچ رابطه معنوی و مادی فرهنگی آنها را یکدیگر متصل نمی کرد چرا؟ زیرا اینجدائی و بیگانگی وسیله حکومت نظام فتودالی نیمه مستعمران بر مردم بود، مردم نمی بایست با یکدیگر نزدیک باشند، جریان مبادله و برخورد که از آن فرهنگ تسامح و بردباری و تحمل و

بهره در صفحه ۱۰



مسئولیت ارتش در انقلاب

بقیه از صفحه ۹

شناخت و یگانگی و اتحاد و همدردی شکوفا می شود و شکل می گیرد می بایست پیوسته منقطع و متوقف باشد؛ ما جامعه ای بودیم که با زبان مشترک مذهب مشترک فرهنگ مشترک در زیر یک آسمان زندگی می کردیم در کنار هم، خانه به خانه و کوچه به کوچه و شهر به شهر و دهکده به دهکده بودیم اما جدا از هم بدون گفت و گو و بدون رابطه و بدون تبال، در سکوت و خاموشی و تسلیم در اسارت نظام عقب مانده تولید و مصرف استعماری قرار داشتیم، دستگاه حاکم به جای ما و برای ما فکر می کرد و به جای ما و برای ما تصمیم می گرفت و به جای ما و برای ما اجرا می کرد آنچه که از ما می خواست سکوت بود و اطاعت و تسلیم و آنچه بنا می داد پس مانده ناچیزی از ته سباط غارت شده استعمار و استبداد، می بایست بدون فکر و بدون سوال و جواب آنرا به بلعیم و به سپاس و نیایش به نشینیم.

و اکنون ما پس از سالیان دراز از آن دهلیز تاریک و خفقان آور خارج شده ایم.

ماشین سنگینی که به جای ما فکر می کرد خراب شده است: زبان مشترکی که او بر ما تحمیل کرده بود زبانی کاذب و دروغین بود یعنی زبان قهر و خشونت؛ و اکنون ما بدنبال زبان مشترک تازه ای هستیم که عاری از قهر و خشونت باشد؛ زبان گفت و گو و تبادل اندیشه، زبان بردباری و تحمل، زبان تفاهم و ادراک تعقل و استدلالی، این زبان باید هم بار عقل و هم بار عاطفه داشته باشد و بتواند در برابر امواج سهمگین مشکلات و بهرانه ها بر شکافهای گوناگون تفرقه و نفاق و فرصت طلبی ها و قدرت جویی ها و بیگانگی ها و از خود بیگانگی ها فاتح آید، زیرا شومترین میراثی که از نظام استعماری برای ما باقی مانده است همین بیگانگی با غیرو از خود بیگانگی با خویشین خویش است. جستجوی یک زبان مشترک برای شناختن و مسائل جامعه و همچنین برای رسیدن به یک بستر پرتکاپو و خلاق اتحاد و همبستگی مسئله اساسی انقلاب ماست که همه نهادها و بنیادهای اجتماعی و همه قشرهای جامعه ما را در بر می گیرد.

با توجه به آنچه که گفته شد و با بازگشت به مقوله های نخستین بین بحث سخن از شکست ارتش و تکیه بر آن در بررسی مسائل انقلاب سخنی عاری از محتوای علمی و منطقی است.

آنچه شکست خورد کل نظام استعماری و استبدادی حاکم بر جامعه و ارتش های آن در مجموع ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی آن بود.

بنابراین آنچه که باید از نو ساخته شود کل نظام جامعه است، جامعه یک سیستم است که فقط در هماهنگی کامل همه اجزاء آن میتوان ساخت انقلابی فعال و پویای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنرا تامین کرد. این بازسازی و نوسازی خود باید در یک شناخت و دانش انقلابی انجام گیرد که در نتیجه رابطه و تعادل منطقی بین اجزاء که باید در مسیر نوسازی و بازسازی قرار گیرد بوجود آید.

ارتش جزئی از این کل و شاخه ای مهم و بسیار مهم از مجموع این سیستم است اما به تنهایی و در محدوده امکانات خود به هیچ وجه نمیتواند عوامل سازنده خود را بصورت یک ارتش متکی به مردم و برخاسته از مردم بشناسد و آن عوامل را فراهم نماید. همانطور که گفتیم ارتش نمیتواند ذخیره انسانی خود را که بخش مهمی از هویت فرهنگی و شعور اجتماعی آنها قبل از ورود به سربازخانه ساخته شده یا ساخته نشده در درون امکانات خود به تنهایی بسازد و از آن در برابر فساد و اختناق و عوامل نفوذی آن فری نفوذ ناپذیر بسازد بلکه این رسالت برعهده مجموع عوامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی جامعه است که خانواده و مدرسه و محیط کار را برای چنین ساختی از افراد جامعه فراهم کند.

در گذشته نظیر امروز ارتش جزئی از سیستم نظام حاکم سیاسی بر کشور بود و آن سیستم دارای ساختی «استعماری - استبدادی» بود. این ساخت اساس سازمانی نه بر نظم و انضباط بلکه بر اطاعت کورکورانه بود اما این اطاعت کورکورانه و روانشناسی اجتماعی آن خاص ارتش نبود بلکه بر مجموع سازمان اداری و سیاسی و اجتماعی کشور حکومت می کرد، زیرا سازمان سیاسی کشور فاقد عنصر نمایندگی واقعی مردم در بنیادهای اجتماعی بود و بنیادهای اجتماعی کشور نظیر مجلس و احزاب و مطبوعات و سندیکاها و انجمن ها و دولت و قوای سه گانه قانونی بدون قدرت واقعی و آزادی واقعی در قلمرو این اطاعت کورکورانه بودند. آنچه وجود این اطاعت کورکورانه را در ارتش برجسته تر و حساستر می کرد این بود که ارتش به سلاح مجهز است، یعنی وسیله و ابزار قدرت برای حمایت و حفاظت از سیستم است، در اینصورت در نظام استعماری - استبدادی ارتش خود به خود از رسالت اصلی که دفاع از تمامیت ارضی کشور است جدا می شود و وظیفه اصلی آن به دفاع از سیستم و حاکمیت استبدادی آن محدود می گردد.

روند نفوذ و تبلیغ و آموزش اطاعت کورکورانه در فرهنگ نظامی در رفتار سلسله مراتب و در مسائل مربوط به ترفیع و در آگاهی های اجتماعی و سیاسی کادرهای ارتش مسئله ای نیست که احتیاج به تشریح داشته باشد و بطور کلی هدف اساسی در آموزش و سیاست های تبلیغی و تلقینی در ارتش آنست که دیدگاه های اجتماعی و سیاسی بروی افراد بکلی بسته شود و دورویی یک بدنی بر تفکر و اندیشه افراد ارتش منبیه می گردد که با ایجاد مقررات انضباطی و ضد اطلاعاتی بکلی منابع تغذیه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی را از دسترسی افراد ارتش و کادرهای آن دور می کند و در مقابل کیش شخصیت پرستی و تعبد و اطاعت کورکورانه را با تهمیج انسانیت و عواطف انسانی افراد و تحریک گرایش های انسانی آنها به آب و خاک تقویت می نماید. عبارات دیگر شخصیت و هویت شاه و وطن را در معنوی از شعار و تبلیغ و یکدیگر ادغام می کنند آنچنان که در فرهنگ و انبیاات نظامی، دفاع از موجودیت و قدرت شاه با دفاع از موجودیت و تمامیت وطن در هم می آمیزد و در قلمرو مسئولیت و وظیفه ارتش بصورت یک اصل جدائی ناپذیر در می آید.

بنابراین مسئله اساسی برای ارتش در دوران انقلاب در هم ریختن این اسطوره ها و افسانه های سلطنتی از فرهنگ و آموزش نظامی

است، یعنی جدا کردن اصل انضباط و نظم از اطاعت کورکورانه زیرا هدف انقلاب از اساس خود همین است که قدرت و حاکمیت به مردم تعلق دارد، و دولت و سازمانهای وابسته آن وسیله تامین این حاکمیت است و این حاکمیت در تحلیل منطقی چیزی جز بیان قانونی و اجرایی تقنینی و قضائی استقلال ملی و عدالت اجتماعی و اقتصادی برای تمامی افراد مردم بیگسان و بدون تبعیض و بدون امتیازات و بدون وابستگی ها نیست.

آنچه به ارتش در مقایسه با سایر سازمانها خصوصیت بیشتری می بخشد آنست که نظم و انضباط عنصر جدائی ناپذیر در ساخت ارتش است و بنابراین ارتش اگر متکی به فرهنگ اجتماعی و آگاهی سیاسی نباشد تبدیل عنصر انضباط به عنصر اطاعت کورکورانه یعنی تبدیل افراد ارتش از یک انسان آگاه به وسیله ساده اجرای اوامر به اسانی صورت می گیرد ولی همانطور که گفتیم این مسئله تنها در ارتش نمیتواند خود به خود و با اتخاذ تصمیم و وضع مقررات حل شود بلکه این حکمی است که در مجموع جامعه و ساخت اجتماعی و سیاسی آن صادق است.

ماشین سنگینی که بجای ما فکر میکرد خراب شده است. زبان مشترکی که او بر ما تحمیل کرده بود، زبانی کاذب و دروغین بود، یعنی زبان قهر و خشونت. و اکنون ما به دنبال زبان مشترک تازه ای هستیم که عاری از قهر و خشونت باشد، زبان گفتگو و تبادل اندیشه، زبان بردباری و تحمل، زبان تفاهم و ادراک تعقلی و استدلالی. این زبان باید هم بار عقلی و هم بار عاطفی داشته باشد.

شکل و کیفیت قدرت سیاسی در جامعه خود به خود شکل و کیفیت قدرت را در ارتش تعیین می کند جامعه در درون یک بازسازی و نوسازی اساسی نهادهای اجتماعی و اقتصادی خود میتواند رابطه قدرت را در ارتش مشخص کند، زیرا ارتش از افرادی تشکیل می شود که در جامعه زندگی می کنند و در مدرسه آموزش می بینند و در فضای سیاسی و اجتماعی جامعه تربیت می شوند.

آنچه بر جامعه استعماری - استبدادی حکومت می کند بر ارتش نیز حاکم است. در جامعه استبدادی - استعماری اکثریت مردم از حقوق اجتماعی و آگاهی های سیاسی محرومند و اقلیتی از مردم بخاطر فرهنگ خود به این حقوق آشنائی دارند اما در چارچوب اختناق و استبداد از ابزار نارضیاتی و تقاضای حقوق قانونی برای جامعه وحشت دارند و ناچار در برابر زورگویی ها ساکت می مانند و اقلیتی معدودتر خود در درون هیئت حاکم خدمت می کنند و از امتیازات غیر قانونی و هدمرمی که به آنها داده می شود استفاده می نمایند.

در اینصورت اکثریت ناآگاه اطاعت کورکورانه را بعنوان یک اصل طبیعی و تقدیری و مثبتی پذیرا می شوند و اقلیت آگاه در برابر نظم اطاعت کورکورانه سر تسلیم فرود می آورند و اقلیت خدمتگزار خود عامل اجرای اطاعت کورکورانه هستند.

بنابر این چگونه میتوان اصل اطاعت کورکورانه با بت پرستی و اطاعت از ارتش های دروغی و ساختگی را که هدفی جز تامین قدرت و ملاحظه فرد و گروه خاصی ندارد به اطاعت از مقرراتی تبدیل کرد که هدف آن نه دفاع از فساد و اختناق بلکه دفاع از حقوق قانونی و آزادیها و استقلال جامعه است؟

همانطور که گفتیم تنها با از بین بردن نهادهای کهنه استبدادی و استعماری در مجموع جامعه میتوان این اصل کلاب و جاسازی شده در بافت جامعه و سازمانهای اجتماعی آن را نابود کرد و از عوارض گوناگون آن که زور و خشونت و فقر و استبداد و استعمار است خلاص شد و در اینصورت است که ارتش از صورت یک وسیله دفاع از یک فرد یا گروه حاکم و یک سیستم استبدادی به وسیله دفاع از نظام ارزشهای انقلابی جامعه یعنی آزادی و استقلال تبدیل می شود.

مسئله دیگر وابستگی و شخص های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و علمی و فنی آنست که در جامعه وابسته خواه ناخواه ارتش آن نیز ارتشی وابسته می باشد. در نظام استبدادی - استعماری، کشور ما استقلال علمی و فرهنگی نداشت، مدارس و دانشگاهها و کارخانه ها و بازارها و خانواده های مانه تنها مصرف کننده محصول تفکر و اندیشه علمی و فنی بیگانگان هستند بلکه خریدار و وارد کننده و مصرف کننده اصل تفکر و اندیشه علمی استعمارگران میباشند.

کشور ما از نظر تولید تفکر علمی و فنی در شمار کشورهای عقب مانده است، در دانشگاهها و آزمایشگاهها و مؤسسات علمی ما سنت تحقیق و خلایق وجود ندارد، فرد اصلی عقب ماندگی جامعه ما در سلطه استعمار و استبداد آنست که خود قدرت تولید فکر علمی و فنی ندارد ما میتوانیم یا پول خود کارخانه سازنده وسایل صنعتی و کشاورزی و نظامی را بخریم و با سوار کردن آن خود آن محصولات را در داخل بسازیم اما برای همان کارخانه های سازنده وسایل و ابزار یکی آن باید به بیگانگان وابسته باشیم، بنابر این اصل رهائی از وابستگی در همه ابعاد آن، مشروط به میزان بنیه علمی ما برای خلایق یعنی بی نیازی نسبی از مصرف و خرید تفکر علمی و فنی بیگران است. ارتش ما امروز نظیر صنایع ما، نظیر طب ما، نظیر کشاورزی ما یک واحد وابسته به تفکر علمی و فنی بیگران است. ارتش ما یک ارتش مصرف کننده محصول تفکر علمی و فنی بیگانه است. بنابر این مسئولیت انقلابی ارتش که خود وابسته به مسئولیت انقلابی سراسر جامعه و رهبری انقلابی است چیران این کمبود و نقص اساسی است!

این کمبود فزونی سه بعد است:
۱ - بعد علمی - ۲ - بعد فنی - ۳ - بعد فرهنگی.
مسئولیت یک ارتش در خدمت انقلاب در این سه بعد مشخص می شود.
بعد علمی یعنی ارتش باید به علوم که مسائل نظامی مربوط به دفاع ملی را در بر می گیرد آشنائی کامل داشته باشد آنچنان که خود در

زمینه این علوم به سیستم خودآگاهی و تولید تفکر علمی مجهز باشد. آنچنان که ظرفیت تحقیق و مطالعه و تجربه را در توسعه علوم نظامی و تهیه طرحهای دفاعی در سازمانهای آموزشی و تحقیقاتی خود داشته باشد.

بعد فنی یعنی ارتش قادر به تهیه و طراحی فنون نظامی باشد و بتواند در زمینه تهیه طرحهای فنی ابزارها و سلاحهای نظامی در حد ناوابستگی خودکفا باشد.

بعد فرهنگی یعنی ارتش در چنان سطحی از آگاهی و رشد اجتماعی و سیاسی باشد که هرگز وسیله اعمال زور و خشونت و استبداد و خفقان در جامعه خود قرار نگیرد و انگیزه های انسانی دفاع از ارزش های انسانی و آزادیهای قانونی بتواند جاه طلبی های فردی و گروهی و سوسه های شخصی و جسمی تسلط بر قدرت را تحت الشعاع قرار دهد. اما همانطور که گفتیم در حالی که بررسی و مطالعه عمیق و اساسی این کمبودها میتواند دغدغه بنیادی ارتش و مسئولیت انقلابی آنرا تشکیل دهد راه حل این کمبودها در ارتش رابطه ای مستقیم با کیفیت تغییر بنیادی شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه دارد.

این بدیهی است که ارتش ما در مدتی کوتاه قادر به طی کردن خلاء علمی و فنی موجود خود در برابر ارتش کشورهای پیشرفته صنعتی نخواهد بود، اما این تلاش را در برابر این دو کمبود باید در زمینه بعد فرهنگی جبران کند. ارتش ما طبعاً بطور نسبی در مسیر آگاهی های علمی و فنی جهانی مسائل نظامی قرار دارد. در ارتش ما طبعاً کادرهای علمی و فنی آگاه و مجرب و کارشناس کم نیستند بنابر این با یک ظرفیت علمی و فنی در زمینه گسترش بیشتر و آگاهی های فرهنگی است که میتوان حفاظت از انقلاب ایران را به ارتش سپرد. این پیش و آگاهی هنگامی تامین می شود که ارتش در داخل سازمانهای خود بطور جدی و سیستماتیک وسایل شناخت جامعه و مسائل و مشکلات آن را فراهم نماید یعنی پیوندهای تازه ای با توده های مردم بوجود آورد، با ابزار و وسایل فنی و همچنین با کادرهای مجرب و تخصصی و نیروهای انسانی خود در برنامه های عمرانی در کنار برادران و خواهران خود در کارخانه ها و مزارع و جاده ها قرار گیرد، به عبارت دیگر ارتش باید از انزوای مزمن گذشته خود خارج شود، دیوارهای جدائی بین خود و مردم را از میان بردارد. از این طریق است که سرباز در جامعه و در میان مردم بصورت ماهی در آب در می آید از خواست ها و نیازهای واقعی مردم خود تغذیه می کند با دردهای آنها آشنا می شود و با حضور خود در کنار مردم و هماهنگی با خواست های آنها و با کمک به آگاهی کشور و شرکت در برنامه های عمرانی وطن نظم سربازخانه و رسالت سربازخانه را در جامعه تعمیم می دهد. یعنی در واقع ارتش در زمینه دفاع از استقلال و آزادی یا دسترسی خود به فنون و ابزار نظامی در نقش پیشگام توده های مردم در می آید.

ارتش اگر فقط حافظ قدرت باشد و از ارزشهای انسانی استقلال و آزادی بیگانه باشد ماهی است که در خارج از آب افتاده است، نیر یا زود از منابع حیاتی تغذیه یعنی از حمایت مردم محروم می شود. سرنوشت این ارتش جز این که به جای دفاع از استقلال کشور و آزادی مردم وطن به صورت وسیله سرکوب آزادیها در آید چیز دیگری نیست.

افزایش بنیه فرهنگی ارتش در صورتی ممس می شود که شکل تغییر بنیادی ارتش برای اینکه بصورت نیروی پیشگام مردم در دفاع از استقلال کشور درآید بطور دقیق از سوی کانونهای رهبری انقلاب برنامه ریزی شود.

به عبارت دیگر ارتش در حالی که باید بطور فعال و با کمک همه عوامل مناسب در کار جبران کمبودهای علمی و فنی خود باشد و بتواند هر چه سریعتر از وابستگی به تکنولوژی بیگانه خلاص شود قبل از هر چیز باید بطور علمی و با شرکت در سازندگی اجتماعی و اقتصادی کشور به سطح مطلوبی از رشد فرهنگی و آگاهی های اجتماعی برسد تا اینکه نه تنها هرگز در چهر اطاعت کورکورانه به وسیله خشونت و اختناق و دفاع از قدرت فردی و گروهی تبدیل نشود بلکه بتواند بطور واقعی از میلیونها هموطن خود ارتشی مجهز به انگیزه های انسانی و مبنی برای مقابله با هجوم جهانفروانی که در کمین از او و استقلال ما نشسته اند بوجود آورد.

با تشکر از برادران گرمی که با حوصله پذیرای من شدند و وقت عزیز خود را در اختیار من گذاشتند. اجازه می خوام که در پایان سخنانم ارتش معنوی آگاهی را از زبان ملای روم جلال الدین محمد بازگو کنم: جان نباشد جز خیر در ازمن

هر که را افزون خبر جانش فزون
افتضالی جان چو ای دل آگهی است
هر که آگه تر بود جانش قوی است
جان ما از جان حیوان بیشتر
از چه؟ ز آترو که فزون دارد خیر

- توسط پست سفارشی دریافت دارید
- کتابهای زیر بشرط دقیق بودن آدرس که عین آن روی بسته بندی چسبانیده میشود پاپست ارسال میشود
- ب حساب ۹۹۴ بانک تهران شعبه توحید بنام جواد پرورکویل
- ۱- دفترهای انقلاب ۲۵۰ ریال
 - ۲- طلوع انفجار ۲۰۰ ریال
 - ۳- جنبش دوران قبل از انقلاب ۱ تا ۲۷ ۲۵۰ ریال
 - ۴- حکایت همچنان باقی است ۴۰ ریال
 - ۵- دیوارها سخن می گویند ۶۰ ریال
 - ۶- نقدی تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی ۳۰ ریال
 - ۷- انقلاب پرتقال ۱۳۰ ریال
 - ۸- محاکمات پدر طالقانی بقلم خودش ۲۰۰ ریال

آدرس دقیق که پست در مرفع مراجعه بتواند بسته بندی را تحویل دهد. و رسید بانکی را به آدرس جنبش - خیابان فرصت شیرازی شماره ۱۵۵ ارسال دارید.

ارتش شاهنشاهی و ارتش جمهوری

سرگرد علی اکبر شافعی

سربازخانه ها و ستادهاست تا ضمن نظارت حضوری بر روند امور جاری خدمتی و آموزشی و عملیاتی و عقیدتی برادران ارتشی خود، و آشنائی با خط مشی و طرز تفکر و تقی فرماندهان آنان، از رویدادها و جریانات سربازخانه ها، اعم از مثبت و منفی، آگاهی کامل بیابند و آنها را با مردم در میان بگذارند تا در همه حال، مردم، از میزان کراتی و همچنین کار برد ارتشی که آنرا با شیوه جان خود و برای حفظ شرف و ارمانهای ملی خود، تجهیز و تربیت کرده اند آگاهی داشته باشند.

با توجه به آنچه گفته شد و اینکه امپریالیزم امریکا آخرین امید خود را به کم و کیف ارتشی بسته است که خود آنرا ساخته و پرداخته است لذا باید نیست که توطئه گران بین المللی بهر حیل و تزیین که میسر باشد چه از طریق حادثه آفرینی های داخلی و چه از راه جنگ آفرینی های مرزی فرصت ایجاد یک ارتش جدید در صد میسر آید.

خوش باور را هم به اشتباه وانحراف و گاهی هم با نهادم میکشاند. گذشته از بی توجهی روزنامه ها به مسائل ارتش و کمبود یا شاید فقدان خبرنگار و نویسنده آگاه نسبت به مسائل ارتش عامل دیگر در عدم تغییر ارتش و بی تفاوتی مردم نسبت به آن حاکمیت و اعمال نوعی سانسور ویژه نسبت به مسائل مربوط به ارتش است. کما اینکه بارها مقالاتی به جای از سوی ارتشیان آگاه و متعهد داده شده ولی هرگز به چاپ نرسیده است.

از سوی دیگر جو حاکم آن چنان است که صاحب نظران ارتشی نیز از ترس تکفیر و تحریم مهر سکوت بر دهان زده است.

نوبه ای ارتش تشریح و بررسی شده است و نه شرایط مأمورین و معنورین و مطروبین. نه ضرورت و هدف از اعزام وابسته های نظامی به کشورهای دیگر برای ملت روشن شده است و نه شرایط و ضوابط آن تعیین و اعلام گردیده است.

متأسفانه باید به این حقیقت تلخ اعتراف کرد که فقط عنوان ارتش شاهنشاهی به ارتش جمهوری اسلامی تغییر یافته و گرنه محتوا همان است که بود. بقول سخنرانی نامی شیراز:

حافظا باز نما قصه خونابه چشم که بر این چشمه همان آب روانست یکی از علل اساسی، این «بودن» ها و «باقیمانده» ها در ارتش بعد از انقلاب، بی خبر ماندن و ناآگاه بودن مردم از مصائب ارتشیان، همه و همه، ناشی از ضعف آگاهی و شناخت، و نقص و انحراف در تحلیل های جامعه نسبت به واقعیت و ماهیت ارتش و نیچتاً، سطحی نگری و ساده اندیشی و بی توجهی و بی تفاوتی و فراموشی ارباب قلم و اصحاب خیر نسبت به امور ارتش میباشد و اگر هم آگاهی تحلیل و توضیحی، پیرامون مسئله ارتش صورت میگیرد، گاهی اوقات آنچنان ناشیانه و سطحی و زردکنر است که حتی ارتشیان ساده دل و

گرفته است. نه نقش وزیر دفاع ملی در کار هدایت و رهبری ارتشیان، و در سازماندهی و کاربرد ارتش معین شده، و نه حدود وظایف و مسئولیتهای رئیس ستاد ارتش در قانون اساسی تعیین گردیده است. نه مقام مسئول برای ادا توضیحات درباره انحرافات مکتبی و تخلفات غیر قانونی فرماندهان ارتش در مقابل نمایندگان ملت، تعیین و معرفی شده و نه مرجع تظلم و دادخواهی ارتشیان از تجاوزات فرماندهانشان محضوق فردی و اجتماعی آنها، مشخص شده است. نه سخنی از تغییر نظام ارزشها و صلاحیت ها در میان است و نه نشانی از استقرار نظام شوراها و نه نشانی از انحلال دادگاههای اختصاصی و غیر قانونی ارتش خبری هست و نه از لغو قوانین و دست نوشته های مفزعی مستبد و مرتجع و متجدد ارتش شاه، اثری دیده میشود.

هرگز چهره دردمند و آرزومند یک ارتشی متعهد به انقلاب و ملت بر روی صفحه تلویزیون ظاهر نشده و هرگز حتی ربع ستونی از جراید بطور روزانه به مسائل ارتش و اندیشه ها و تألمات ارتشیان اختصاص نیافته است.

نتیجه این بی مبری ها و بی خبری ها و بیگانگی ها و بی اعتنائیها به واقعیتی بنام «ارتش»، آنستکه تاکنون که بیش از یکسال از پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران میگذرد، نه مأموریت کلی ارتش در جمهوری اسلامی برای ارتشیان تشریح و محقق و مدلل و مسلم شده و نه مفهوم و محدوده مسئولیت فردی ارتشیان از نظر مکتب اسلام مشخص

از آنجائیکه بنا به شو تاریخی، ارتش، ها، همواره نقش تعیین کننده ای در سرنوشت ملتها، بخصوص انقلابات جهان داشته اند. و از آنجائیکه مطبوعات، رسالت عظیمی در اثبات نقش سرنوشت ساز ارتشها، در بین جوامع را دارند، لذا انتظار میرفت با توجه به تجربیات خوبی که از ثمره بافت فکری و تشکیلاتی ارتش شاه بدست آمده است، پس از پیروزی انقلاب، مطبوعات، بهمین گونه که در زمینه های مختلف و ضرورتهای دوران سازندگی انقلاب، قلمفرسایی داشتند، در مورد مسائل مربوط به ارتش و ارتشیان نیز همت لازم را بکار می بستند تا ملت ما شناخت بیشتری نسبت به کم و کیف این عامل اساسی و تعیین کننده سرنوشت انقلاب، پیدا نماید ولی چون کلیه نهادهای جامعه ما، حتی مطبوعات، از دیرباز نسبت به مسئله ارتش بیگانه بوده اند، لذا، با همه خاطرات تلخ و وحشت آوری که مردم از ارتش شاهنشاهی دارند و با وجودی که ارتشیان خوش باور هنوز شاد و ناظر اعدام همکاران غافل و جاهلی هستند که مجری فرمان های سبعانه بوده اند مهمل در طول یک سالی که از انقلاب میگذرد هیچگونه حرکت دژر و مستمر و نتیجه بخشی، نه از سوی ارباب تفکر و اندیشه و نه از ناحیه مردان سیاست و تدبیر، در امر دگرگون نهادن ایستادگی و استعماری ارتش، بنظور چاره جویی و پیشگیری از تکرار تاریخ، صورت نگرفته است.

در حالیکه ما هر روز و هر شب، ناظر و شاهد بحث ها - کتفرانها - سمنار ها میز گردها و نظر خواهی

بنظور خشنی کردن در نوع توطئه احتمالی از این دست، و برای جلوگیری از ترمیم و تجدید بنای ارتش شاهنشاهی و پیشگیری از تکرار حوادث، تنگین و برگیر گذشته های نه چندان دور، بایستی نویسندگان و خبرنگاران مسئول و متعهد و آگاه که به منزله چشمان بیدار تاریخ هستند با دقت و قاطعیت تمام رویدادها، جریان ها و حرکت های ارتش را مورد توجه قرار دهند و با مردم در میان گذارند تا مردم خود از کوچکترین انحراف ارتش در جهت مسیر مصالح ملی و احکام اسلامی جلوگیری نمایند.

در اسلام، ارتش، تافته جدافتاده ای از مردم، نیست. دارو ندارد - خوب و بدش - ضعف و باشد، همه و همه، هر چه که هست از امت است و برای امت نه برای ایل و تبار خاصی و نه برای دسته و حزبی بخصوص که دین و دنیا را فقط از دریچه تشخیص و ترکیب چشم خود می بیند و بس. بنا بر این بایستی که ملت از کم و کیف ارتش خود، آگاهی دقیق و عمیقی داشته باشد. مسلم است که نیل، چنین مقصود و آگاهی، مستلزم حضور خبرنگاران آگاه و مسئول و متعهد و واقع بین در

نه خنثی و ضعیف و در میان است و نه نشانی از استقرار نظام شوراها و نه نشانی از انحلال دادگاههای اختصاصی و غیر قانونی ارتش خبری هست و نه از لغو قوانین و دست نوشته های مفزعی مستبد و مرتجع و متجدد ارتش شاه، اثری دیده میشود.

نه خصوصیات و ضرورتهای امر فرماندهی و مشاغل ستادی مشخص شده است و نه شرایط و ضوابط فرمانبری و اطاعت نه مراد و مضامین «اسرار» ارتش مشخص شده است و نه حرفی از تغییر روش تعیین «صلاحیت» ها، بیان آمده است.

نه فلسفه و انگیزه نقل و انتقالات

تکنولوژی جدید این شخص التقاطی نیست چون کتب اسمانی فقط بطور کلی درباره علم بحث و اشاره نموده اند و وارد جزئیات و فورمولهای علمی نشده اند پس بطور صحیح التقاط در مذهب آنستکه شخصی مستمتهای را از مذاهب مختلف مانند اسلام و مسیحیت و بودائیزم برداشته باشد. اگر کسائی مخالف دلایل فوق الذکر هستند لازم است که با دقت دنبال مقاله را مطالعه فرمایند.

پیشرفت علم و تکنولوژی سبب شده است که تغییراتی در جهان بینی تمام انسانهای با سواد و متفکر (اعم از ملل و غیر ملل) نسبت به پدیده های طبیعی و مادی ایجاد شود. امروزه موازین علمی به ما میگویند که جهان چندین میلیارد سال پیش خلق شده است (نه چند هزار سال پیش) همچنین خلقت انسان چند میلیون سال پیش انجام گرفته است نه چند هزار سال قبل. واقعا هم از نظر مذهبی که ایمان به خداوند و جنبه های معنوی در مد نظر است تاریخ دقیق خلقت اهمیت چندانی نمیتواند داشته باشد. اگر بطور مثال یک مذهب توحیدی بطلی معتقد باشد که کره مشتری از زمین بخورشید نزدیکتر است و پس از چندی علم ثابت کند که خیر زمین بخورشید نزدیکتر است این موضوع بنظر ما سبب ضعف مذهب توحیدی و جنبه معنوی آن نباید بشود و اگر عدلی از معتقدین مذهب

تکنولوژی جدید این شخص التقاطی نیست چون کتب اسمانی فقط بطور کلی درباره علم بحث و اشاره نموده اند و وارد جزئیات و فورمولهای علمی نشده اند پس بطور صحیح التقاط در مذهب آنستکه شخصی مستمتهای را از مذاهب مختلف مانند اسلام و مسیحیت و بودائیزم برداشته باشد. اگر کسائی مخالف دلایل فوق الذکر هستند لازم است که با دقت دنبال مقاله را مطالعه فرمایند.

پیشرفت علم و تکنولوژی سبب شده است که تغییراتی در جهان بینی تمام انسانهای با سواد و متفکر (اعم از ملل و غیر ملل) نسبت به پدیده های طبیعی و مادی ایجاد شود. امروزه موازین علمی به ما میگویند که جهان چندین میلیارد سال پیش خلق شده است (نه چند هزار سال پیش) همچنین خلقت انسان چند میلیون سال پیش انجام گرفته است نه چند هزار سال قبل. واقعا هم از نظر مذهبی که ایمان به خداوند و جنبه های معنوی در مد نظر است تاریخ دقیق خلقت اهمیت چندانی نمیتواند داشته باشد. اگر بطور مثال یک مذهب توحیدی بطلی معتقد باشد که کره مشتری از زمین بخورشید نزدیکتر است و پس از چندی علم ثابت کند که خیر زمین بخورشید نزدیکتر است این موضوع بنظر ما سبب ضعف مذهب توحیدی و جنبه معنوی آن نباید بشود و اگر عدلی از معتقدین مذهب

بنیال مقاله فاضلانه استاد علی تهرانی تحت عنوان نگرشی پیرامون تفکر التقاطی که از نظر مذهبی موضوع را مورد بررسی قرار دادند اینجانب موضوع را از جنبه کم و بیش علمی آن بررسی خواهم نمود. لغت التقاط بمعنی دانه چینی و اقتباس میبشد و در اصطلاح معادل امروری بمعنای قبول نظریه ها و روش های علمی از مکاتب مختلف مذهبی و فکری میباشد ولی یک نکته متفقا واضح است و آن اینکه التقاط موقتی معنا پیدا میکند که لذا در مورد یک موضوع و در یک زمینه (مثلا مذهب) دو یا چند نظریه را که با هم متضاد هستند پذیرفته باشند و بعنوان طرز فکر و عمل خود بکار ببرند. بعبارت دیگر التقاط بین موضوع های مربوط پیدا میشود نه موضوع های نامربوط مثلا اگر شخصی متدین باشد و به خدا و یکی از مذاهب معتقد باشد و از طرف دیگر به اثر مواد رادیو اکسیر در درمان سرطانها معتقد باشد این شخص التقاطی نیست.

چون در این روزها لغت التقاطی پیشتر برای کویدن یک گروه اسلامی مترقی بکار مرود لذا ما در این مقاله درباره التقاط از مذهب و علم بحث خواهیم نمود.

ابتدا باید این موضوع را تاکید کنیم که اگر یک شخص هم به مذهب معتقد باشد و هم به علم و

این نوشته نظر یکی از استادان دانشگاه است که به دنبال طرح مفهوم نظریه ی التقاطی در جنبش، برای ما فرستاده اند که عینا چاپ می شود.

تفکر التقاطی

روحانی نمای مشهدی که وقتی دم از مبارزه با کمونیسم میزد اقدام به او تذکر داد که مشکل ما، مارکسیستهای اسلامی هستند اینها خطرناکترند البته ناگفته نماند که گاهی مردان منزه و پاک طینت و شریفی که هیچ شائبه در تقدس و عظمت روحشان وجود ندارد نیز این اتهام را در مورد انقلابیون مسلمان بکار میبرند در حالی که نه اهل سیاست بازی اند و نه تابع هوای نفسند، بلکه نتیجه فشاری است که فرماندگانی از اهل سیاست و صاحبان قدرت بر آنها وارد میکنند ولی بیانییم بالاخره بعدالتیاء واللیی مرتز این اسلام را مشخص کنیم چون از زمانی که فکر احیای اسلام راستین بوسیله انقلابیونی چون سیدجمال و اقبال لاهوری و طالقانی و شریعتی و دیگران پیدا شد، تا به امروز همه درگیر این مسئله بوده ایم پس لطفاً آن اسلام اصیلی را که مورد نظر شماست معرفی کنید نه اینکه همه انتقادهای جنبه تخریبی برای دیگران داشته باشد، ما نه خودمان کاری برای شناساندن اسلام میکیم و نه میگذاریم دیگران بکنند، نتیجه اش چه میشود؟

ولی اگر سخنان امام خمینی این رهبر روشن بین را آویزه گوش قرار دهیم که: اختلافات مسلکی را کنار بگذارید و در برابر شیطان بزرگ متحد شوید، مسلماً این مشکل نیز حل خواهد شد و نهایتاً آن ایدئولوژی به پیروزی خواهد رسید که بهتر بتواند خلق را در جهت مبارزه با امپریالیسم راهنا باشد و بشریت را به قله بلند توحید در جهت وحدت با الله راهبر باشد، و در این میان لایحقی مکرالسبتی الاپاهلیا.

طلبه ای از حوزه علمیه قم ۵۹/۱/۲۵

مطالعه مقاله ای در آن، نشریه تحت عنوان: نگرشی پیرامون تفکر التقاطی، از استاد علی تهرانی برای اینجانب خیلی انگیزاننده بود و مرا بر این داشت تا این چند سطر را در همان جهت بنویسم که اگر ارزشش را داشت چاپش کنید چون خود شما نوشته بودید: (این نوشته میتواند سراغاز بخشی علمی و تحقیقی در این زمینه باشد زیرا که دریغ است ضرورت بررسی در ریشه اندیشه های اعتقادی تحت الشعاع فرصت طلبی های سیاسی قرار گیرد).

وگرچه این نوشته علمی و تحقیقی هم نیست. البته با اشکوار ما نه چندان سبک است که در این چند سطر بکنجد لیک المعاللی یکفیه الاشاره. راستش را بخواهید درد مارک و برجسب زندگان اصحاب قدرت و ورآکان خیل شمس سیاست نه از دست رفتن اسلام و انحراف آنست که این را با سکوت و سازش خود با ستمگران در عهد طاغوت که اسلام و همه چیز از دست رفته بود ثابت کردند، پس براسی مسئله چیست؟ چه شده بود که پس از پیروزی انقلاب دشمن اصلی یعنی امریکا فراموش شد و یقه انقلابیون جان برکف دیروز را چسبیدند و در این میان خطرناکتر از همه مثل همیشه رزمندگان توحیدی بعنوان التقاطی تشخیص داده شدند؟ نکند خلی تا کرده بعد از آن همه رنج و صیبت و خون و شهادت بلز هم سیاست پند و ماندر ندارد مگر غیر از این بود که تجدیدیان تعبد شدند و زندانیان شکنجه شدند و زیر شکنجه مردند و شهیدان فوج از پس فوج شهادت دادند تا سیاستی مشروع و پدر و مادر که از متن ایدئولوژی توحیدی نشأت گرفته باشد بر سرنوشت مردم حاکم شود پس چه شده؟ و بیاد تذکر محمد رفیای خلقی به

مناظر از نظر چارلز داروین دانشمند انگلیسی قرن نوزده میلادی خواهد بود در اینصورت اگر داروین معتقد به مذهب بود باشد و یا بی مذهب بوده باشد نباید سبب تغییر عقیده ما و وحشت ما شود چون داروین مدعی یک کشف علمی است و اگر بر فرض نظریه علمی وی صحیح باشد بی مذهب وی سبب نفی وجود خدا نمیتواند باشد همانطور که اگر یک شخص مذهبی یک نظریه علمی غلط را ارائه دهد ما آن نظریه علمی را صرفاً بدلیل آنکه مدعیش یک شخص متدین است قبول نمیتوانیم بکنیم. بطور خلاصه اگر یک شخص مذهبی معتقد به تکامل بیولوژیک حیوانات باشد (نظریه ای که با پیش مانند داروین) این شخص را ما التقاطی نمی خوانیم. نمونه های دیگر زیاد است مساله سلول و ژنتیک و نوارث یک نمونه است. امروزه روشن شده است که در داخل هسته سلول ملکولهای معینی بوضع مارپیچی قرار گرفته اند که هر چند نای آن یک یا چند خصوصیت آنسان را تعیین میکند مانند رنگ مو و یا میزان ترشح یک غده مترشحه داخلی و غیره. نسبتاً بعضی دانشمندان در حال حاضر این مولکولهای ژن را در بعضی ویروس ها تحت آزمایش قرار داده اند و امکان زیاد دارد که بزودی بشر ویروس ها و میکروب های جدیدی را با اصطلاح خلق کند.

در زمینه روانشناسی و شکل گرفتن ذهن انسان نظریه های علمی که کم و بیش مورد قبول اند بیشتر توسط فروید و یونگ و پلوانگ ارائه شده اند و در مورد طرز یادگیری و ایجاد منطق و زبان در کودکان

فوق الذکر نظریه جدید را در مورد کرات مشتری و زمین پذیرفتند ما آنها را التقاطی نمیخوانیم. علمای مذاهب بزرگ توحیدی در سالیهای اخیر و علمی اسلام در تمام قرون (بخصوص در قرون اول اسلامی) نشان داده اند که با روشن بینی خاصی با استقبال و قبول پیشرفت های علمی میروند و از جمود فکری نسبت به پیشرفت علم پرهیز داشته اند و واقعا هم پدیده های طبیعی و قوانین مادی جزئی تر از آنند که بتوانند خدشه ای به جهان بینی توحیدی مذهبی چون اسلام وارد آورند و حتی کشف روابط جدید علمی سبب میشود که ما بیشتر و با آگاهی بیشتر به اعجاز خلقت و عظمت آن که توسط خداوند خلق شده است پی ببریم و در مقابل پیچیده ترین قوانین طبیعی و اکتشافات بهت زده و با اصطلاح دست پاچه نشویم. باز تاکید میکنم که مثلا این موضوع که آیا کائنات مخلوق است یا نامخلوق و یا آنکه الکترون از اجزاء کوچکتر تشکیل شده است یا نه تغییری در پیش ما به اسلام و جنبه های معنوی و تکاملی روح انسان نباید بدد. مثال دیگری از قسمت دیگری از علوم بزم امروزه دانشمندان مذهبی آگاه وارد این بحث نمی شوند که آیا تمام موجودات زنده همزمان آفریده شدند یا آنکه با تقدم و تاخر روی کره زمین بوجود آمدند و آیا انسان اشرف مخلوقات جدیدترین آفریده است یا غیر و اصولاً آیا گیاهان و حیوانات ساده تر مانند کرهها و حشرات ابتدا آفریده شدند و سپس حیوانات کمالتر مانند مهره داران و پستانداران و بالاخره انسان اگر این شق اخیر را قبول داشته باشیم نظر ما کم و بیش شبیه و

درباره تفکر و عمل التقاطی

آیا اگر یک فرد مذهبی یک نظریه علمی ثابت شده یا یک کشف جدید را پذیرفت، می توان او را التقاطی شمرد؟

بنیال مقاله فاضلانه استاد علی تهرانی تحت عنوان نگرشی پیرامون تفکر التقاطی که از نظر مذهبی موضوع را مورد بررسی قرار دادند اینجانب موضوع را از جنبه کم و بیش علمی آن بررسی خواهم نمود. لغت التقاط بمعنی دانه چینی و اقتباس میبشد و در اصطلاح معادل امروری بمعنای قبول نظریه ها و روش های علمی از مکاتب مختلف مذهبی و فکری میباشد ولی یک نکته متفقا واضح است و آن اینکه التقاط موقتی معنا پیدا میکند که لذا در مورد یک موضوع و در یک زمینه (مثلا مذهب) دو یا چند نظریه را که با هم متضاد هستند پذیرفته باشند و بعنوان طرز فکر و عمل خود بکار ببرند. بعبارت دیگر التقاط بین موضوع های مربوط پیدا میشود نه موضوع های نامربوط مثلا اگر شخصی متدین باشد و به خدا و یکی از مذاهب معتقد باشد و از طرف دیگر به اثر مواد رادیو اکسیر در درمان سرطانها معتقد باشد این شخص التقاطی نیست.

چون در این روزها لغت التقاطی پیشتر برای کویدن یک گروه اسلامی مترقی بکار مرود لذا ما در این مقاله درباره التقاط از مذهب و علم بحث خواهیم نمود.

ابتدا باید این موضوع را تاکید کنیم که اگر یک شخص هم به مذهب معتقد باشد و هم به علم و

بنیال مقاله فاضلانه استاد علی تهرانی تحت عنوان نگرشی پیرامون تفکر التقاطی که از نظر مذهبی موضوع را مورد بررسی قرار دادند اینجانب موضوع را از جنبه کم و بیش علمی آن بررسی خواهم نمود. لغت التقاط بمعنی دانه چینی و اقتباس میبشد و در اصطلاح معادل امروری بمعنای قبول نظریه ها و روش های علمی از مکاتب مختلف مذهبی و فکری میباشد ولی یک نکته متفقا واضح است و آن اینکه التقاط موقتی معنا پیدا میکند که لذا در مورد یک موضوع و در یک زمینه (مثلا مذهب) دو یا چند نظریه را که با هم متضاد هستند پذیرفته باشند و بعنوان طرز فکر و عمل خود بکار ببرند. بعبارت دیگر التقاط بین موضوع های مربوط پیدا میشود نه موضوع های نامربوط مثلا اگر شخصی متدین باشد و به خدا و یکی از مذاهب معتقد باشد و از طرف دیگر به اثر مواد رادیو اکسیر در درمان سرطانها معتقد باشد این شخص التقاطی نیست.

چون در این روزها لغت التقاطی پیشتر برای کویدن یک گروه اسلامی مترقی بکار مرود لذا ما در این مقاله درباره التقاط از مذهب و علم بحث خواهیم نمود.

ابتدا باید این موضوع را تاکید کنیم که اگر یک شخص هم به مذهب معتقد باشد و هم به علم و

درباره تفکر

استالین چگونه متولد شد؟

بقیه از صفحه ۱۱

تئوریهای پیازه دانشمند سونسی اهمیت علمی زیاد دارند در این زمان که همه ما کم و بیش آموزش علوم و تکنیک دیده ایم و با هوابیایی جت مسافرت میکیم و آنتی بیوتیک برای بیماریهای عفونی مصرف مینماییم و تلویزیون نگاه میکنیم و رفتن انسان به کره ماه را بخالت در کار خدا و ضعف مذهب نمی دانیم قهرا تحت تاثیر تئوریهای روانشناسان فوق الذکر میباشیم و التقاطی هم نمیتیم و ممکن است پیوند یک عضو بسیار دقیق و پیچیده مانند کلیه را از یک انسان به انسان دیگر یا پیوند خون (تزیق خون) را یک عمل مفایر مذهب ندانیم.

پیش از ادامه مطلب لازم است نکته ای را یادآوری کنیم و آن اینکه کسانی که به مسائل مذهبی و معنوی و عرفانی بطور عمیق نیاندیشیده باشند در مقابل پیشرفت علوم و تکنولوژی و بخصوص مسائلی که با آن آشنا نیستند ناراحت و باصطلاح دست پاچه میشوند و در اینصورت معمولا یکی از دو حالت پیش میاید یا در پایه های عقیدتی مذهبی خود احساس سستی میکنند و یا برای حفظ عقیده خود (در مقابل یک موضوع تازه) ایراد را متوجه دیگری نموده او را التقاطی و مناقف میخوانند.

حال برسیم به جنبه دیگری از فعالیت علمی بشر یعنی بررسی تئوریهای مربوط به اقتصاد و جامعه شناسی و حرکت جامعه و آکنش های انسان در جامعه. در اینجا حساسیت و وحشت زیاد میشود در حالیکه این تئوریا هم نظریاتی هستند مانند سایر نظریات فوق الذکر در قسمت های مختلف فعالیت علمی انسان و اصولا حساسیتی نباید وجود داشته باشد اما این حساسیت واقعیت دارد.

راستی هیچ ذکر کرده ایم که علتش چیست که فقط از بین تمام فعالیت علمی و دماغی و تئوریهایی متعدد که توسط افراد متدین و غیر متدین داده شده است فقط حساسیت در مورد قوانین ارائه شده در مورد حرکت اجتماع این چنین مقاومت ایجاد میکند؟

تئوریهای مورد قبول در مورد حرکت جامعه و فعالیت انسان در اجتماع که کم و بیش ارزش علمی دارند توسط کارل مارکس دانشمند آلمانی و لنینی، مورگان دانشمند آمریکائی و دیگران در قرن نوزده میلادی ارائه شدند. حال اگر بفرس تئوری مارکس در مورد بعضی تغییرات اجتماعی تا حدی با واقعیت تطبیق کرد نمیتوان تئوری علمی او را به علت اینکه وی معتقد به مذهب و خدا نشود است مورد سرود سرد (همانطور که تئوری داروین را از نظر متدین بودن یا متدین نبودن وی نمی توان بررسی کرد) بلکه یک تئوری علمی را فقط با طرق علمی مشاهده صحت و سقمش را بررسی نمود.

اسلام واقعی یعنی اسلام حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) کاملترین مذهب بشری، از نظر علمی همیشه پیشرو بوده است و در تاریخ ثبت شده است که وقتی اسلام ایران را گرفت دانشگاه بزرگ و معتبر آن زمان یعنی جندی شاپور را که مستورینان در آن تدریس میکردند آزاد گذاشت تا اساتید با حفظ معتقدات مذهبی خود به تفحص و نشر علم بپردازند و همه میدانیم که قرنهای تمدن زنده روی زمین چه از نظر علمی و چه از نظر معنوی در قلمرو اسلام و زبان عربی بود. پس اگر قبول کنیم که اسلام مذهبی پیشرو و علمی و عملی است (همچنانکه در قرنهای اولیه بوده

کار را تکمیل کرد و در راه به راه تبدیل نمود بدین ترتیب کلمه استالین به دست آمد در این لحظه تئوری از خواب بیدار شد پرسید: کاشفمن کیست؟ حاضرین جواب دادند: - با کاشف کثافت را بگیر و مرکزی میفرمائی یا آن بکن! استالین (به عبارت دیگر لنین) نگامش به کاشف انداخته گفت: - آ... پس اینطور... پس دستور تولیف حاضران را صادر و به لیکس فورابلاغ کرد!

دندان ساز خصوصی

روزی دندانکار به منزل یکی از دوستان دیرین و صمیمی رفت. هدفی از رفتن او این بود که دندانهای دراز طرف چپ او را اصلاح و ترمیم نماید. دندان ساز خصوصی سراغ دنداندار که بتواند به من کمک کند!

پس راجع به پیشرفت های مملکت چه میگویند مثلا در مورد معارفه و پروازهای

فصلی! یکی از حاضران جواب داد: - این مسائل یا به قول شما پیشرفت ها

بهر چه ناراستی ها و مشکلات زندگی مردم را جبران نمیکند ناراستیهای از قبیل مشیقه شدید مسکن و یا محرومیت از مطالعه کتاب های خوب و مشاهده فیلم های با ارزش...

دندانکار در طبقه خود پاهای بود و همچنان پله پله میرفت. با وجود اینکه نمیتوان همه چیز را نادیده گرفت و نسبت به تمام امور بدین بود آنچه های مثبت هم زیاد وجود دارد مثلا مدوای رایگان!

مخاطب در حالیکه دهان خود را کلاما باز میکرد گفت: - بفرمائید نگاه کنید... ببینید پیشرفت های پیش از یکسال بطور متناوب مرا سرگردان کردند تا این کشفکاری را روی دندانهای من بکنند. وقتی که دندانپزشکان برای درو کردن خرم ها با کلنگوز اجرام شده بودند من گرفتار و سرگردان بودم. باید مجددا به دندان ساز مراجعه کنم و همه دندان ها را از نو اصلاح و ترمیم نمایم. شما یک دندان ساز خصوصی سراغ دنداندار که بتواند به من کمک کند!

یوگسلاوی جدید

بقیه از صفحه ۵

قانون اساسی، یک رئیس دولت محلی، مجالس قانونگذاری، دولت و تشکیلات محلی اداری و اجرایی، سیستم های قضائی و آموزشی دارند هر یکی از این چهار مورد تسهیلات درمانی و بهداشتی و علمی، حراست اجتماعی و امور دیگر همگانی را فراهم میکنند.

جمهوریهای سوسیالیستی مذکور بعنوان ابالتهای خود مختار در یک جامعه فدرالی احداث یافته قسمتی از اختیارات و مسئولیت های خود را که از طریق مشاوره و توافق تعیین میگردد به آن جامعه واگذار میکنند. در این قبیل موارد هیچ نوع رای گیری انجام نمیکرد و مسائل از راه توافق حل و فصل میشود. کلیه حقوق سیاست خارجه، دفاع ملی، سیاست اساسی داخلی و غیره که به جامعه فدرالی واگذار میشود در قانون اساسی تصریح شده و هیچ نوع اختیارات و مسئولیت های بیش از آن و یا بالاتر از آن را نمیتوان خواستار شد و نمیتوان دست آورد در همین حال معنی نوع فدرالی یوگسلاوی این است که هر کدام از اعضای فدرالی نسبت به صلح و موافقت فدرالی مسئولیت و حلاک کامل خود را باقیات خواهد رساند.

است) پس باید با تئوریهای علمی برخوردار علمی داشته باشیم و صحت و سقم تئوریهای جدید علمی سبب سستی اعتقادات مذهبی ما نباید بشود.

حال برگردیم به تئوریهای علمی قرن نوزدهم در باره جامعه شناسی و اینکه چرا از بین تئوریهای مختلف علمی فقط اعتقاد به تئوریهای مارکس و انگلس و مورگان سبب کفر و التقاط میشود ولی اعتقاد به تئوریهای مربوط به بوجود آمدن و تکامل حیوانات و گیاهان و طرز خلقت مرد و زن و با تئوریهای مربوط به کائنات و پیوند اعضا و مسافرت به فضا هیچکدام سبب جنگ و جدال و حساسیت و عصبیت نمیشود یا حتی اعتقاد و عمل به تئوریهای پولی و بانکی سرمایه داری (که کم و بیش همگی به آن عمل میکنند) سبب کفر و التقاط نمیشود حتی با آگاهی برآنکه صاحب بعضی از تئوریهای فوق الذکر بدین بوده اند. پس سبب آزاد گذاشتن تا اساتید با حفظ معتقدات مذهبی خود به تفحص و نشر علم بپردازند و همه میدانیم که قرنهای تمدن زنده روی زمین چه از نظر علمی و چه از نظر معنوی در قلمرو اسلام و زبان عربی بود. پس اگر قبول کنیم که اسلام مذهبی پیشرو و علمی و عملی است (همچنانکه در قرنهای اولیه بوده

اخطار ارتش به مردم بانه

بقیه از صفحه اول

دزد از صاحبخانه بدون خانه شلیک می کنیم! اگر خرابکاران با استفاده از وضع خود بر مردم در سنج با بانه یا هر شهر دیگر مسلط شده اند و باصطلاح آنها را برای حفظ جان خود در برابر نیروهای ارتش سپر بلا کرده اند در اینصورت آنکه در برابر گلوله ها و بمب های ارتش کشته می شود مردم و زنها و بچه ها هستند و آنچه در اثر بمب و خمپاره ویران می شود خانه و زندگی مردمی است که ظاهرا جز اسارت در دست خرابکاران گناه دیگری ندارند. در اینصورت خرابکاران اسلحه بدست و تیز پا با جنگ و گریز خود را نجات می دهند و سرانجام در صورت شکست به کوهستانها فرار می کنند و آنچه بر جای می ماند مردم بی دفاع هستند با کشته ها و زخمی ها و خانه های ویران شده و فقر و سرگردانی بیشتر. باتوجه به این اصل حل مسئله از طریق دخالت ارتش باید بطریقی انجام گیرد که جان و مال و زندگی مردم در شهر ها در امان بماند و صف خرابکاران از مردم عادی که جزء هیچ دسته و گروهی نیستند جدا شود؛ زیرا آنچه از نتیجه این حملات و مخلوط کردن مردم با خرابکاران به گوش ما می رسد اینست که خرابکاران همچنان بر جای خود ایستاده اند اما مردم بی دفاع و بچه ها و خانه ها و زندگی آنها نابود می شوند.

اما اگر مسئله اینست که خرابکاران یعنی گروههای مسلح از همان مردمند یعنی پدر و برادر و همسر و قوم و خویش همان زنها و بچه ها هستند بنا بر این مسئله همانطور که بارها گفتیم و گفتند باین ترتیب حل نمی شود و اگر حل شود خردمسانان و مشکلات دیگری برای انقلاب ما بوجود می آورد.

اینکه ارتش از مردم بانه یا سنج می خواهد که خود خرابکاران را از خانه و خیابان و کوچه بیرون کنند به این سوال منتهی می شود که مردم با چه وسیله و یا چه قدرتی خرابکاران مسلح را از شهر خود بیرون کنند؟

اما اگر مردم نیز همپای خرابکاران هستند باید پرسید چرا این همپایی بوجود آمده است؟ در اینصورت مسئله باید منطقا از سوی مسئولین تهران و در محل رسمی انجمن کتک می زنند وزارت کشور برای جلوگیری از افعال تقلب در انتخابات اعلامیه اکید می دهد! اما محمد اقبال کیست، و فرقی و تفاوت او با سایر متصدیان انتخابات و مسئولین کتبی انتخابات کشور چیست او کسی است که در رژیم طاغوتی چندین بار به زندان رفت و فراموشی آخر عمر رژیم سفاک پارتی در نجف آباد و در تبریز و در مشهد و در قزوین بخاطر راهمنائی خبرنگاران خارجی و کتک بانهای برای تهیه عکس ها و رپورتاژها از مبارزات مردم و گشتار مأمورین رژیم طاغوت کتک خورده و مجروح شد، او به هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد او به مکتب اسلام و مبارزه شرافتمندانه مکتبی برتر است بیشتر از مذهبی که امروز اعتقاد مکتبی را ملک طلق غرض می دانند اعتقاد دارد گناه او بی اعتقادی به زهدیاتی و دروغهای است که امروز بنام مکتب اسلام به خورد مردم می دهند.

اما با اینهمه محمد اقبال بخاطر زبان درازی و اساتذت و مخالفت بیجا و فصولی می بایست مجازات شود کتک خورن او به شیوه بحث مکتبی و بنام اسلام کافی نبود روز پنجشنبه به بهانه مصاحبه از طرف روزنامه انقلاب اسلامی هونفر به

بیمارستان می روند و در آنجا او را با چاقو مجروح می کنند و اگر مقاومت نکرده بود و فریادش در اثر ضربات چاقو بلند نشده بود او را برای همیشه خاموش می کردند زن جوان مسلمانی را با بچه ای سه ساله و فرزندش را شکم بی سرپرست می گذاشتند. مقامات رسمی وعده می دهند که حمله کنندگان ب مردم را بپندارند و آنها را با نصیحت و دلالت راهمنائی کنند! عجب که هنوز هیچکس نمی داند که چه کسانی بنام اسلام اما فقط بخاطر لغت، آنچنان بی ادب شده اند که بدون هیچگونه ترسی حتی از جان مجروح در بیمارستان نیز نمی گذارند. دیروز رژیم طاغوتی به بیمارستانها حمله می کرد و امروز جانبازان اسلام برای کشتن کفار و

راه حل ها عقل و مال اندیشی و صبر و بردباری خردمندان را از بین می برد.

وقتی ما از ادامه کشتار و ویرانی در کردستان اظهار نگرانی می کنیم این نگرانی برای سرنوشت انقلاب ایران است ما نه هیچ گروهی بستگی داریم و نه کورکورانه تسلیم ادعاهای سیاسی و ایدئولوژیک گروهها می شویم؛ هیچ ایرانی شرافتمندی نه از شهادت پاسداران و جانبازان خوشحال می شود نه از مرگ و نابودی جان وهستی مردم درستان که همه باهم برادرند و همه وابسته به یک تاریخ و یک مذهب و یک آب و خاکند هر کسی که بخواد خاک ایران را تجزیه کند و یا در راه مبارزه بخاطر آرمانهای خود دست کتک بسوی بیگانه دراز کند و آلت دست خود محکوم است و غیر قابل دفاع.



عملیات «نورسبز» امریکا شکست خورد.

سیمرغ آراش سافرتی و جهانگردی

خیابان میرداماد شماره ۷۲ تلفن ۲۲۰۶۳۷-۸

محمد اقبال

بقیه از صفحه اول

انفراطیان و فرسایان تاختست بیمارستان با چاقو پیشروی می کنند کسانی که در مصاحبه های خود می گویند آزادی خوب است اما در این دوره بهرانی رعایت آزادی امکان ندارد نتیجه توصیه های خود را می بیند زیرا برای از بین بردن آزادی عقیده و آزادی اندیشه تنها راه چاره تأمین آزادی برای مجازات زبان درازها و فصول هاست. آری تا زبانه و قلمها خاموش نشود طبعاً آزادی برای دیکتاتوری برقرار نخواهد آمد. اما همانقدر که آنها تشنه قدرت اند و در آرزوی رسیدن به قدرت استبدادی از هیچ چانه بازی رویگردان نیستند ما هم تشنه شهادتیم، اگر آنها راه خود را انتخاب کرده اند ما نیز راه خود را برگزیده ایم.

قابل توجه نمایندگان شهرستانها خواهشمند است پدھی خود را فوراً ارسال در وید تا مجبور به نام بردن پنهانکاران در روزنامه نشویم.

پولها و سئوالها

در راه آهن بیست مسئله در مورد خانمهای کارمند ویک مسئله در باره لکوموتیوها...؟

ایجاب می کرد که هر لکوموتیو که قیمت آن بالغ بر دویلمیون دلار بوده به پایان این نکته را با تاکید بگویند که ما با شخص رئیس راه آهن هیچگونه سابقه و آشنائی و خصومت نداریم آنچه گفتیم براساس هیچ سوء تفاهم و یا غرض مرضی با ایشان نیست، اینکه ایشان صلاحیت فنی و اداری و تجربی کافی برای اداره راه آهن ایران را دارد یا ندارد در درجه اول مربوط به مسئولینی است که ایشان را باین سمت انتخاب کرده اند و در درجه دوم مربوط به وجدان و اعتقادات اسلامی ایشان است که آیا بعنوان یک فرد مسلمان متعهد توانائی و صلاحیت اداره این سازمان عظیم اقتصادی و فنی و بازرگانی کشور را دارد یا ندارد آنچه بما مربوط است طرح مسئله و گفتن حقیقت است در جهت دلسوزی و نگرانی از سرنوشت یکی از مهمترین سازمانهای دولتی کشور.

دولار به ترکیه فروخته است. عین متن موافقت نامه این فروش از صورت جلسه مورخ ۱۷ فروردین ماه ۱۳۵۹ بین نمایندگان راه آهن ایران و نمایندگان راه آهن دولت ترکیه به شرح زیر است:

۱- در مورد تعداد شش دستگاه لکوموتیو دیزل الکتریک راه آهن ایران که در سال ۱۳۵۵ جهت تعمیر در اختیار راه آهن ترکیه قرار داده شد چون راه آهن ترکیه بعضی از آنها را تعمیر و در شبکه خطوط راه آهن خود مورد بهره برداری قرار داده بود لذا فروش ۶ دستگاه لکوموتیو دیزل الکتریک از طرف راه آهن ایران و خریداری آنها از طرف راه آهن ترکیه مورد موافقت طرفین قرار گرفت و در نتیجه بهاء تعداد شش دستگاه لکوموتیو الکتریک بالغ بر ۳۴۷۶۶۶ دلار (سیصد و شصت و هفت هزار و شش صد و شصت و شش دلار) و بهاء ۱۳۴ قلم قطعات یدکی تحویل شده راه آهن ایران به ترکیه بالغ بر ۳۳۳۳۳ دلار (سی و دو هزار و سیصد و سی و چهار دلار) جمعا بالغ بر ۳۸۰۰۰۰ دلار (سیصد و هشتاد هزار دلار) فروخته شده

در روزنامه ها خواندیم که کارمندان زن راه آهن به تصمیم پریشدن لباس متحدالشکل و یک رنگ اعتراض کرده بودند و رئیس راه آهن در جلسه ای که با نمایندگان خانمهای کارمند تشکیل داده بود به آنها گفته بود که من بیست مورد را در نظر گرفته بودم که در جلسه امروز بعنوان بررسی مشکلات و مسائل زنها با نمایندگان آنها مطرح کنم. در یکی از نوشته ها با سخنرانی ها آقای بنی صدر ضمن اشاره بشکلات و ناامنی ها حرف از افزایش میزان سوانح در راه آهن زده بود.

می گویند آقای رئیس کل راه آهن ایران جوانی است بین ۲۰ تا سی سال او دانشجویی نظیر هزاران دانشجوی دیگر ایرانی در خارج بوده که تحصیلات خود را از سال دوم دانشگاه در انگلیس رها کرده و به ایران برگشته است. و اکنون ریاست بر سازمان را بر عهده دارد که بزرگترین کادر فنی و اداری و کارگری کشور را با همه مسائل و مشکلات آن تشکیل می دهد. راه آهن ایران موسسه ایست با دهها هزار کارگر و کارمند فنی و اداری با تسهیلات و کارخانه ها و خطوط شبکه های فنی و اداری که محققا مسائل و مشکلات روزانه و حال و آینده فنی و اداری و بازرگانی و اقتصادی آن برآست مهندسی و فوری تر از مسئله لباس زنهای کارمند است که میتوان در بیست مورد زمینه بحث بین زنهای کارمند رئیس کل راه آهن ایران قرار گیرد!

چرا وقتی سئوالها و انتقادها مطرح می شود اول رادیو و تلویزیون درست در اختیار کسانی قرار می گیرند که خردشان در متن سئوال و مورد سئوال قرار دارند. چرا آنها میتوانند ازافزانه و هروقت که مایل باشند از خردشان دفاع کنند و مردم را دروغگو بخوانند و اما چرا اگر اهل دروغ نیستند میلیونها دلار پول مردم ایران را حیف و میل نکرده اند برای ارائه مدرک و بجای بحث و گفتگو از حربه چاقو و چماق و آمسکتی و آدم ربائی و قحط و دشنام استفاده می کنند؟

از سوی انجمن کارکنان بانک مرکزی صورت ارزهای حواله شده از این بانک از محل درآمدهای ارزی نفت و با امضای آقای معین فر مدیر عامل شرکت نفت منتشر شده است بشرح زیر:

به تاریخ اول ماه اوت ۱۹۷۹ برای انجمن اسلامی شهر مونترال کانادا مبلغ دویلمیون دلار کانادا به حواله شماره ۶۳۳۲۹ - به تاریخ دوم اوت ۱۹۷۹ برای مسجد و مدرک اسلامی هامبورگ آلمان مبلغ ۶ میلیون و ۲۴۰ هزار مارک به حواله شماره ۷۵۳۳۱ - به تاریخ اکتبر ۱۹۷۹ برای کمک به آوارگان جنوب لبنان مبلغ ۱۱ میلیون لیره به حواله شماره ۹۲ - الف - به تاریخ سوم اکتبر ۱۹۷۹ برای مبلغین اسلامی مونیخ و باواریا مبلغ ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار مارک به حواله شماره ۲۵۹۰۲ - به تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۷۹ برای مسجد و مرکز اسلامی اسکندریه به مبلغ ۱۶ میلیون کرون سوئدی به حواله شماره ۷۳۰ - به تاریخ اول دسامبر ۱۹۷۹ برای مسجد و مرکز اسلامی هامبورگ به مبلغ ۸ میلیون مارک به حواله شماره ۷۵۸۸۷ - به تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ برای دفتر نهضت های آزادیبخش پاریس به مبلغ ۲۲ میلیون فرانک به حواله شماره ۲۹۹۷ - الف - به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۸۰ برای دفتر نهضت های آزادیبخش پاریس به مبلغ ۱۱ میلیون فرانک به حواله شماره ۷۸۰۹ - الف - به تاریخ ۱۱ مارس

من سئوال می کنم...؟

تحقیقاتی دراینباره شده است؟ آیا باند فرودگاهها در حال حاضر بدون حفاظ میباشد؟

۶ - وزارت دفاع امریکا پس از اعلام شکست عملیاتش در ایران همچنین اظهار داشت که در این جریان یک فروند از هلیکوپترهای سیکورسکی خود را به علت نقص فنی در دریاهای جنوب ایران رها کرده است. این موضوع در مطبوعات مختلف از جمله رومباره گیلی چاپش نیز منعکس شد. معذالک هلیکوپتر فوق بعد از دو روز آتم توسط افراد محلی پیدا شد و تازه گفته شد که این هلیکوپتر در پی تهاجم دوم امریکا بجای مانده است. ما فعلا از این موضوع بیگنیم که چرا آتزا زودتر پیدا نکرده و لی آیا این نوع گوارشهای غیر سوزناک باعث ازین رخن اعصاب مردم بمقامات و اخبار مستتر از جانب آنها نشود؟ آیا مقام مسئولین وجوه نداره که نظیر اینگونه اشتباهات - چه عددی چه سببی - را بگیرند و یا مراعاتکن آنها را در حد مناسب تنبیه کند؟

طی بحث ها و مقالات مختلف سئوالات زیادی، چه رسا بصورت سئوال و چه بطور تلویحی مطرح میشوند و با توجه باینکه دنبال کردن خیلی از این سئوالات بطور جداگانه و خارج از متن زیاد آسان نیست، بر آن شدیم که از این شماره در متن جداگانه ای سئوالاتی را که برای ما خوانندگان ما مطرح می شوند تا حد امکان بطور طبقه بندی شده بیان کنیم. البته هدف عده این است که جواب سئوالات مزبور داده شود، خواه از طرف کسانی که جواب را میدهند و یا از طرف کسانی که با مطرح شدن سئوال دنبال کردن موضوع و پیدا کردن جواب آن می پردازند. امیدواریم از این راه بتوانیم بهره بهر چه مستحکم تر شدن پایه های انقلاب و تداوم آن کنی هر چند ناچیز بکنیم.

۱ - طبق اظهار محبت تاهم چراغهای آبی باند فرودگاه نزدیک طیس روشن بوده اند آیا این موضوع حقیقت دارد و اگر حقیقت دارد چه کسی آنها را روشن کرده است؟

۲ - یک اسکان این است که گروهی هر روز زمین لوتزل انتظار روید و هواپیما را فلشاندند. چرا بیست و هشت نفر از این گروه که مسلما وضع فلهاری و تجهیزات آنان بقرارد محلی نشانی نشانده نباید بودن مقامات محلی را برهانند؟ آیا مسؤرن کم دارند؟ آیا بی ملاحظه اند؟ آیا واقعه مزبور بدیشان لایق بوده است؟

۳ - البته این اسکان هم هست که اول

تلگراف هیئت علمی دانشکده پزشکی محمدمصدق - مشهد

جناب آقای بنی صدر - ریاست جمهوری اسلامی ایران

روزشبه شوروی محرم انقلاب اسلامی ایران در شرایط بحرانی کنونی کشور که نیازم به وحدت و همبستگی تمام اقشار مردم احساس میشود و تنها چنین همبستگی است که میتواند ضمن نجات کشور از وضع فساد فلهاری و نپل به پیوسته نهائی باشد. تصمیم اخیر جناب عالی در مورد دانشکده که همیشه آگادانه حرف مردم مبارزات مردم بوده اند بخصوص در این هنگام که لفظ مردم به پایان سال تحصیلی باقیمانده و دانشجویان خود را برای آزمون نهائی آماده میکنند موجب حیرت و تأسف همگان گردیده است چنین اقدامی که قرار دادن مردم در شرایط دانشجویان و دانشکدهایان و به بیان درست تر قرار دادن افراد خارج از دربار یکدیگر است شایسته انقلاب اسلامی نمیشد.

مناقشات و هتاهات که انتظار میرفت این تصمیم اخیر موجب بروز حوادث ناگوار زیردانشگاه مشهد شده است

۱ - صله به مراکز دانشکدهای حتی بیمارستانها، خوابگاه مخزن دانشجو و کتابخانه ها.

۲ - ضرب و شتم دانشجویان و حاکم حرم دانشکدهایان.

۳ - اظهارات توهین آمیز استادیار طرسان در رادیو و تلویزیون نسبت به رئیس دانشکده انتخابی که مورد احترام دانشکدهایان است و تهدید به عزل نامرده در حالیکه صلاحیت چنین اقدامی را ندارند.

ما اعضای هیئت علمی دانشکده پزشکی دکتر مصدق ضمن محکوم نمودن این قبیل افعال همبستگی و پشتیبانی صمیمانه خود را از فرزندان عزیزمان دانشجویان شریف دانشکده و ریاست دانشگاه اعلام نموده و از جناب عالی میخرامیم که:

۱ - مسئولین امر را بر عهده و مطالب و مسئولیتهای خود فریخته نموده و آنها را از تحریک مردم و ایجاد تشنج برحذر فرماید.

۲ - پاکسازی و دگرگونی بنیادی در نظام آموزشی دانشکده و امر از جناب دانشکدهایان که خرد به تحول مزبور اعطاء راسخ دارند و اقرار نمایند.

۳ - و الاخره خواهشیم که شورای انقلاب در تصمیم اخیر خود نسبت بدانشکدهایان قریباً تجدید نظر بنماید تا آرزوی ما محیط دانشکده باز گردد. زیرا در صورت ادامه این وضع باخطر و خلاف میل ما یعنی عدم فعالیت دانشجویان نسبت یک هفته مجبور به ترک دانشکده و اسقاط خرامیم بود.

هیئت علمی دانشکده پزشکی دکتر محمد مصدق - دانشکده مشهد

بهر حال سئوالهایی مطرح شدند. چرا گزارش خلاف واقع میدهند؟ کدام بهتر است: اینکه مردم بداند که شما بعلی (نقص فنی، کم خوابی، نبودن وسایل یدکی، بی توجهی، و غیره) غافلگیر شده اید ولی از این بعد بیدار خواهید بود یا اینکه متوجه شدند که شما گزارش خلاف واقعیت میدهند؟ اعتماد این مردم در کدام صورت بنسب و گزارشاتش بیشتر خواهد بود؟ علت واقعی تصحیح خبر چه بوده یا چون متوجه اشتباه بودنش شدید آنرا تصحیح کردید (که امید داریم اینطور باشد) یا به علت تعداد زیاد تلفات و مرایجات معتزله؟ آیا اقداماتی بعمل آورده اید که نظیر اینگونه اشتباهات در آینده کمتر روی دهد؟

۸ - آیا اصولاً از طرف دولت گروهی جهت رسیدگی بواقعیت تهاجم کساندوهای امریکائی و تحقیق درباره جنبه های مهم آن (از قبیل کلیه سئوالات فوق) تشکیل شده است؟ اگر چنین است چگونه میشود باین گروه تسلی گرفت؟

۶ - وزارت دفاع امریکا پس از اعلام شکست عملیاتش در ایران همچنین اظهار داشت که در این جریان یک فروند از هلیکوپترهای سیکورسکی خود را به علت نقص فنی در دریاهای جنوب ایران رها کرده است. این موضوع در مطبوعات مختلف از جمله رومباره گیلی چاپش نیز منعکس شد. معذالک هلیکوپتر فوق بعد از دو روز آتم توسط افراد محلی پیدا شد و تازه گفته شد که این هلیکوپتر در پی تهاجم دوم امریکا بجای مانده است. ما فعلا از این موضوع بیگنیم که چرا آتزا زودتر پیدا نکرده و لی آیا این نوع گوارشهای غیر سوزناک باعث ازین رخن اعصاب مردم بمقامات و اخبار مستتر از جانب آنها نشود؟ آیا مقام مسئولین وجوه نداره که نظیر اینگونه اشتباهات - چه عددی چه سببی - را بگیرند و یا مراعاتکن آنها را در حد مناسب تنبیه کند؟

۷ - همچنین طبق اولین اطلاعیه های منتشره درباره تهاجم امریکا یک هلیکوپتر و یک هواپیمای امریکائی هرات تطبیق چنگه های ایرانی درآسان پایتکیگر برزخورد کرده سقوط کردند. اشتباه بودن این خبر بقدری واضح بود (زیرا ۱ - واقعیه مربوط بساعات اولیه صبح بود حال آنکه رئیس جمهور و فرمانده کل قوا که باید در چنین قرار میباشند در نماز جمعه اهواز یعنی ساعت یک بعد از ظهر کوچکترین اشاره ای بآن نکرد. ۲ - در صورت رخورد هواپیما همروا قطعات متلاشی شده آنها در صحنه وسیعی پخش میشوند. حال آنکه طبق گفته صارتوز رئیس جمهور لایه های پخش شده آندو در روی زمین و پهلوی هم قرار داشته. ۳ - اخبار مربوط نخست از راهبهای خارجی منتشر شدند و فرود... که در اطلاعیه های بعدی تصحیح شد ولی

یکی از هلیکوپترهای سیکورسکی مجهز به دستگاههای اشمه مایون قرمز در تاریکی فرود آمده چراغهای فرودگاه را با بولس کردن به ژنراتور هلیکوپتر روشن کرده است. ولی اگر اینطور باشد باز هم لامپهای این است که سیستم برقی این فرودگاه معرکب لوتزل برای این عملیات آماده شده باشد پس چه کسی آنرا آماده کرده است؟

۹ - درباره پاسنرال فوق همچنین این سئوال پیش میاید که چراغهای ورزشگاه امجدیه در چهار محل لالت گورگانه را چه کسی در همان شب روشن گشته است؟ آیا این موضوع یک اتفاق ساده بوده است؟ یا در تحقیقاتی شده است یا نه؟

۵ - شایع است که در روز قبل از عملیات طی تلفنگرامی دستور جمع آوری تجهیزات ضدحرائق که در اطراف باند فرودگاهها تعبیه شده بود نیز داده می شود. لوتزل برای این امر که مخایر پاسنرال مقامی آتم در شرایط کنونی ملکیت میباشد بقدری غیر طبیعی نظر میرسد که همه را چهار تعبیه میکند بطوری که بعضی از آنها هر بار صحت تلفنگرام مزبور باقرامندان خود تماس بگیرند پس علت این امر چه بوده؟ آیا از قبیل باهریانی عملیات نجات داشته یا صرفاً یک دستور معمولی بوده؟ آیا

۱۴

حکومت قانون

بقیه از صفحه اول

ببینند، این موضوعی خوشحال کننده است. معنای این موضوع خوشحال کننده، استقرار حکومت قانون هر چند که قسمت اعظم ماجراست تمام آن نیست. حکومت قانون مفهوم مستقلی نیست که به طور مجرد قابل سنسش باشد، و تنها یک روی سکه است. قبل از آنکه به روی دیگر برسیم اجازه دهید مفاهیم و نتایج حکومت قانون را دوباره مرور کنیم. قانون و قانون‌گرایی واحد دومینا و دو حوزی کلی است. اولی ناظر است بر جفاقتان مفاهیم عام حقوقی و قانونی در جامعه. مفاهیمی چون حکومت، شریعت، معین بودن قانونی حدود افراد و نهادها، و احقاق حق و اعمال مجازات بر مبنای قواعد و رویه‌های از قبل تدوین شده. نتایج عملی این موضوع مساوی است با اجتناب از شخصیت پرستی و فرد گرایی، تقلیل فشار گروه‌های ذی نفوذ، تقویت نهادهای دموکراتیک، از میان رفتن شکجه و کشتار، محو شدن تبعیضات بر مبنای فری، جلوگیری از تسلط منافع افراد و گروه‌های خاص بر منافع جامعه، و به طور خلاصه پیشگیری از سیطره‌ی انحصار طلبی و استبداد.

این اصول عام، از دستاوردهای اصلی تجارب و تکامل بشریت است. اینها متعلق به هیچ جامعه و فرهنگ خاصی نیستند. ممکن است شوکوفانی آنها تحت شرایط ویژه در سرزمین یا منطقه‌ای خاص اتفاق افتاده باشد. اما مسلماً آن سرزمین یا منطقه در شکل ارزشها و نهادهای موجهی در آنها تنها نبوده است. بطور می توان تاثیر ایرانیان باستان را بر تبلور بسیاری از ارزشهای غالب امروزی چون تساوی قومیت ها و ازادی مذهب انکار کرد، یا تاثیر بزرگ معارف و فرهنگ اسلامی را بر انتقال ارزشهای شرقی به خطه‌ی اروپا ندیده گرفت. شاید افرادی که از «کشف» کتابهای علمی قدیم ایرانی و اسلامی که در آنها مباحث از قواعد فیزیک و پزشکی صحبت شده به هیجان می آیند و آن را دلیلی بر ایفای فرهنگی فرنگیان محسوب می دارند از این معنا غافل هستند. فرهنگ انسانی و شاخه‌های آن چون اصول عام حقوقی و حقوق بشر و غیره نتیجه‌ی میادله‌ی دانشها و ارزشهای جوامع مختلف هستند. هیچ اجتماعی نیست که دفعه‌ی واحد نظامی متعالی از ارزشها در آن به وجود آید.

منظور این است که در تکامل فرهنگی (حقوقی) بشر تمام جوامع انسانی سهم برده‌اند. هر چند که در انحراف و ناپهناجاری بعدی بعضی از این دستاوردها سهم جوامع متفاوت بونه است. این انحرافات بعدی قاعدتا نمی تواند مجوز انکار تمام دستاوردها باشد. مثلا اگر جامعه یا رژیم خاصی تساوی قومی و زادی را زیر پا گذاشت (انظرو که هیتلر در آلمان نازی کرد) یا عملا منافع اقلیتی خاص را به منافع جهان ترجیح داد (انظرو که امریکای سرمایه داری می کند)، نمی توان قائل به این شد که پس تمام ارزشها و مظاهر آن جامعه یارزیم را باید به دور انداخت. زیرا که انحرافات بعدی لزوما اعتبار دستاوردهای مبنائی را متزلزل نمی کند و چه بسا که خود این دستاوردها با انحرافات در تعارض باشند کسانی که احتمالا تفاوت این دو میحت را تشخیص ندهند مسلما فاقد فکر باز و روشن و انعطاف منطقی هستند (یعنی که قشری و دکماتیک و متعصبند).

بدیهی است که دستاوردهای فرهنگی بشر به ناگهان در جوامع

مشروعیت و برحق بودن واضح است. قدرت سیاسی مشروع است که منکی به حمایت عموم باشد نه مظهر منافع و وابستگی های خاص. چنین دولتی طبیعی است که به وضع مقرراتی برای حفظ منافع اقلیتی خاص نیاز ندارد و با طیب خاطر اصول و دستاوردهای عام را بر اعمال خود حاکم می کند.

باید توضیح داد که قدرت دولت فقط از وسایل مادی که در اختیار دارد ناشی نمی شود بلکه هردولتی باید از همان پشتیبانی حکومت شوندگان است. این حمایت به دولت و تصمیمات آن مشروعیت و حقانیت می دهد. چنین قدرتی برای پیشبرد اهداف مردم خود حتی احتیاج به قانون ندارد خود به خود از آن متابعت می کند. وقتی دکتر مصدق، در آن روزی که نگذاشتند مجلس برای شنیدن گزارشش راجع به مذاکرات نفت تشکیل شود حرفهای خود را

قدرت دولت فقط از وسایل مادی که در اختیار دارد نیست بلکه از قدرتی معنوی نیز هست که حمایت حکومت شوندگان است.

اما قانون و قانون گرایی یک حوزه‌ی دیگر نیز دارد که در آن احتمالا بیش از اینها ضربه پذیر است. حوزه‌ی انطباق اصول عام با موارد خاص (با وضع قوانین اجرائی). در اینجا است که کیفیت قوانین موضوعه مطرح می شود و هدفها و جهتگیری های آنها. در اینجا است که می توان گفت قوانین بیابکر و حافظ منافع گروهها و طبقات خاصی هستند یا فلاں قانون خاص را ارزشگذاری کرد که خوب یا بد است. به تعبیری می توان گفت که منظور از حکومت قانون، سیطره‌ی آن اصول عام است نه حاکمیت یک یا چند قانون خاص که ممکن است حتی با آن اصول در تضاد باشند. به بیان دیگر، اصول عام حقوقی و قانونی کمتر احتمال دارد در خدمت منافع یا طبقه‌ای خاص باشند. این یک قانون واحد است که ممکن است چنین هدفی را تعقیب دستوراتش منطبق با «موازین

آن زمان که شایعه و شایعه سازی اوج گرفت و طنز و کنایه و بی تفاوتی رواج یافت، زنگهای خطر برای مشروعیت دولت به صدا در آمده است

به همین دلیل هم موضعگیری نسبت به حکومت قانون با عکس العمل نسبت به یک یا چند قانون خاص نباید با یکدیگر تداخل پیدا کند. می توان با یک قانون خاص مخالفت کرد یا حتی علم مقاومت مسلحانه و عدم اطاعت از آن برافراشت. ولی در عین حال به حکومت قانون معتقد بود در چنین مواردی حتی آن اصول حقوقی عامی که نتوانند انگیزه یا مستمسک شورش باشند به عبارتی، اصول عام خود در عین حال بهترین معیار سنسش قوانین خاص هستند.

به این ترتیب، ضمن آنکه قبول اصول عام حقوقی معرفت رقیخواهی و حرکت در جهت و راه تکامل است، قانون با قوانین خاص می تواند در مسیری مفایر باشند به تصور این قلم، ایرادات به قانون و حکومت آن تنها در این حوزه‌ی ثانوی است که منطق و معنا دارد، اما، چگونه می توان قوانین سدکننده را باز شناخت و در مقابل آنها مقاومت کرد در این زمینه باید گفت که قانون در مفهوم آن مکتبی دارد که هیجان

عصر تحریم

فکر میکنم که بعد از اعصار سنگ، آهن، مفرغ برنز و اتم و فضا، بشر آخر قرن بیستم وارد عصر جدیدی شده که عصر تحریم است.

حما خیر دارید که بعد از گروگان گیری، کارمندان جاسوس خانه امریکا در تهران، کارت تحریم همه جانبه ایران را به جز مواد غذایی و داروئی پیشنهاد و در امریکا تصویب شد شورای امنیت هم فهمیدیم بالاخره چه کار کرد تحریم را تصویب کرد یا تو شد چرا و تو شد البته این سئوالاتی است که ما برای آنها جوابی نداریم.

چند روز پیش نواری از حاشیه خیابان مصلح خریدم که روی آن عکس یک گروه نوازنده چاپ شده بود. وقتی توی دستگاه ضبط صوت گذاشتم و خواستم موزیک گوش کنم که صدای کوبیدن خودکابار بر روی میز شنیده شد. پس از آن شخصی شروع به صحبت کرد و از موزیک خبری نبود از دوستم خواهش کردم تشریف بیاورد و دیلماج سخنگو باشد. پس از فلابقی چند دوستم پرسید این نوار را از کجا گیر آورده ای حقیقت را بگویم در جواب گفت کارت زار شد این مکالمات سری کاخ سفید ستاد مرکزی جاسوس خانه های دنیا در امریکا است. پرسیدم خوب موضوع چیست؟ گفت کارت با اعضای شورای امنیت ملی مذاکره میکند البته معلوم نیست جلسه کی بوده است. ولی زیاد گفته نیست. پرسیدم تعریف کن چه میگوید دوستم از قول کارت چنین گفت البته توضیحات تری پرانتز از آن نویسنده است:

وضعیت امریکا در جهان امروز بهال اسفناکی در آمده است دیپلمات ها (جاسوسان) و کارکنان سفارتخانه (جاسوسخانه) مارا در تهران گروگان گرفته اند. به نمایندگیهای سیاسی و کنسولی مادر لیبی و پاکستان کرده اند (چون لیبی و پاکستان کماکان اسم قهلی جاسوس خانه را بکار میبرند، ما از ابراز نظر در این زمینه منصرفیم). خبرنگاران (خبرچینان) مارا از ایران اخراج کرده اند برای سیگار و کالاهای امریکائی بازار سیاه دست کرده اند تا به خریداران صرف کنندگان کالاهای امریکائی احوال بکنند (کارتی چه غلط ها میکند) دیگر مستقیما بما نفت نیفرودند. روسها افغانستان را طوری اشغال میکنند که همه مردم دنیا می فهمند ما هم از قضیه خبر داشته ایم. خلاصه و به طور خلاصه چنان مشکلات در دنیا و بخصوص در منطقه خاور میانه برای ما ایجاد کرده اند که مانع باتوپ و نه باتانگ و نه حتی بانو هواپیما بر نمیتوانیم با آنها مقابله کنیم. ناچار

من سؤال میکنم...

بقیه از صفحه ۱۳

بجان مردم بیفتد شناخته آید؟ او کیست؟ آیا یک جوان عصبانی که میخواست اسلحه پاسداران را بزور بگیرد در این صورت آیا او را با اتهام خرابکاری و اقدام به سلاح ناموران انتظامی دستگیر و بازجویی کرده آید؟

۱۱ - باوری پاسداری بود که در اثر عصبانیت میخواست از حدود قانونی خود خارج شود در این صورت آیا او را قطع سلاح و سپس بازجویی کرده آید؟ آیا صحیح است که در موقع عصبانیت اختیار از دست میدهند بر طبقه مقدس پاسداری از انقلاب بگمارد؟ هیچ از خود پرسیده آید که اگر جوانان دیگر جلوی او را نگرفتند چقدر دیگر شهید و زخمی می شدند؟ جراتانی را که جلوی او رگشترش را گرفتند شناسائی و تقدیر کردید؟ اگر آنها هم پاسدار هستند بین او و آنها فرقی قائل شده آید؟

۱۲ - اصولا فیلم مزبور را مورد مطالعه قرار داده آید؟ یا اصولا اشخاصی را مورد پیگیری مطالب فوق کرده آید؟ چگونه میشود با آنها تماس گرفت؟

۱۰ - جوانی را که میخواست با اسلحه

جمعیت پرتاب کرد در سادیت بودن این شخص معتقد کافی است بگویم که وی حتی علائمه نبوه بداند که این سنگها بر سر چه کسائی فرود می آید؟ دوستانتش بدانشناسی؟ یا ناموران انتظامی؟ یا چه مائی که با پدر و مادرهایشان آمده بودند؟ یا پدر و مادرهای که بخاطر فرزندانشان؟ بهرحال، قاعدتا هر دو این اشخاص و صدها نفر دیگر باید تاکنون بخاطر اعمال مرتعی گزوه و غیر مستلانه شان مجازات شده باشند ولی متأسفانه اینطور نیست و درست به همین علت است که ماناگزیر سئوالهایماز مطرح میکنم:

۹ - آیا با استفاده از قلم مزبور شخصی را که آجر پرتاب کرد شناسائی کرده آید؟ او کیست؟ آیا از بیماران بیمارستان است یا از کارکنان آن؟

۸ - شخصی را که به پهلوی وی بودند و از کارش جلوگیری نکردند توبیخ کرده آید؟ خودی را چه طور؟ او را دستگیر کرده آید؟ مقامی را که اجازه داده بود تا او و سایرین در آن موقع روی پشت بام بروند توبیخ کرده آید؟

۱۰ - جوانی را که میخواست با اسلحه

مشروعیت آن خواهد بود، در دوره قدرتش نیز مظاهری از وضع چهره می نماید. مثلا، تکیه بر نهادهای پلیس و امنیتی، به زندان انداختن غیرقانونی، و توسل به شکجه و کشتار از آن جمله است.

همچنین، یکی از مهمترین معیارها روانشناسی اجتماعی است. آن زمان که دامنه‌ی شایعه و شایعه پردازی اوج گرفت و طنز و کنایه و بی تفاوتی رواج یافت، زنگهای خطر به صدا در آمده است.

این روحیه مقاومت منفی روزی بدل به مقاومت مثبت خواهد شد. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. به این حکم تاریخ با اطمینان می توان کرد نهاد.

هفته قبل که اعلامیه‌ای ظاهرا از طرف کارکنان بانک مرکزی راجع به نقل و انتقال میزان گزافی پول به حسابهای خاص در شهر منتشر شد یاد دوری شاه سابق افتادم. البته من شخصا نسبت به صحت مضمون اعلامیه‌ی مزبور تردید دارم و امیدوارم فردی در موجه باشد. اما بحث بر سر این موضوع نیست. درستی یا نادرستی این اعلامیه ما در بحث حاضر مساله‌ای جنبی است. در دوره‌ی شاه، حتی وقتی هم که اعلامیه‌ای منتشر نمی شد، اعلامیه‌های شغابی حقایق یا بخشی از آن را گوش به گوش منتشر می کردند. چه بسا که صبح شایعه‌ای در تهران منتشر می شد و شب خیرش را از افغان شهر جنوبی کشور هم می شنیدید. در عین حال، همانوقت هم شایعات و اعلامیه‌ها راجع به افرادی بود که

مورد سوختن و بدگمانی مردم قرار داشتند. شایعه‌سازان و اعلامیه‌پراکنان، بخاطر نشان دادن درستی حرفهایشان هم که بود، افراد خوشنام و وثیق را وارد دایره‌ی اتهامات خود نمی کردند. شایعات در حوال شیاطین و مقصدین دور می زد.

اهمیت وهیت افکار عمومی و روانشناسی اجتماعی در همین است. باید دید که چرا شایعه راجع به افراد معینی رواج می گیرد و حتی بعضی همکاران آنها از شمولش برکنار می مانند. چرا بعضی چهره‌ها شهرت خیابت و توطئه‌گری می گیرند. چرا بعضی ها شهرت جاه طلبی خانان برانداز، به چه دلیل، علیرغم تمام تبلیغات منفی و کینه توزانه، ته قلب مردم نسبت به بعضی ها صاف و مهربان است (مقایسه کنید مصدق و پیروان صدیقیش را با دشمنان او و در رأس آنها شاه مخلوع). چرا مردم بعضی ها را درست می دانند و بعضی ها را نادرست. و هزاران جاری دیگر.

چون مقاله طولانی شد، فقط در ارتباط با مشروعیت قدرت سیاسی اضافه می کنم که هر قدر سران و اعضا و نزدیکان یک دولت از شایعات منفی میرا باشند، از لحاظ روانشناسی اجتماعی قرین‌تر است بر حقانیت آن دولت. و بر دولتها و رهبران صالح فرض است که دایره‌ی مقبولیت و مشروعیت خود را روز به روز استحکام بیشتری ببخشند.

۲۶ شهریور ۱۳۵۸

کرماشان

جواد محبت

دستیکه کاشت دانه‌ی حق را
دردشت سینه‌ها
با بارش عطفوت پیگیر سالیان
بابار دودو پیری و زندان
در استین خاک

نهان شد.

فریادهای تلخ تغابن،

- تیغ سترده چهره

ز زنگار -

بیرون شد از نیام فراغت

در انفجار...

سوگند، پشتوانه‌ی سوگند:

گفتیم راه دوست از امروز راه ماست.

راهش ادامه دارد

اما

ای رهروان کوی!

ما را هنوز در خم تردید

بندی زیندهای تعلق

به دست و پایت

رستن ز بیم جان و حساب نان!

در سایه‌ی صداقت و ایمان.

باور کنید جای تعارف نیست

تا مرد راه مردشدن -

خلوتی کنیم

با نیمه‌ای ز چهره‌ی مهتاب ذات خویش

با نیمه‌ای که از همه پنهانست،

آنگاه اگر که مسأله حل شد،

رستن از آن دوبند آسانست.

دستیکه کاشت دانه‌ی حق را به سینه‌ها -

در استین خاک پنهان شد.

باران دیدگان خلاق،

جان را نوید فصل جوانه ست:

ای رهروان راه،

خدا را...

همت

به پشتوانه

روانه ست ..

آگاهی و شعور سیاسی - اجتماعی در بین

ستیز قدرت در آفریقا

کشورهای استعمارگر شده است

ترجمه ف - وهاب زنجانی

شوروی
تبعیض نژادی در کشور آفریقای
جنوبی که کیسینجر نیز عملاً آنرا
تائید می‌کرد تحت عنوان دفاع از
آزادی و حقوق بشر تغییر چهره داده
است.

سیاست آمریکا در جریان
تحولات کنونی آفریقا بازگشتی به
دهه ۱۹۷۰ است. چون ناظران سیاسی
بر این عقیده‌اند که کارتر تا کنون
نتوانسته است برای هیچکدام از
مسائل «سیاسی - اقتصادی» که
اساس سیاست خارجی را تشکیل
می‌دهد راه حل بیابد.

سازمان دفاعی و اطلاعاتی
و عناصر محافظه‌کار در واشنگتن،
چه در کار دولت وجه خارج از آن
دریافته‌اند که طرح کیسینجر برای
ثبات جنوب آفریقا، باید پایه‌های
سیاست خارجی آمریکا را تشکیل
دهد. همچنین آفریقای جنوبی کلید
موفقیت این طرح است و وجود
کشورهای با ثبات هم‌جوار امری
ضروری بنظر می‌رسد.

اکنون روشن شده که
محافظه‌کاران بتدریج کنترل سیاست
آمریکا در آفریقا را بدست گرفته‌اند
و دولت کارتر توانایی مقاومت در
مقابل این جریان را ندارد. بهار
گذشته کنگره آمریکا کارتر را
مجبور کرد که محاصره اقتصادی
علیه روهانیا را پایان دهد و حکومت
پیشاپ - موزرو را برسمیت
پشاند.

یکی از سناتورهای محافظه‌کار
اظهار داشت: «ما سیاست خارجی
کارتر را متوقف ساخته و درصدد
تغییر آن هستیم. این تغییر موضع
خطرات جدیدی را در قاره
و بخصوص برای دولت جدید زیمبابوه
پدید خواهد داشت.
مخالفان سیاست کارتر (که به

دراوردن اقتصاد سیاسی منطقه
بستگی تام دارد. این انحصار طلبی
سبب محدود شدن تغییرات بنیادی
(اقتصادی - اجتماعی - سیاسی)
مورد نظر حکومت سوسیالیستی
زیمبابوه خواهد شد. طرح مذکور که
دولت آفریقای جنوبی مجری آن
میباشد از سوی واشنگتن نیز مورد
تائید کامل قرار گرفته است.

از زمانیکه کارتر به ریاست
جمهوری آمریکا انتخاب شد (۱۹۷۷)
هرگز مشخص نگردید که چرا برنامه
سیاسی همکاری‌ها در مورد آفریقا که
قبل از انتخابات ریاست جمهوری با
سر و صدای زیاد اعلام شده بود این
چنین تغییر مسیر داده است. سیاست
نیکسون که طراح اصلی آن نژدی
کیسینجر بود در سال ۱۹۷۰ بی
ریزی شد. اساس این طرح مشارکت
و حمایت از چند رژیم باقیمانده در
اقلیت آفریقا بود.

در سال ۱۹۷۵ هنگامیکه آنگولا
استقلال خود را بدست آورد کیسینجر
همان طرح را با آرایش جدید عرضه
کرد باید دانست این طرح اصولاً
تائیدی بر روی روابط آمریکا
و آفریقای جنوبی و رژیم نژادپرست
روهنیا نداشت.

کارتر نیز حلاً نشان داد که
سیاست کیسینجر را دنبال کرده است
و فقط در مسائل روتین جنوب آفریقا
تغییراتی داده که نکات مورد توجه
آن به قرار زیر است:

- حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش
- توجه به حق شرکت و دخالت در
امور کشور و در برنامه ریزی‌های
آتی
- حل مسائل آفریقا بوسیله راه
حل‌های به اصطلاح آفریقای
- عدم حمایت مستقیم از موضع
گیری آفریقای جنوبی در مقابل

انتخابات پر سر و صدای کشور
زیمبابوه - روهانیا که به پیروزی
سیاهان انجامید رقابت این قدرت‌ها را
در آفریقا به مرحله حساس و خطرناکی
رسانید.

تصویر سیاست آینده در رابطه
مستقیم با هدف ایجاد پایگاه‌های
نظامی آمریکا در آفریقا کاملاً
مشخص است. یعنی حفظ منافع
آمریکا در آفریقای جنوبی؛
کشوریکه بدلیل وابستگی شدید به
غرب و همچنین موقعیت
سوق انجمنی مانع بزرگی در مقابل
گسترش نفوذ شوروی در جهان سوم
خواهد بود ولی زیمبابوه در حال
حاضر مانع وسد قابل توجهی در راه
پیشبرد هدفهای جهان سرمایه‌داری
میباشد.

از سال گذشته که مذاکرات
صلح لندن در مورد زیمبابوه صورت
گرفت نقش آفریقای جنوبی همواره
مورد بحث بوده است. علیرغم نتیجه
انتخابات کشور زیمبابوه دولت
آفریقای جنوبی اعلام کرد که هیچ
نوع حکومت غیر دوستانه را در
همسایگی خود تحمل نخواهد کرد.

توافق پنهانی که بین آفریقای
جنوبی و انگلستان در باره زیمبابوه
صورت گرفته هنوز در پرده ابهام
است ولی احتمالاً به آفریقای جنوبی
اطمینان داده شده که در مورد
برسمیت شناختن رژیم سوسیالیستی
روهنیا هیچگونه اجباری در کار
نخواهد بود عدم تمایل آمریکا در
اعتراض به حضور نیروهای نظامی
آفریقای جنوبی در زیمبابوه نشان
دهنده موضع جدیدی نسبت به رژیم
نژادپرست این کشور است.

بدون شک دوام و بقا حکومت
جدید زیمبابوه به عدم موفقیت
آفریقای جنوبی در به انحصار

از سال گذشته که مذاکرات
صلح لندن در مورد زیمبابوه صورت
گرفت نقش آفریقای جنوبی همواره
مورد بحث بوده است. علیرغم نتیجه
انتخابات کشور زیمبابوه دولت
آفریقای جنوبی اعلام کرد که هیچ
نوع حکومت غیر دوستانه را در
همسایگی خود تحمل نخواهد کرد.

توافق پنهانی که بین آفریقای
جنوبی و انگلستان در باره زیمبابوه
صورت گرفته هنوز در پرده ابهام
است ولی احتمالاً به آفریقای جنوبی
اطمینان داده شده که در مورد
برسمیت شناختن رژیم سوسیالیستی
روهنیا هیچگونه اجباری در کار
نخواهد بود عدم تمایل آمریکا در
اعتراض به حضور نیروهای نظامی
آفریقای جنوبی در زیمبابوه نشان
دهنده موضع جدیدی نسبت به رژیم
نژادپرست این کشور است.

بدون شک دوام و بقا حکومت
جدید زیمبابوه به عدم موفقیت
آفریقای جنوبی در به انحصار

بدون شک دوام و بقا حکومت
جدید زیمبابوه به عدم موفقیت
آفریقای جنوبی در به انحصار

«از آن دو بند رستن»

تاریخ پر شور یک روشنفکر متعهد

بقیه از صفحه ۱۶

از خلال مطالعه آثار وی، بدون آنکه
هیچگاه صرمایه‌مارکس را خوانده باشد، با
مفاهیم مارکسیستی آشنا گشت. بدین سان
ژان پل سارتر، بهسورت یکی از
موشمندترین مترجمان، این مذهب جدید
ظاهر گشت.
اعتباری که از این رهگذر نصیب ژان
پل سارتر گشت، مقامات رسمی حزب
کمونیست فرانسه را شدت نگران ساخت.
اورتوگس‌های حزب کمونیست، هیچگاه
حاضر نبودند، معتقدان در خارج از قاره
حزب، با استعلاسی برتر از اعضای حزب،
به موهبه گری پیرامون مارکس پرداخته و
در این عرصه بدینچند بوی صحنه آمدن
نمایشنامه هسته‌ای آورده بطور اصولی،
موجب نخستین قطع رابطه‌ی ژان پل سارتر
در سال ۱۹۶۸ با حزب کمونیست فرانسه
گردید.
در فرانسه‌ی بلافاصله بعد از جنگ
جهانی دوم که مارکسیسم ایده‌نژادی مسلط
بشمار می‌آمد، هیچکس جز سارتر جرات
نیافت، با شهامت به کانون اصلی این
مکتب فکری نزدیک شده و با دستی
مطمئن، یک سطل آب سرد بر موهومات
شناخت‌های غیبی، فرو بریزد.

برای زمان خویش، نوشتن

بقیه از صفحه ۱۶

دوران معین، و بعد، آنها برای دومین
بار بگور سپرده میشوند. و این دقیقاً
همان چیزی است که ما به نویسنده
پیشنهاد می‌کنیم: تا وقتی کتابهای
او، خشم، ناراحتی، شرم، نفرت و
عشق ایجاد می‌کنند، حتی اگر او
یک سایه هم باشد، باز زنده است و
زنده خواهد ماند. بعد از طوفان نوح،
ما طرفدار یک معنویت و یک هنر
تمام عیار هستیم.

آن دو بنوا

مدیر مجله نوول اکول

«او بدون تردید، یکی از
بزرگترین فیلسوفان عصر ما بود.
من با غالب پاسخ‌هایی که او
عرضه می‌نمود موافق نیوم، اما او
تقریباً، تنها فردی بود که سئوالات
خوب و بیجا مطرح میکرد»

لوتی آلتوسر:

استاد فلسفه دانشگاه ایالتی
من متقلب هستم. سارتر باید،
از بابت از دست دادن چاره‌ناپذیر
بینائی خویش بسیار رنج کشیده
باشد. او مرد سخاوتمند و با
شهامتی بود.
او همواره از آرمان تیره
روزان، استعسار شدگان
و ستندیدگان دفاع کرده بود. او
همواره از آزادی، غالباً همراه با
کمونیستها و بحسب ضرورت
علیه ایشان، دفاع کرده و بیخاطر آن
مبارزه نمود. او نیروی عقل را
باور داشت ویر قدرت سرایت‌گر
اندیشه‌ی آزادی پای می‌نفتد.
اما، فراتر از همه اینها، او
برای من، همانطور که بارها
تکرار کردم، ژان ژاک روسو
زمان بود. او بطرز مقاومت
ناپذیری، جلسه مارکس را
پیرامون روسو که من منیاب
یادآوری تکرار می‌کنم، پیام
می‌آورد: «... آن مردی که، صرف‌نظر
از گمگشتگی‌هایش، یک آشتی
ناپذیر اساسی بود که هیچگاه
حاضر نشد، کمترین توافق را با
قدرت مستقر بپذیرد.»

برداشت او از آزادی، بتدریج،
«انتقابی» بودن او را کم و کم
رنگ‌تر ساخت و از او بیش از
پیش یک «عصبانگر» بوجود
آورد. و این مبارزه‌دانی در او از
انتقابی به عصبانگر است که وی
را بصورت یک شاهد برجسته
عصر، د. ه. ده، است.

عضو دفتر سیاسی حزب
کمونیست فرانسه

«آثار ژان پل سارتر در قرن
ما، با قدرت بسیار، در بستر دفاع
از آمال سوسیالیسم، به انتقاد از
جامعه بورژوازی پرداخته. در
خلال جنگ سرد و جنگهای
استعمارگرانه، او موضع بی‌ثباتی با
شهامت در دفاع از صلح
و استقلال ملت‌ها برگزید. همانطور
که می‌دانیم خیلی چیزها در عرصه
تئوری و سیاست ما را از او جدا
می‌ساخت. اما این مانع از آن
نمیشود که ما به ژان پل سارتر
بستوان یکی از چهره‌های درخشان
جنبش فکری معاصر، ارج
نگاریم ویر او درود نفرستیم.»

ژان دورمسون:

عضو آکادمی فرانسه

«ژان پل سارتر از خود
مجموعه‌ای از دکترین یا نظام بر
جای باقی نهاد که هر یک شاهد
استعداد بی پایان اوست. این
ناقرمان، میباید بهترین نماینده
فرهنگ فرانسه در قرن بیستم
باشد»



ژان پل سارتر

از دیدگاه

نام آوران

بقیه از صفحه ۱۶

کلود لوی استراوس:
او خود را در برابر تاریخ، در
موضع قرار میدهد که انسانهای
پدوی خود را در برابر جاودایی
گذشته قرار میدهد: در نظام
فکری سارتر، تاریخ به دقت
بسیار، نقش یک اسطوره را ایفا
میکند (تفکر وحشی، پلنون،
۱۹۶۲)

ژولین کراک:

در خلال خواندن، بیهوده
میکوشیم یک زمان استراحت،
بهبودی عمومی از انرژی ناشی از
پدیده‌های حاد عدم تحمل را باز
بایم، به یقین، این یک احساس
ند، در خلوص کامل خود است که
در این کتاب بیان میشود
(ترجمه‌ها، کورتی، ۱۹۶۱)

ژان لاکروا:

بدترین نحوه‌ی خیانت به
سارتر، در فردی مرگ او، محدود
ساختن اندیشه‌ی وی به یک نظام
فکری، اگزیستانسیالیسم بی
خداست، فیلسوفه درام نویسی
رمان نویس نویسنده سیاسی، سر

سارتر مرده است؟

برای زمان خویش، نوشتن

نوشته ی: ژان پل سارتر
ب نقل از مجله عصر جدید شماره ۳۳
مورخ ژوئن ۱۹۴۸

... من قدم به تاریخ نگذاشتم و نصدانم چگونه بدون آن قدم میگذارند؛ شاید تنها، شاید در میان یک انبوه بی نام، شاید نظیر یکی از این نامهایی که در کتب ادبی، از آنها نام برده میشود.

بهر تقدیر، من خود را در بند داوری که اینده بر روی آثار من خواهد کرد، حس نمیکنم. هنر نمیتواند خود را به یک گفتگو با مردگان و انسانهایی که هنوز زاده نشده اند، محدود نماید؛ من در برداشتی از این دست، یکی از آخرین پس ماندنهای اعتقاد مسیحیت را به ابدیت ملاحظه می کنم. اثر باید سلاحی باشد، در مبارزه ای که انسانها علیه بدی بکار می گیرند.

درصد بر می آمد تنها نویسنده ی فرانسوی زنده ای را که هنوز قادر بود، بکسک قلم خود، در کوچه و خیابان آشوب و تظاهر بیا کند، متمم سازد، در مقام دفاع از وی برمیآمدند.

نگارش مارکسیسم
به زبان فرانسه

یک تعلق نسبتاً استثنائی از فلسفه و استعداد او با نظام ایده نولوژیکی که، پس از جنگ جهانی دوم، اهمیت یافت، تقابلی ذهنیت ژان پل سارتر را روشن میسازد. در سال ۱۹۱۵، پیروزی کشورهای قدیمی پادشاهی بر ناپلئون، شکار ژاکوبین ها و سپس لیبرالها را که با «ایده فرانسوی» فرهنگ نامه ها اشتباه گرفته میشدند، و نظریه پردازان قانونیت چون بونالد و ژوزف دومتر را علیه آنها برانگیخت در پی داشت در تب و تاب یک مکتب کاملاً مشابه، پیروزی متفقین در سال ۱۹۴۵، پیروزی نظام اخلاقی جدیدی، مبتنی بر برابری و دموکراسی، صلح با آنتی فاشیسم چه، در جامعه مستقر ساخت. اگرستانسیالیسم خدائپرست، با بهره جویی از شرایط موجود در خارج از محیط روشنفکری که ژان پل سارتر، تا آنوقت در آن به مطالعه و تصنیق یافته در صفحه ۱۵

ماه گذشته خبر مرگ ژان پل سارتر، فیلسوف و نویسنده ای که نهی حیات و انسانیت جهان در رگهای او می زده در دنیا پیچید. رسانه های گروهی جهان این خبر را با تفسیرها و باعلاوه های از زندگی پرشور سارتر به اطلاع مردم رسانیدند و روزنامه ها و مجله های جهان نیز هر یک صفحاتی به شرح زندگی او اختصاص دادند.

این خبر در ایران نیز بازگو شد. مسافران در راه پرو و تله ویزیتور ما از او تنها به نام بنیان گزار مکتب اگزیستانسیالیسم یاد شد و این مکتب را نوعی طرز فکر «بگذار و بگذر» و «این نیز بگذرد» معرفی کردند که همین این نظر در یکی دو روزنامه ی خبری نیز انعکاس یافت.

اگر شیوه ی زندگی سارتر را بازنمایی از افکارش بدانیم می بینیم که این مرد نزدیک نیم قرن نقش وجدان بیدار جامعه ی بشری را بگونه ای موثر ایفا کرده است. در تازیه های او که به دست امپریالیسم با استبداد بر پشت یکی از انسانهای دور افتاده ی جهان فرو می آمد فریاد رسای سارتر بلند می شد.

در برابر استبداد و استعمار حاکم بر ایران نیز چه پیش از شروع اعتراض وسیع روشنفکران و انقلاب و چه پیوسته اعتراضنامه های سارتر که جمع زیادی از آزادیخواهان و اهل فکر جهان را به دنبال خود می کشید، افکار عمومی جهان را متوجه حاکمیت مردم ایران علیه حکومت شاه و امپریالیسم پشتیبانش می کرد.

اکنون جسم پر تحرک سارتر مرده است و پلای از او، پلای است از آنهمه شور و حرکت آگاهی مهند او.

تاریخ پرشور یک روشنفکر متعهد

محکومین زمین، اثر فرانس فانون، برشته تحریر درآورد و طی آن دادخواست خشم آکین را علیه امپریالیسم، بورژوازی، بوروکراسی استالینی، ارائه نمود. در مقایسه با دیگر آثار سترک او چون «هستی و نیستی»، «ابله خانواده» بسیار کوچک و کم اهمیت جلوه گر میگردد تو گوئی جوهر آثار او در جای دیگر، نهفته است. با شکست سریع و کامل «اجتماع دموکراتیک انقلابی» جمعیتی که او به سال ۱۹۴۸، بوجود آورد، ناتوانی دراز مدت وی در برابر استالینی شدن مارکسیسم همدستانی های توفانی و فریبنده با حزب کمونیست فرانسه از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۵۶، تلاش و هم آلود تصنیق و تفکر که دامنه ی آن تا مسکو، میان نامه های روسی و فرهنگ آزاد، گسترش یافت، مبارزات درخشان و بیپرده علیه گلیسم، به بهترین وجه برتری روشنفکرانه ای را که نویسنده ی دستهای آلوده در این مبارزه سیاسی که شکستها و ناکامیهای وی در آن کم نبوده است، نشان میدهد. با این حال، مخالفان و رقبای او، بر اهمیت و وزن او ارجح می نهند و هر بار که وزارت کشور

از موریاک تا مارلو، هیچ معاصری اثری مشابه اثر ژان پل سارتر، بر مرزهای نامعین ماوراء الطبیعه، ادبیات، مبارزه گرائی و احساس یک عصر در آن قوام گرفت، بر جای نگذاشت نسل های پی در پی جوانان فرانسوی که در سالهای ۱۹۴۵، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸ به سن بلوغ رسیدند. در حالیکه مشعل آنتی - فاشیسم، ضد استعمارگرایی و شورشی دانشگاهی، ثمرات تفکر وی را فراراه خود، روشن نگاه داشته بودند، بخوبی گستره نفوذ و اثر او را باز می نمایاند.

مطلبک رساله های کوتاه او، مقدمه گونه هائی که وی برکت دیگران می نگاشت نظیر مقدمه ای که بر کتاب

از میان نوشته های سارتر

- نگارش
- اشتهای نوشتن، امتناع از زیستن را میپوشاند
دکلمات
- من برآنم که داده های معدودی پیرامون اهمیتی که ایده های انسان در طول زندگی داشته اند، در دست است و همینطور خوب است.
دکلمات
- وقتی تعداد زیادی انسان با هم جمع شده اند، باید آنها را بحسب عرف هاشان از هم جدا ساخت - و گرنه یکدیگر را قتل عام می کنند.
دکلمات
- در برابر کودکی که می میرد، استغراق وزنی ندارد.
جهان ۱۹۶۶
- هر بار که مرتکب یک اشتباه شدم، به دلیل آن پویده است که بقدر کفایت رادیکال نبوده ام.
دکلمات
- نیکوکار یک قرارداد اجاره را با یک عنوان شایبائی عوض میکند سخاوتمندی، فضیلت اساسی مالک است.
سن ژنه
- زندگی مرگ
- مردن به تنهایی کافی نیست، باید به موقع مرد.
دکلمات
- هر چه زندگی بیشتر اهلانه است، مرگ کمتر قابل تحمل است.
دکلمات
- رنج - بعدا انسان آنرا باور مینماید.
شیطان و خدایه
- خانواده
- پدر خوب وجود ندارد، این یک قاعده است. به انسانها ایراد نکنیم، که این روابط پدری است که فاسد است.
دکلمات
- من یک کودک بودم، همان عجیب الخلقه ای که بزرگترها با تاسف خود آن را می سازند.
دکلمات

ژان پل سارتر از دیدگاه نام آوران

فرانسوا میتران:
دبیر کل حزب سوسیالیست فرانسه

با مرگ ژان پل سارتر، یکی از آخرین پرچمداران سنت گذار اندیشه فرانسه، که ولتر آنرا به شکوه برد، هوگو و زولا، آنرا زنده نگاه داشتند، فرو مرد ژان پل سارتر به سهم خود عرصه ی این اندیشه را باز هم فراتر به دور دستها برد، نوشتن بخاطر تغییر جهان، تعهد پذیرفتن بدون قید و شرط علیه ریاکاران، موهومات و بیعدالتی ها، چشم پوشیدن از هرگونه افتخارات، مقاومت در برابر هر نوع مد و بلاخره احساس کردن نبضی زمان. گرچه ژان پل سارتر گاه در عرصه انتخاب متحدان یا اهداف، دچار اشتباه شد، ولی در مبارزه بخاطر آزادی، هیچگاه از فداکاری شخصی دریغ نوریزد. چگونه میتوان به این استاد فلسفه که اندیشه ی پیوسته در جوشش از انقلاب روشنفکری معاصر جدا نبوده است، درود نفرستاد او که همواره از پیوند پذیری با نظام اجتماعی سر باز زده برلی همه، درسی از جاودانگی استقلال مطلق بر جای نهاد.

در درازنی که نیروهای کناره گیر، بند از هم میگسند تا تغییرات و دگرگونیهای واقعی را مانع گردند، بی مناسبت است اگر می بینیم که ژان پل سارتر در آخرین پیام عمومی خود، «امید» را بعنوان موضوع خطاب خود انتخاب میکند.

آلبر کامو:
فهرمان سارتر، شاید نتوانسته است، جهت واقعی نگرانی های خود را، بهنگامی که پیرامون

کرامت های موجود در وجود بشر، با تاکید سخن میگوید بدست میدهد، اگر اساس را بر روی پاره ای از بزرگواریهای وی در بستر دلایل امیدواری قرار میداد موفق میشد. مشاهده ی بهبودی زندگی، نمیتواند فی نفسه یک غایت باشد بلکه میتواند تنها یک شروع باشد (درباره استغراق ۲۰ اکتبر ۱۹۴۸)

گابریل مارسل:
انسان احساس میکند دارد در درون یک عنصر مسموم گر، غرق میشود من تصور میکنم، که انسان وقتی، مسموم، در درون یک کوره ارام سوز قرار گرفت، دچار همین حالت میشود. در این جا یک سؤال مضائقه فراروی انسان قرار میگیرد آیا نویسنده واقعا میخواسته همین حالت را در خواننده بوجود آورد؟ اگر خواسته او این بوده است، آیا مع الطریق مرتکب یکا جرم بزرگ نسبت به تمهداتی که توجه یک درام نویس است نشده است؟ (درباره هر بسته ژوئیه ۱۹۴۵)

پل کلوول:
شما مدت زیادی از خواندن این کتاب (سنن ژنه) لذت نخواهید برد زمانی که متوجه این موضوع بشوید چندان دور نخواهد بود. بهر تقدیر، نیندازم از این فکر خوشتان خواهد آمد: وقتی این کتاب بدست نوه ها و ننیچه های شما بیفتد و آنها بروی جلد آن، با حروف درشت، نام پدر بزرگ خود را، بگونه ای محو ناشدنی بروی آن ببینند. (ب نقل از نامه ای خطاب به گاستون گالیما، اوت ۱۹۵۲)

بقیه در صفحه ۱۵



بزرگ مینویسند. برای زمان خویش، نوشتن، یک بازمانی انفعالی نیست، بل نمایشگر خواستاری حفظ آن عصر است برای تغییر داین آن، به تعریف دیگر، فراگیری از آن به سوی آینده است و نه بسوی جاودانگی. شاید اسلین در میان همه ما منحصر بفر باشد، بغایت غیر متحمل ولی تنوریکمان، متحمل است که قرن نوشت، همانگونه که نویسنده ن

آثار ژان پل سارتر

- ۱۹۳۶: تخیل
- ۱۹۳۸: استغراق
- ۱۹۳۹: دیوار: پیش طرح یک تئوری هیجانان
- ۱۹۴۰: خیالپرداز
- ۱۹۴۳: مگس ها (نمایشنامه): هستی و نیستی.
- ۱۹۴۵: راههای آزادی (۱ - سن عقل: ۲ - مهلت: ۳ - در بسته) (نمایشنامه)
- ۱۹۴۶: اگرستانسیالیسم یک بشر دوستی است: اندیشه های پیرامون مسئله بهبود: مرده های بدون کفن و دفن (نمایشنامه) روسپی بزرگوار (نمایشنامه)
- ۱۹۴۷: بولر: بازیها شروع شده اند، اوضاع (۱)
- ۱۹۴۸: لای دنده های جرح، دستهای آلوده (نمایشنامه): اوضاع (۲)
- ۱۹۴۹: راههای آزادی (۳ - مرگ در روح): اوضاع (۳)
- ۱۹۵۱: شیطان و خدا (نمایشنامه)
- ۱۹۵۲: سن ژنه، کمدین و شهید.
- ۱۹۵۴: کین (نمایشنامه)
- ۱۹۵۶: نکرانس (نمایشنامه)
- ۱۹۶۰: گوشه گیران آلتونا (نمایشنامه): نقد منطق دیالکتیک
- ۱۹۶۳: کلمات: اوضاع (۶، ۵، ۴)
- ۱۹۶۶: زنان تروا (بر اساس اوریپید)
- ۱۹۷۱: ابله خانواده: فلور ۱۸۵۷ - ۱۸۲۱ جلد اول و دوم.
- ۱۹۷۲: اوضاع (۹، ۸)
- ۱۹۷۳: ابله خانواده جلد سوم.
- ۱۹۷۶: اوضاع (۱۰)
- ۱۹۸۰: سه گفتگو با بنی لوی (منتشر شده در مجله لونوول (سرواوتور شماره های ۸۰۰ - ۸۰۱ و ۸۰۲)

تیراژ میلیونی

اثر سارتر رگوردهای مطلق تیراژ را شکسته است پر فروش ترین کتابهای او کتاب «دستهای آلوده» (۱۹۴۸) بود که تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ چنانچه ۱/۸۹۲/۰۰۰ نسخه بفروش رفت. دومین اثر پر فروش او کتاب «استغراق» (۱۹۳۸) بود که ۱/۶۷۰/۸۰۰ نسخه به فروش رفت. در میان آثار سارتر، کتابی که بیش از کتاب دیگر به زبانهای خارجی ترجمه شد کتاب «دیوار» بود که به ۲۸ زبان ترجمه شد.

کشورهائی که آثار سارتر، بیشترین خواننده را داشته است به ترتیب عبارتند از ایالات متحده آمریکا و آلمان، ژاپن و ایتالیا. بعضی از نوشته های ژان پل سارتر به زبانهای چینی، سیلانی، سریو - گروان گالرا و اسپرانتو نیز ترجمه شده است.